میکروفیلم تهیه شد

نسخه عین الحیات مجلسی علیه الرحمة

بخط [illegible] کاظم بن [illegible] کتابت [illegible]

در سال ۱۰۸۸

آستان قدس

کتابخانه آستانقدس

اسم کتاب: عین الحیات (فارسی)

مصنف: محمد باقر مجلسی

مؤلف:

خطی: نستعلیق ۲۴ سطری

چاپی:

سال چاپ یا تحریر: ۱۰۸۸ عدد اوراق: ۲۷۰+

جزء کتب: اخبار شماره خصوصی: ۲/۲۷۲

شماره عمومی: ۱۳۲۷ شماره قبض:

واقف: [illegible] تاریخ وقف: [illegible]

طول: ۲۳ عرض: ۱۷/۸ شماره صفحات:

در ورق [illegible] در سال ۱۳۶۸ [illegible]

صحافی
جواد رفوگران

روزه کاداو بسیار کزرد یا بخوانی وصلوات ... ذات جمیع ... بلکه در
بهشت نیز ثمره لذتهای او از عبادت و قرب بحق چنانچه از حضرت جعفر بن محمد صلوات الله علیه منقولست
که عبادات را در عالم میفرماید که این بنده کان بسیار تصدیق کننده که تصدیق پیغمبران مرا چنانچه باید کرده اید
و فرمان مرا قبول نموده اید تنعم نمایید بسبب آنچه بر بید از عبادت من در دنیا بدرستی که بعبادت تنعم خواهید
کرد در آخرت ای عزیز چنانچه حواس جسمانی با آفتهای آنها خود با زمیمانند حواس روحانی را نیز آفتها میباشد مثل آنکه
ذایقه صحیح نیک و بد مطعومات را می‌شناسد و چون بیمار شد و مزاج او از اعتدال منحرف شد شیرین در ذایقه او تلخ
می‌نماید و بر ذایقه او اعتماد نمیباید همچنین روح و عقل آدمی تا بشهوات جسمانی آفت نیافته در ذایقه او اعمال
نیکو و اخلاق پسندیده لذیذ و خوش آینده است و اطوار قبیحه و اعمال شنیعه از زهر در کام او ناگوارتر است و دیده
دیده سرتا صحیح است بر او اعتماد می‌باید و چون سبل بر دیده افتد نیک و بد را نمی‌شناسد همچنین دیده
جان تا بنور ایمان روشن است حق را چنانچه باید می‌بیند و باطل را می‌شناسد و چون سبل معاصی و بدیها نور آنرا
مستور کردانید بد را نیک می‌پسندد و نیک را بد میداند و نیک و بد شهوتهای نفس میشناسند از طاعت
گریزانست و معصیت را خواهان و همچنین ... حواس در روح آدمی هست و صحت و بیماری میدارد
وانشاء الله در محل دیگر تحقیق معنی ... نور و ظلمات آن و کوری و بینایی آن بیان خواهد شد پنجم آنکه عبادت
محبانست که بسبب کثرت عبادت و بندگی بدرجه محبت که اعلای درجات کمالست رسیده اند بلکه محبوب
معشوق حقیقی کردیده اند چنانچه حق سبحانه و تعالی در وصف حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و اولاد
و اطهار میفرماید که یحبهم و یحبونه یعنی حضرت پروردگار ایشانرا دوست میدارد و ایشان او را
دوست میدارند و هرگاه محبت کسی در دل قرار گرفت و کار فرمای بدن او شد دیگر حظوظ باعث اعمال او نمی‌
محبت جز نیست و بغیر رضای محبوب چیزی نمی‌خواهد اگر در بهشت باشد و رضای محبوب نباشد آنرا جهنم خود میداند
و اگر در جهنم باشد و با رضای دوست باشد آتش را گل و ریحان میدانند چنانچه حضرت خلیل الرحمان در مقام خلت و محبت آتش
نمرود چون با رضای دوست بود در نظر او از گل و لاله خوشنماتر بود و باین سبب خدا آتش را از برای او باغ و بستان کرد
و اگر ریحان نمی‌شد هم در نظر او از شقایق و از عوارض بهتر مینمود نمی‌بینی که جاهلی در عشق مجازی بمرتبه میرسد که اگر
عبادت میکند معشوق را میخواهد اگر معصیت میکند برای معشوق میکند و در خدمت معشوق هر کجا که او ...
نه از او نفعی میخواهد رسید یا ضرری و اگر بیمار میشود برای آن میشود که شاید آنرا به بیند و اگر بباغ برود ... د
متحرک او در جمیع کارها همان محبت فاسد است همچنین محبت حقیقی هر کسی که غالب شد جمیع کارهای او منوط به همان

چنانچه در دنیا آدمی ... / بانکه در دنیا مشغول عبادت ... / مثل آن ...

محبت است نه بهشت و دوزخ در انتقام منظور نیست بلکه بهشت را از برای این میخواهد که دوست
آنرا میخواهد چنانچه امام المتقین امیر المؤمنین صلوات الله علیه در دعای کمیل میفرماید که الهی اگر مرا عذاب کنی در آتش و بین
و با دوستان خود جدا گردانی اگر بر عذاب تو صبر کنم چگونه بر فراق تو صبر نمایم و اگر بر گرمی آتش شکیبایی نمایم چگونه
تاب آورم جدایی از کرم و لطفهای تو کسی که او را این مرتبه از محبت باشد نزدیک گناه نمیگردد که زبده محبت
بنیت طاعت لیکن برای محبوب میکنند و منظورش نیست فحبت خواب غفلت را بر وجه اتم کرده چنانچه
محبوب العالمین جعفر بن محمد علیه السلام میفرماید که دوست خدا نیست اگر معصیت خدا می کند بعد از آن شعری عربی فرموده اند
که مضمونش اینست که تو معصیت الهی میکنی و محبت او را اظهار مینمایی بسیار درست کار تو اگر به حق راستگو در محبت
او راستگو بودی فرمان او را ترک نمیکردی بدرستی که دوست مطیع دوست خود میباشد ایضا بسند معتبر
از آنحضرت منقولست که فرمود که مردم عبادت الهی را بر سه وجه میکنند جمعی عبادت را از برای طمع ثواب میکنند
و این عبادت حریصانست که حرص و خواهش لذات موجب شده که ایشان شده طایفه دیگر عبادت را از ترس آتش میکنند
و این عبادت غلامانست که از ترس سیاست آقا کار میکنند ولیکن من عبادت خدا را برای محبت او میکنم و این عبادت
کرام و بزرگوارانست و این مرتبه ایمنی است چنانچه حق تعالی میفرماید که وَهُم مِن فَزَعٍ یَومَئِذٍ آمِنُونَ ایشان
از ترس روز قیامت ایمن اند و میفرماید که بگو ای محمد که اگر خدا را دوست میدارید پیروی من کنید تا خدا
شما را دوست دارد و گناهان شما را بیامرزد و بعد از آن فرمود که کسی که خدا را دوست می دارد خدا هم او را دوست
میدارد و هر که خدا را دوست داشت او از اهل ایمنست یعنی در دنیا از شر شیاطین و هواهای نفس ایمنست
و در قیامت از خوف و بیم عذاب الهی نجات دارد ایضا از آنحضرت منقولست که خداوند عالمیان بحضرت
موسی بن عمران علیه السلام علی نبینا و آله و علیه السلام وحی فرمود که ای پسر عمران دروغ میگوید کسی که گمان میبرد
که مرا دوست میدارد چون شب شد بخواب میرود و از من غافل میشود آخر نه هر دوستی میخواهد که با محبوب خود خلوت
کند اینک من ای پسر عمران مطلعم بر احوال دوستان خود نظر لطف بسوی ایشان دارم چون پرده شب ایشان را
فرو گرفت دیده های دلهای ایشان را میگردانم و عقوبتهای در برابر دیده های ایشان میدارم با من بنحوی مخاطبه
مینمایند که گویا رو برو با من سخن میگویند و گویا مرا می بینند و حاضرانه با من سخن میگویند و میگویند ای پسر عمران
با من بنحوی مخاطبه مینمایند که گویا رو برو هستم از دل خود خشوع و رقت برای من بیاور و بدن خود را برای من شکسته
و خاضع گردان و از دیده های خود در تاریکی شب آب بریز و مرا بخوان که من بتو بسیار نزدیکم و رتبه محبت که از اشرف
سعادات است مراتب مختلفه دارد و باین مرتبه علیا نمی توان شد مگر بعبادت و بندگی و متابعت شریعت
مقدس نبوی و از جمله باعث محبت تفکر در نعمتهای منعم حقیقی است و چنانچه محبتهای بشری به بسیاری

الطاف

الطاف و مهربانیهای محبوب فی الحقیقت رسد باید میباشد هم چنین عشق حقیقی بتفکر در نعمتهای منعم و لطفهای معشوق
حقیقی که هر لحظه صد هزار نوع آن را بهر فردی از افراد مخلوقات وارد زیاده میگردد چنانچه منقولست از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود باصحاب خود که خدا را دوست دارید
برای نعمتهائی که روزی شما کرده است و مرا دوست دارید از برای خدا و اهل بیت مرا دوست دارید برای من و بسند
معتبر از حضرت امام علی ابن موسی الرضا صلوات الله علیه که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده
که خداوند عالمیان بسوی حضرت موسی بن عمران علیه السلام وحی فرمود که ای موسی مرا دوست دار و
و مرا دوست گردان بسوی خلق حضرت موسی گفت خداوندا من تو را دوست میدارم و بپرستی تو فاین که چگونه مردمان را
چگونه دوست تو گردانم فرمود که نعمتهای مرا برایشان بخوان و احسانهای مرا بیاد ایشان بیاور و چون برایشان
که جمیع نعمتها و کمالات و مثوبات از من است و از جانب من بایشان رسیده غیر مرا یاد نکنند و پیوسته در ذکر من باشند
و شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب امالی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از آبای کرام و صلوات الله علیهم روایت
نموده که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بود با جمعی از صحابه که در میان بودند ابوبکر و
ابوعبیده و عمر و عثمان و عبدالرحمن لعنة الله علی القوم الظالمین و دو کس از قراء صحابه عبدالله بن ام عبد و ابی
بن کعب و عبدالله سوره لقمان خواندند تا باین آیه رسید که وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً و ابی سوره
سوره ابراهیم را خواند و باین آیه رسید که وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ حضرت
فرمود که مراد از ایام الهی که مرا امر فرموده است که بیاد مردم بیاورم نعمتها و احسانها و افضال و [illegible] و بلاهای
او ست پس توجه بصحابه نمود و فرمود که بگوئید که کدام است اول نعمتی از این نعمتها که خداوند عالمیان بشما انعام
فرموده هر یک از ایشان نعمتی را گفتند از انواع خوردنیها و پوشیدنیها و فرزندان و زنان و غیر آنها چون ایشان ساکت
شدند بجانب حضرت امام المتقین و یعسوب الدین امیرالمؤمنین علیه السلام التفات نمود و فرمود که ای ابوالحسن
تو نیز بگو حضرت فرمود که پدر و مادرم فدای تو باد من چگونه بیان کنم در حضور تو و حال آنکه خدا ما را بتو هدایت
فرموده و جمیع علوم و کمالات را بوسیله تو بما فرستاده حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که باید گفت که کدام
نعمتهاست که خدای بتو کرامت کرده حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که اول نعمتها نعمت ایجاد است
که من هیچ نبودم و مرا از کتم عدم بوجود آورد فرمود که راست گفتی دویم کدام است فرمود که دویم آنست که احسان
فرموده مرا از جمله صاحبان حیات و زنده کان مقرر فرمود و مانند جمادات و نباتات نکرد فرمود که راست گفتی
سیم را بگو فرمود که سیم آنکه مرا به بهترین صورتها که صورت انسانست خلق فرمود و بصورت حیوانات خلق نکرده

ساخته

راست گفتی چهارم را بگو گفت چهارم آنکه برای من حواس ظاهره و باطنه مقرر فرمود که راست گفتی پنجم را بگو فرمود که پنجم آنکه عقلا و مشاعر و عقل بمن داد و بمن داد و بر سایر حیوانات مرا بآن زیادتی بخشید فرمود
راست گفتی ششم را بگو فرمود که ششم آنست که مرا بدین حق هدایت نمود و از گمراهان نگردانید فرمود که راست
گفتی هفتم را بگو فرمود که هفتم آنکه در آخرت برای من زندگانی مقرر فرموده که نهایت ندارد فرمود که راست گفتی
هشتم بگو کدام است فرمود که هشتم آنست که مرا مالک گردانیده و بنده کسی نگردانیده فرمود که راست گفتی نهم را
بگو فرمود که نهم آنست که آسمان و زمین و آنچه در آنهاست و در میان آنهاست از خلایق برای من خلق کرده
و مسخر من گردانیده که برای من در کارند فرمود که راست گفتی دهم را بگو گفت دهم آنکه مرا مرد خلق کرده و بر
زنان استیلا و زیادتی داده فرمود که راست گفتی بعد از اینها دیگر چه نعمتست فرمود که یا نبی الله نعمت الهی
بسیار است و بیشمار نیک و طیب و شمردن احصای آنها نمی توان نمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله تبسم نمود
و فرمود که گوارا باد حکمتهای الهی گوارا باد ترا علوم ای ابوالحسن توئی وارث علم من و تو بیان نمائی
کرد از برای امت من آنچه در آن اختلاف نمایند کسی که ترا برای دین تو دوست دارد و پیروی راه تو بکند او هدایت
یافته است براه راست و کسی که از هدایت تو بجانب دیگر میل کند و ترا دشمن دارد و تنها بگذارد در قیامت هیچ
بهره از رحمت الهی نداشته باشد و از جمله دعائم محبت بسیاری عبادت و ذکر است و پیوسته صفات کمالیه الهی
را منظور نظر داشتن و این معنی ظاهر است که هر چند یاد کسی بیشتر میکند محبت او بیشتر در خاطرش مستقر میشود
خصوصا در هنگامی که با تفکر در صفات کمالیه الهی منضم باشد و فضیلت ذکر و شرایط و فواید آن و افضلیت
ذکر و تفکر بر یکدیگر بعد از این ان شاء الله بیان خواهد شد ششم عبادت عارفانست که باعث اتیان بعبادت
کمال معبود است و آنکه او سزاوار عبادت است چنانچه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که ما عبدتک
خوفا من نارک و لا طمعا فی جنتک و لکن وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک یعنی
نپرستیدم ترا از ترس آتش تو و نه از برای طمع در بهشت تو و لیکن ترا سزاوار پرستیدن یافتم پس
عبادت کردم ترا و این درجه اعلای درجات مقربانست و کسی این دعوی میتواند کرد که فریب شیطانی
از نفس خود نخورده باشد و یقین داند که اگر نام بهشت و دوزخ را نشنوده بود هم عبادت را چنین که الحال میکند
میکرد بلکه اگر والعیاذ بالله عبادت کنندگان را بجهنم میبرد نیز چون معبود را سزاوار عبادت میداند ترک نمیکرد
و بدانکه مراتب نیات غیر متناهیست چنانچه مراتب کمالات نهایت ندارد و صاحب هر مرتبه در خور مرتبه خود
نیتی دارد که اعمالش منوط بهمان نیت است و در هر یک از این مرتبها هر یک را هم چند از اطوار و اخلاق دارد که

قواید

دعوی

دعوی مدعی واقعی باشد ممتاز میشود **فایده** اگر کسی گوید که از تحقیقات سابقه چنین معلوم میشود که
مقربان از بهشت چندان منظور نیست و نمی‌خواهند و از جهنم چندان بیم نمیباشد پس این تضرعات و مبالغات که در
دعاها از برای طلب بهشت وارد شده و آثار خوف جهنم و عذاب که از اطوار انبیا و ائمه علیهم السلام مفهوم میشود
دچه معنی دارد بنده را درین مقام معنی لطیفی بخاطر رسیده که تا کسی بهره از معنی محبت نداشته باشد اذعان نمی‌نماید
بدانکه بهشت ظاهری و باطنی و صورت و معنی میباشد و هر کس از بهشت بلذتی مخصوص است و از یکمیوه
بهشتی و با یکطعام صد هزار لذت متصور است که هر فردی نیکی از انها التذاذ می یابند و یکشخص بهمت او مقصور است
برخوردن مطعومات لذیذه و کامش شیرین میشود و بغیر این لذت جسمانی چیزی دیگر نمی‌فهمد و دیگری بیکقدری
از عظمت منعم خود شناخته همین شیرینی در کام او لذیذتر است و تفکر می‌نماید که مرا نزد یک آن خدا و ندر تبه است
که چنین میوه شیرینی برای من خلق کرده و بمن عطا فرموده پس کام جسم و روحش هر دو شیرین شده دیگری
از این میوه همین شیرینی مییابد که محبوب حقیقی از من راضی شده و این میوه از لطف او بمن رسیده چنانچه
در اخبار وارد شده که اعلای لذات اهل بهشت مرتبه رضوانست که نوید خوشنودی الهی بایشان میرسد
و اگر توضیح این مطلب را خواهی تمثیلی از برای تو بیان کنم مثلا اگر پادشاه خان نقلی در پیش خود گذارد و بار عام دهد
و هر کس را یکنقل دهد آنگدایی دریوزه گر که همت او همین نقل گرفتن است همین لذت مالیت این نقل را میبابد و
شاد که هو دار داز نقل همین است که اگر این را نمیگرفتم فلسی به بهایش میبایست داد و خرید و کام خود را شیرین
کرد اگر قنادی هم این نقل را باو دهد همان نشت و فرح او را حاصل میشود و یکی از اوساط الناس که این را میگیرد از آن
معنی هم التذاذی دارد که پادشاه مرا طلبید و نقل بمن داد و کسی از ارباب مناصب جزیک میگرد و چون بکارش میاید
در استفاد از منصبی بیشتر محظوظ میشود تا بمرتبه آن مقربی میرسد که از لذت قرب دانش پادشاه را یافته این
لطف نزد او با ملک دنیا برابر است با آنکه در خانه خود که انواع تنقلات هیچ نگاه نمیکنند این مراتب در نعمتهای دنیا میباشد
که نکم پرستان عالم جسمانی میبینند و مقربان لذت معنوی و توجه دوست از آن مییابند لهذا در دعاها و التماسهای که از
جانب دوست باشد بعد از آنکه در کام جان ایشان شیرین تر است و چنانکه درین نعمتهای جسمانی این تفاوت
مراتب میباشد در مائدهای روحانی نیز اضعاف این میباشد چنانچه آیات قرآنی که موثر علوم ربانیست هر کس را در خور فهم
خود از آن بهره ایست که دیگری را از آن خبر نیست اما این عزیزی همه کامل است بهره او از همه کاملتر است و ناقص
از کمال هر نعمتی محروم است فقیر ضعیف از نقمه نان خشک لذتی میبرد که منعم محروم از الوان نعمتهای نمیبرد

و هم چنین در الم عذابهای الهی بر این قیاس است اگر بر فرض محال دوست خود را به جهنم کند از آتش حرمان میسوزد نه از
آتش سوزان پس چون جهنم جلیه محرومان و بسرای مهجوران است بتضرع و استغاثه مینماید و از آن گریزانست و این همه
در مرتبه عشق مجازی بر جمیع خلق ظاهر است که اگر جدا از دوست در گلستان با انواع نعمتها باشد نزد او جهنم است و چون
لطف دوست همچند بهر او جروح سازد نزد او از شکر شیرین تر است رزقنا الله و جمیع المؤمنین الوصول الی درجا
ت الکاملین بمحمد و آله الطاهرین **فصل چهارم بدانکه** یکی شرطه دیگر از شرایط عبادت که این فقره
جامعه بآن اشاره دارد حضور قلبست و عبادت بدون حضور قلب ناقص است و مقبول درگاه الهی نیست و باعث
کمال و قرب نمیگردد بلکه اگر نه فضل شامل کریم علی الاطلاق میبود میبایست که آدمی و بعبادتی که بی حضور قلب باشد
مستحق عقاب گردد چنانچه اگر کسی در حضور پادشاهی سخن گوید و آن پادشاه در مقام مخاطبه و مکالمه باشد و خاطرش مطلقا
متوجه او نباشد و متوجه امور دیگر باشد و آن پادشاه از ضمیر او اطلاع داشته باشد البته مستوجب سیاست بلیغ میگردد
زیرا که پادشاه را حقیر شمرده و اعتبار شان او نکرده چنانچه خداوند عالمیان میفرماید که قد افلح المؤمنون الذین هم
فی صلواتهم خاشعون یعنی بتحقیق رستگار شدند مؤمنانی که در نماز خود با خشوع اند و خشوع دل آنست که یاد
خداوند خود باشد و بغیر ذات مقدس او بچیزی ملتفت نشود و غیر را از خواطر بیرون کند و خشوع و سایر اعضا و
جوارح آنست که به یک بار آن کار که مامور شده اند مشغول باشند و آدابی که در هر عضوی از اعضا از شارع مقرر گردیده ترک
ننمایند چنانچه نظر را امر فرموده اند که در هر حالتی میباید که در موضع خاصی باشد و دست را فرموده اند که در هر حالی
بر عضوی مخصوص باشد و خشوع جمیع اعضا تابع خشوع قلبست چنانچه **منقولست** که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم شخصی را دید که در نماز با ریش خود بازی میکرد فرمود که اگر دل این مرد خاشع بود و با خدا بود
اعضا و جوارح او نیز بکار خدا مشغول بودندی این معنی را بحسب تجربه ظاهر است و بر آنکه هر ملکی را پادشاهی میباید
که جمیع رعیت تابع او می باشند و پادشاه ملک بدن و امام و پیشوای سایر اعضا و قوی قلبست چون دل متوجه خدا
شد اعضا تابع او شوند و پیروی او مینمایند و اینست یک معنی آن حدیث که صلوة المؤمن وحده جماعة یعنی
نماز مؤمن به تنهایی جماعتست زیرا که دل او با خداست و مقتدای سایر جوارح است با آن اقتدا مینمایند و بدانکه
بی حضور قلب اگر آدمی را از جهنم خلاصی دهد اما بدرجات عالیه کمالات نمیرساند و پسندیده درگاه حق نیست
چنانچه از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله منقولست که نماز مقبول نیست مگر با حضور قلب و از حضرت
صادق علیه السلام مرویست که هرکه دو رکعت نماز بگذارد و بداند که چه میگوید یعنی قرائت و اذکاری که میخواند
متوجه معانی آنها باشد چون از نماز فارغ شود بر او گناهی نمانده باشد و از حضرت باقر علوم الاولین و الآخرین علیه السلام
منقولست که بدرستی که بالا میبرند از نماز بعضی بندگان نصف او را و از بعضی ثلث و از بعضی ربع و از بعضی خمس

و بالا نمیبرند

بالا نمیشود به درجهٔ قبول نمیرسد مگر آنقدر که با حضور قلب کرده باشد و لیکن مأمور شده‌اند بندگان با دای نوافل تا بسبب
آن تمام سازند نقصهای نماز فریضه را و منقولست از حضرت جعفر بن محمد صلوات الله علیه که رغبت بثواب و خوف از
عقاب و دل جمع نمیشود مگر اینکه بهشت او را واجب میشود پس چون متوجه نماز شوی روی دل خود را بسوی خداوند خود
بگردان بدرستی که هر مؤمنی که در نماز دل خود را با خدا دارد خدا دلهای مؤمنان را بسوی او مایل گرداند و با محبت
بهشت را نیز از برای او لازم گرداند و از حضرت باقر صلوات الله منقولست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
فرمود که چون بنده مؤمن بسوی نماز بر میخیزد خداوند عالم نظر رحمت بسوی او میکند و روی لطف و احسان
بسوی او میدارد و رحمت از بالای سرش تا آسمان بر وی سایه می‌اندازد و ملائکه بر گرد او احاطه مینمایند تا آفاق
آسمان و ملکی را موکل میسازد حق تعالی که بر بالای سر او ایستاده میگوید که اگر بدانی که منظور نظر رحمت کیستی
و با که مناجات میکنی هرگز بغیر او التفات ننمایی و هرگز از جای نماز حرکت نکنی و از حضرت جعفر بن محمد
الصادق علیه السلام منقولست که بنده چون در نماز خود التفات بجایی مینماید یا بابروی یا بچشم یا بدل حق سبحانه
او را ندا میکند که ای بنده من بسوی کی التفات مینمایی آیا التفات بجانب کی مینمایی که از من بهتر باشد ابدا
پس چون سه مرتبه التفات از او صادر شود حق تعالی نظر لطف از او بر میدارد و بعد از آن دیگر نظر بجانب او
نمی‌افکند و اخبار درین باب بسیارست و حضور قلب در صلوة نیز تابع حالات آدمیست و هر چند اینکه در
مراتب یقین و معرفت کاملتر میشود و عظمت معبود بیشتر میشود بیشتر سر آداب عبادت از او بیشتر صادر
میشود و در مقام بندگی خضوع و تذلل تر میباشد چنانچه جعفر بن محمد احمد القمی روایت کرده که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله چون بنماز می‌ایستاد رنگ مبارکش متغیر میشد از خوف الهی و از سینه‌اش
صدایی مانند صدای دیگی که در جوش باشد میشنیدند و منقولست که چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه اندام مبارکش بلرزه می‌آمد و از رنگ برنگ میگردید و بدو میپرسیدند که چه میشود شما را میفرمود که رسید هنگام
ادای امانتی که بر آسمان و زمین عرض کردند و آنها ابا کردند و ترسیدند و آدمی متحمل آن شد یعنی بار تکلیف
پس نمیدانم که چون متحمل این بار شده‌ام نیک ادا خواهم کرد یا نه و در روایت معتبره وارد است که حضرت امام
حسن صلوات الله علیه چون متوجه وضوی نماز میگردید مفاصل بدنش میلرزید و رنگ مبارکش بزردی مایل
آن حضرت از این حال سؤال کردند فرمودند که حق و لازمست بر هر کس که نزد خداوند عرش عظیم به بندگی ایستد آنکه
رنگش زرد شود و بندهایش از بیم بلرزه درآید و منقولست که حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه

وقت نماز داخل میشد

میشد

روزی در نماز ایستاده بودند و حضرت امام محمد باقر علیه السلام کودک بود و چاهی بسیار عمیق در خانه آنحضرت بود حضرت
امام محمد باقر بکنار چاه آمد که نظر نماید در آنجا افتاد مادر چون آن حال مشاهده نمود بسوی چاه آمد و بر خود میزد و فریاد
میکرد و استغاثه مینمود و میگفت یا ابن رسول الله فرزندت غرق شد آنحضرت در نماز مطلقا التفات نمیفرمود حال
آنکه صدای اضطراب فرزند در آنجا بگوش آنحضرت میرسید چون بسیار بطول انجامید مادر از روی اضطراب گفت اینست
رسالت دلهای شما بسیار سنگین است باز حضرت التفات نفرموده تا اداب نماز را با مستحبات تمام بجا آورده فارغ
شد پس بنزد چاه آمد و با عصا در دست در آنجا عمیق کرده حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه را بیرون آورد و آنحضرت خنده
میکرد و سخن میفرمود و جامه آنحضرت تر نشده بود پس فرمود که فرزند خود را بگیر ای ضعیفة الیقین بخدا مادر حضرت
امام محمد باقر از سلامت بودن فرزند خندید و از تنبیه آنحضرت بگریه در آمد حضرت فرمود که بر شما ملامتی نیست نمیدانی
که من در خدمت جباری خداوند ایستاده بودم که اگر رو از جانب او بدیگری میکردم از من و بغیر او توسل مینمودم روی لطف از
جانب من میگردانید و بغیر او انکه توقع رحمت میتوان داشت و صاحب کتاب حلیة الاولیا روایت نموده که چون
حضرت سید الساجدین امام زین العابدین صلوات الله علیه از وضو فارغ میشدند اراده نماز میفرمودند رنگ
بر بدن و لرزه بر اعضای مبارکش مستولی میشد چون سؤال مینمودند میفرمود که وای بر شما مگر نمیدانید که بخدمت
چه خداوندی می ایستم و با چه عظیم الشانی میخواهم مناجات کنم و در هنگام وضو نیز این حالت را از آنحضرت نقل
کرده اند و روایت شده که فاطمه دختر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روزی جابر بن عبد الله انصاری را طلبید و گفت
تو از صحابه کبار حضرت رسولی و ما اهل بیت را بر تو حق بسیار است و از بقیه اهل بیت رسالت همین علی بن الحسین
علیه السلام مانده و او بر خود جور مینماید در عبادت الهی و پیشانی و زانوها و کف های او از بسیاری عبادت پینه کرده
و مجروح گشته و بدن او نحیف شده و کاهیده و از او التماس نما که شاید پاره تخفیف دهد چون جابر بخدمت آنجناب رسید
دید که در محراب نشسته و عبادت بدن شریفش را کهنه و نحیف کرده اند حضرت جابر را اکرام فرمود و به پهلوی خویش
نشانید و با صدای بسیار ضعیف احوال او پرسید پس جابر گفت یا ابن رسول الله خداوند عالمیان بهشت را برای شما و دوستان
شما خلق کرده و جهنم را برای دشمنان و مخالفان شما آفریده پس چرا اینقدر بر خود تعب میفرمایی حضرت فرمود که ای
مصاحب حضرت رسول الله مگر نمیدانی که جدم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله با آن کرامتی که نزد خداوند داشت که ترک
اولی گذشته و آینده او را آمرزیده بود مبالغه و مشقت را در عبادت ترک ننمود پدرم و مادرم فدای او باد تا آنکه بر
ساق مبارکش ورم ظاهر شد و قدمش ورم کرد و صحابه گفتند که چرا چنین زحمت میکشی و حال آنکه خدا بر تو تقصیری

نوید

نویسند فرمود که آیا من بنده شاکر خدا نباشم و شکر نعمتهای او را ترک نمایم جابر گفت که یا بن رسول الله بر مسلمانان
رحم کن که برکت شما خدا بلاها را از مردمان دفع مینماید و آسمانها را نگاه میدارد و عذابهای خود بر مردم نمیبارد
فرمود که ای جابر بطریقه پدران خود خواهم بود تا ایشان را ملاقات نمایم و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست
که پدرم فرمود که روزی بر پدرم علی بن الحسین علیهما السلام داخل شدم دیدم که عبادت در آنحضرت بسیار تاثیر کرده و رنگ
مبارکش از بیداری زرد شده و دیده اش از بسیاری گریه مجروح گردیده و پیشانی نورانیش از کثرت سجود پینه بسته و قدم
شریفش از طول قیام در صلوة ورم کرده چون او را بدین حال مشاهده کردم خود را منع نتوانستم نمود از گریه بسیار
بگریستم و آنحضرت متوجه تفکر بودند بعد از زمانی بجانب من نظر کردند و فرمودند که بعضی از کتابها که عبادت حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه در آنجا مسطور است بمن ده چون بیاوردم و پاره خواندند بر زمین گذاشتند و فرمودند که
یارای آن دارد که مانند علی ابن ابیطالب علیه السلام عبادت کند و کلینی از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام روایت کرده است
که حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه چون بنماز می ایستاد رنگ مبارکش متغیر میشد و چون بسجده میرفت سر مبارک
بر نمیداشت تا عرق از آنحضرت میریخت و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که علی ابن الحسین در شبانه
روزی هزار رکعت نماز میگذارد و چون بنماز می ایستاد از رنگ برنگ میگردید ایستادنش در نماز مثل ایستادن
بنده ذلیل بود که نزد پادشاه جلیلی ایستاده باشد و اعضای او از خوف الهی میلرزید و چنان نماز میکرد که گویا نماز
وداع است و دیگر نماز نخواهد کرد و چون از تغیر حال آنحضرت سؤال نمودند میفرمودند که کسی که نزد چنین خداوند عظیمی
ایستد سزاوارتر است که چنین خائف باشد و نقل کرده اند که در بعضی از شبها یکی از فرزندان آنحضرت از بلندی افتاد
و دستش شکست و از اهل خانه فریاد بلند شد و همسایگان جمع شدند و شکسته بند آوردند و دست آن طفل را بستند
و آن طفل فریاد میکرد و آنحضرت از اشتغال بعبادت نمیشنید چون صبح شد و از عبادت فارغ گردید دست طفل را
دید در گردن او آویخته از کیفیت حال پرسید خبر دادند و در وقت دیگر در خانه آنحضرت در سجود بود آتش گرفت و اهل
خانه فریاد میکردند که یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله النار النار و حضرت متوجه نشدند تا آتش خاموش شد بعد از زمانی
سر مبارک برداشتند از آنجناب پرسیدند که چه چیز بود که شما را از این آتش غافل کرده بود فرمود که آتش کبرای
قیامت مرا از آتش اندک دنیا غافل کرده بود و هر سال هفت مرتبه پوست از پیشانی مبارک آنحضرت می افتاد
از بسیاری سجده و ابو ایوب رحمه الله روایت کرده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام و حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیهما چون بنماز می ایستادند رنگ مبارکشان گاهی سرخ میشد و گاه زرد و چنان بودند که گویا
خدا را می بینند و با او سخن میگویند ای عزیز مقربان پادشاه چون معرفت او بیشتر دارند جلال او را

زیاده از دیگران میدانند و می‌شناسند هم سطوت او زیاده دارند و زودتر متحمل عقاب میشوند چنانچه ملوک دنیا از علما
رعایا توقع آن آداب که از مقربان خود دارند ندارند و خطرهای مقربان ایشان زیاده از دیگران میباشد و چونکه خداوند
عالمیان ملک را از طینت قدس و طهارت خلق فرمود و شهوات علایق جسمانی در ایشان ترکیب ننمود و حیوانات عجم را
از محض جسمانیت و شهوات ترکیب فرمود و منشأ استعدادی در ایشان مقرر نساخت و نسخهٔ جامعهٔ انسانی را از هر
دو جهت خلق فرمود و جهت نفس و عقل که او را داعی بکمالات بوده باشد با و کرامت نمود و بکثافات جسمانیه
و علایق بدنیه و شهوات ظلمانیه او را مبتلا ساخته و او را تکلیف فرمود که بعد از تشبث باین علایق
رفع آنها از خود نموده خود را بصفات قدسی و ملکات ملکی محلی گردانند تا از ملک اشرف باشد زیرا که ترقی در
کمالات بروز معارضات میسر نمیشود چنانچه گازر جامه که میخواهد بسیار سفید کند اول او را بچرک و کثافات آلوده
میسازد و چون رفع آن کثافات نمود از اول پاکتر برمی‌آید و اگر میل به پستی نماید و تابع شهوات جسمانی شود
عقل را مغلوب هوا سازد از بهایم پست‌تر میشود چنانچه حق سبحانه و تعالی در شأن کفار میفرماید که نیستند ایشان
مگر مانند انعام و بهایم بلکه از ایشان گمراه‌ترند زیرا که در حیوانات قابلیت کمالات نبود و ایشان با وجود
قابلیت خود را بدرجه بهیمیت رسانیدند و از جمیع کمالات محروم گردیدند پس چون خلقت انسانی را باین سبب احتیاج
بامری چند گردانیده اند از تحصیل معاش و معاملات و معاشرات که بالخاصیه موجب بعد از جناب اقدس
ایزدی و انهماک در شهوات و تعلقات و غفلت از خیرات و سعادات میگردد و لهذا از روی پنج مرتبه ایشان طلب
را بعد توغل در امور دنیویه و تشبث بعلایق دنیه او بحضور مجلس قرب مالک الملوک نموده اند تا لذت
مواصلت بعد از فراق که موجب مزید اشتیاق است دریابند و بلذتهای ابدی فایز گردند و چون نماز معراج 2
مؤمن است و نهایت قرب بعد از نماز بحصول می‌پیوندد و بنا بر مقدمات که سابق ذکر یافت بعد از نهایت
حرمان و بعد او را تکلیف قرب مینمایند و در عین غفلت او را آگاه میسازند اول مرتبه اذان را برای تنبیه غفلت زدگان
بوادی حیرت مقرر ساخته اند که اول در تکبیر بزرگواری خداوند را بیاد ایشان میآورند تا آنکه غیر خدا از نظر
ایشان در نظر ایشان حقیر شود و چون در عین غفلت اند چهار مرتبه بر ایشان میخوانند که شاید متنبه شوند و بدانند
که چون خداوند ایشان در مرتبه جلال و عظمت از همه چیزها عظیم تر است بلکه از آن بزرگتر است که عقلها بکنه ذات
مقدس او توانند رسید پس چنین بزرگواری را اطاعت نمودن و عبادت کردن واجب و لازم است بعد از آن بوحدانیت
الهی را بر گوش ایشان میخوانند تا بدانند که بغیر از خداوندی ندارند و یگانه در جمیع کمالات و صفات است پس چاره
بجز توسل بجناب اقدس او نیست و او را بیگانگی و خلاص باید پرستید دیگر بگوش دل ایشان میرسانند

که چنین

که چنین خداوند عظیم الشان یگانه پیغمبری فرزانه فرستاد پس عبادت را بطوری که آن پیغمبر بجا آورده
و بندگان الٰهی را امر فرموده بجا آورند بعد از تمهید این مقدمات از جانب خدا ایشان را ندا میکنند و بجانب انعام و اکرام الٰهی
میخوانند که بشتابید و مسارعت نمایید بسوی نماز پس عظمت نماز را در نظر ایشان جلوه میدهد که بشتابید بسعی بعملی
که بهترین اعمال و عبادات است دیگر باره خدا را بعظمت و جلال و یگانگی یاد میکنند که این غافلان مخالفت
چنین خداوندی که بر چیزها قادر است و یگانه است معارض و شریکی ندارد در بیانیست این ندا را مؤذنان بر گوش
سر میرسانند و آنانکه دیده ایمان و یقین ایشان شنوا گردیده نداهای روحانی نیز بگوش دل میشنوند چنانکه منقول است که
وقت هر نماز که میشود منادی از جانب رب العزت ندا میکند که ای گروه مؤمنان برخیزید و آتشهایی که گناهان را
که بر پشت خود افروخته اید بنور نماز فرونشانید و خاموش گردانید بلکه هر لحظه ایشان ندای جانفزای یا ایتها
یا أیتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک را بسمع جان میشنوند پس چون بنده سعادتمند از این نداها اندکی
هشیار گردید و متوجه نماز شد اول بنده را به پاکیزه کردن خود امر میفرمایند که بی ادبانه داخل مجلس قرب پادشاهی نشود
شد امر کرده اند او را که در بیت الخلا در آید و کثافتهای ظاهر را از خود دور کرده اند و در ضمن دعاهای که از ائمه
در آداب خلوت وارد شده تعلیم او کرده اند که این نجاستهای ظاهری مانع قربست تلوثات معنوی که
از کفران و اخلاق رذیله بهم رسیده بیشتر مانع است لهذا او را اینجا استعاذت از شیطان و طلب
مغفرت گناهان مینماید که خدا بفضل خود او را از نجاسات صوری و معنوی پاک گرداند پس دیگر او را در مقام تطهیر
می آورند که رو و دستها و پاها و سر مکرر را که در حالت صلوات در اکثر احوال بکار میفرماید پاکیزه و در آن ضمن
دعاهای منقوله او را آگاه گردانیده اند که این عضو بنجاستهای معنوی بسبب گناهان بهم رسانیده و
استحقاق عقوبتهای عظیم حاصل کرده اند پس باید در این وقت از خدای پاکیزگی معنوی را طلبد و در این ضمن
او را متنبه سازند که باید عبادت کرد تا خود را از این عقوبات برهاند پس شوق عبادت زیاده میشود بعضی از روها
سیاه خواهد بود و بعضی از روها سفید و نورانی خواهد گردید پس خداوندا روی مرا در آن روز سفید گردان و سیاه مگردان
و چون دست راست میشوید یاد می آورد که در روز قیامت نامه نیکوکاران را بدست راست ایشان میدهند و نامه مجرمان را
و بدکاران را بدست چپ میدهند از خداوند خود میطلبد که نامه او را بدست راست او دهد و برات مخلد بودن بهشت را بدست
او دهد و او را حساب آسان کند و در وقت دست چپ شستن دعا میکند که خدایا نامه اعمال مرا بدست چپ من مده و دست
مرا در گردن من غل مکن و مرا از جامهای آتش نجات ده و چون مسح سر میکند یاد از خدا میطلبد که رحمتهای خود را بر سر من
فرو ریز که سراپای مرا فرو گیرد و چون مسح پاها میکند یاد می آورد که پاها بر صراط میباید گذشت [illegible] ها

بسیار از صراط حق خواهد لغزید پس ثبات بر صراط را از خدا میطلبد طلب مینماید که خدا او را توفیق دهد که باین پایها همیشه
تحصیل رضای الهی نماید پس چون چنین وضوی ساخت موافق احادیث معتبره گناهان این عضو آمرزیده میشود و
دل پاکیزه صورت میکرده و قابل قرب میشود و از غفلتها پاره هشیار میکردد ظاهر خود را به بویهای خوش معطر
میسازد و باطن خود را بنور نیات صحیحه منور میکرداند و چون در حدیث وارد شده که در خانه که سگ یا شراب یا صورت در
خانه هست ملک داخل نمیشود پس سگ ظاهر را از ساحت خانه خود دور میکرداند و سگ نفس اماره و شیطانها را از ساحت
ضمیر خود دور میکند و شراب ظاهر را از خانه و شراب هستی معنویه که غفلت و شهوتهاست از سر بدر میکند و صورتهای ظاهر را
از در و دیوار خانه محو مینماید و در و دیوار خاطر را از صورتهای غیر خدا و محبتهای ایشان مصفا میسازد و متوجه بارگاه قرب
میشود و چون بدر مسجد میرسد بدر بند اول از دربندهای دولتخانه معبود حقیقی رسیده از خدا میطلبد که درهای رحمت خود را بر
روی من بگشا و چنانچه این در ظاهر بر روی من نبسته درهای معنی را بر روی من مبند و درین مقام نیز عارف را آنچه الهی دیگر حال
میکند و چون پا در مسجد میگذارد و چنان میداند که در کریاس کبریایی و جلال داخل شده دیده و پا بر بساط قرب نهاده با ادب میرود
و بغیر جناب الهی متوجه نمیشود و چون بجای نماز آمد بار دیگر اقامت را میخواند و تفکر در جلال الهی زیاده میکند و عظمت نماز
عبادت را بدیده روشنی ترمی بیند چون در وقت اذان غفلت عظیم [illegible] دیده او کرد بود و چون نماز معراج مؤمن است
و در شب معراج حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بهر آسمانی که داخل میشدند یک الله اکبر میگفت در نماز نیز هفت الله
اکبر در افتتاح نماز مقرر فرموده که بهر تکبیری بآسمانی از آسمانهای قرب و معرفت در آید و قابل عرش حضور گردد و
درین مقام هنوز در [illegible] ذکر [illegible] عظمت و جلال است و در مقام غیبت است و بمقام حضور نرسیده لهذا هنوز
حرف زدن و با غیر او سخن گفتن جایز است و چون تکبیر آخر را گفت بلا تشبیه جز اهل [illegible] قرب ملک الملوک گردیده و با غیر
سخن گفتن و رو از جانب پادشاه پادشاهان گردانیدن برو حرام شد اینست که دعای توجه درین مقام میخوانند که روی دل
و جمیع اعضا و قوی و منتهای عمر خود را بجانب خداوندی گردانیدیم که خالق آسمانها و زمینهاست موافق ملت حضرت ابراهیم
علیه السلام که یگانه پرستی است و دین حضرت محمد صلی الله علیه و آله و طریقه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که جمیع شرایط و آداب بندگی از
ایشان مانده و عبادت و دین خود را از برای خدا خالص گردانیدیم و منقاد او شدیم و شرک جلی و خفی و ریاهای شیطانی
را از خود دور گردانیدیم نماز و عبادتهای من و زندگانی و مردن من همه خالص از برای خداوندیست که پروردگار عالمیانست
و او را شریک نیست و چنین از جانب او مامور گردیده ایم که او را عبادت کنیم و من از جمله مسلمانان و منقادان اویم و چون
درین بارگاه چنین دعوای بزرگی کرد و شیطان دشمن این راه و راهزن این درگاه است و دشمن مکار زننده محیلی
حیلیست که بآب لا باد درآمده و دشمنی کرده و تا امروز شجاعان این میدان را بر زمین انداخته و چندین هزار لشکر انبوه
از شهوات و دولتهای نفسانی و لشکر بیحد از شیاطین الانس و اتباع خود دارد و بقوت خود با او بر نمیتوان آمد پس باید

صحیحه

و کبریایی

که بخداوندی

بخداوندی که این سگ درگاه اوست پناه برد تا دفع او بنماید چنانچه تشبیه کرده اند او را بسگی که در خیمهای ترکمانها میباشند
که هر که آشنای صاحب خانه است و با اهل خانه بسیار تردد دارد او را متعرض نمیشود و چون بیگانه تازه آید او را مانع
میشود بغیر آنکه صاحب خانه او را صدا زند بهیچ حیله او را ممنوع نمیتوان ساخت همچنین شیطان که سگ
بیگانه گیر این درگاه است با آشنا قدرت ستیزه ندارد و کسی را که بیند که مکین رسمهای قرب خداوندش فایز میشود کی

خداوند

متعرض او میتواند شد چنانچه خداوند عالمیان در روز اول او را از ایشان مأیوس گردانید که إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ
یعنی بدرستی که بندگان خالص مرا تو بر ایشان سلطنت نداری بلی آنکه دوری که قابل قرب باشد خواهد بخانه مالک الملوک در
آید باید که بجناب او متوسل شود که بیک اشاره لطف او را دور کرده اند اما اینکه آشنای نمیطلبند کاری ایشان را چنانچه
میخواهد میسازد بس لهذا درین مقام خطیر پناه بخداوند خود میبرد از شر او و میگوید أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ
الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ یعنی پناه میبرم بخداوند شنوای دانا که بر عجز و بیچارگی من اطلاع دارد و
میداند که این عاجز این دشمنم از شر شیطان لعین دور از رحمت الهی و رانده شده درگاه او پس شروع بمکالمه
نماید اما هنوز خود را قابل مخاطبه نمیداند بلفظ غایبانه سخن میگوید و چون اعلای درجات کمال مرتبه فنا و نیستی
یعنی خود را عاجز و ناچیز دانستن در جمیع ابواب بناتوانی خود اقرار نمودن در جمیع امور بخداوند خود توسل جستن
لهذا در جمیع کارها سنت است بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ گفتن و چون امری از جمیع امور اعظم است میگوید که شروع
در تلاوت و عبادت و بندگی مینمایم باستعانت خداوندی که جامع جمیع کمالاتست و رحمانست بنعمتهای عامه و
فراوانش بر مؤمن و کافر و رحیمست برحمتهای خاصه بمؤمنان و چون از آداب مجلس عظما اینست که پیش از ذکر مطلوب
ستایشی مناسب آن بزرگ بجا آورند لهذا حق تعالی تعلیم بندگان نموده که چنین مرا ستایش نمایید و نعمتهای
عامه و خاصه مرا یاد آورید و میگویید مرا برحمت بستایید تا بر شما رحمت کنم و بدانید که منم خداوند روز جزا و حشر
و قیامت اقرار کنید و چون عارف تفکر درین اوصاف کمال نمود بدرجه شهود و حضور که اعلای درجات محبت
معرفتست فایز میگردد و از مقام غیبت بمقام خطاب می آید و او را قابل مجلس مخاطبه و انس راه میدهد پس میگوید
إِيَّاكَ نَعْبُدُ یعنی ترا عبادت میکنیم و بس و درین آیه کریمه حق تعالی اشاره فرموده بآن معنی که جناب مقدس
خطاب
نبوی در آن فقره بیان [illegible] ده یعنی میباید که چون بمقام عبادت برسی چنان عبادت کنی که گویا مرا میبینی و با من
پیغامی پس چون دعوای عبادت کردن مستلزم این بود که از من کاری مستقیم میشود بنا بر ترس ترا ارشاد فرمود که وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ
یعنی در جمیع امور از تو استعانت میجوییم و بس همچنین در مقام آداب چون بعبادت خود اعتماد ندارد و بعجز خود اعتراف
دارد و عبادت خود را در میان عبادت دوستان خدا در می آورد و میگوید از زبان همه که ما همه بندگان ترا عبادت میکنیم

که شاید عبادت او ببرکت عبادات آنها مقبول گردد زیرا که از لطف کریم بعید است که چند چیز را بدرگاه او برند بعضی را قبول
فرماید و بعضی را رد کند و یک حکمت از حکمتهای نماز جماعت اینست و همچنین در مقام استعانت چون این دعوی بسیار عظیمست
آنکه غیر او ستعانت نجوییم و در هیچ امری خود را در میان جمع که این دعوی از ایشان بهتر پذیرفته است در می آورد و گویا بزبان
ایشان سخن میگوید و خود را طفیلی ایشان ساخته و این موافق دأب ارباب صفا آنست که چون نعمتی یا رحمتی فایز گر
دند دیگران را فراموش نکنند و همگی را با خود شریک کنند و لهذا در جمیع دعاها موافق احادیث معتبره عموما در دعا
مطلوبست که در همه دعاها که کنند جمیع مؤمنان را با خود شریک گردانند که باعث استجابت دعا میگردد و بهدایت
براه راست و طریق حق را که راه متابعت حضرت امیر المؤمنین است علیه السلام در عقاید و اعمال و مراتب قرب و کمال
طلب نموده استعاذه از راه دشمنان ایشان در عقاید و اعمال نموده جمیع اعتقادات بد و اعمال ناشایست طریقه
دشمنان ایشان است و بیان اکثر اسرار عبادات خصوصا نماز را در سایر کتابهای مختصر احیانا بیان نموده ام انشاء الله کتابی در
ترجمه الصلوة نوشته شود و غرضی از ذکر این غرضها اشعاری بود بحسن عبادت این حدیث نبوی و تنبیه بر سعا
دت که کسی را که خداوند عالمیان توفیق قرب خویش کرامت فرماید هر روز او را بوسیله نماز از پست ترین درکات
باعلای درجات میرساند و جمعی که از این ترقیات قابل مناجات خود میگرداند و در تطابق این فقره شریفه
بهمین اکتفا مینماییم که بسیار مطول نه انجامد و موجب ملال عزیزان نگردد وَاعْلَمْ اَنَّ اَوَّلَ عِبَادَةِ اللهِ الْمَعْرِفَةُ
بِوَحْدَانِيَّتِهِ بِاَنَّهُ الْاَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ فَلَا شَيْءَ قَبْلَهُ وَالْفَرْدُ فَلَا ثَانِيَ لَهُ وَالْبَاقِي لَا اِلَى غَايَةٍ فَاطِرُ السَّمٰوَاتِ
وَالْاَرْضِ وَمَا فِيهِمَا وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بدان که حضرت فرموده
بدانکه اول عبادت الهی معرفت وحدانیت اوست بآنکه او اولست پیش از همه اشیا پس چیزی از او پیشتر نیست و
یگانه است بعدد یعنی شریکی ندارد و باقیست همیشه و باقی بودن او نهایتی ندارد آفریننده آسمانها و زمین
و آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است و آنچه در میان آسمان و زمین است و اوست خداوند لطیف و عالم
بدقایق امور و بر همه چیزها قادر و تواناست توضیح بعضی از مطالب عالیه که این کلمات با آنها اشاره دارد بر سبیل اجمال
موقوف بر چند اصل است اصل اول آنکه اول عبادات معرفتست و قبول جمیع عبادات موقوفست بر آن و ایمنی از
آیات بسیار و اخبار بیشمار بظهور پیوسته و خلافی در این نیست که صحت عبادات موقوف بر ایمانست و بدون ایمان
هیچ عبادتی موجب ثواب نیست بلکه صورت عقوبت است و ایمان مشتملست بر اعتقاد بوجوب واجب الوجود و ثبات ثبوتیه
و سلبیه و اقرار بیگانگی خدا و بعدالت او و اقرار بنبوت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و صدق آنچه او از جانب خدا آ
ورده آنچه ضروری دین باشد مفصلا و آنچه غیر آن باشد مجملا و اقرار بامامت ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم اجمعین
و اقرار بمعاد جسمانی که خداوند عالمیان همین بدنها را بعد از مردن زنده خواهد کرد و ثواب و عقاب خواهد داد و اقرار بهشت

و دوزخ

دوزخ و سایر اموری که از صاحب شرع معلوم گردیده و تفصیل مراتب ایمان و خلافهایی که در آن شده این مقام گنجایش
آن نمیشود ذکر آنها ندارد بدانکه چون عبادت بر جمیع جوارح آدمی متفرق است و هر عضوی از اعضا عبادتی دارد و ا
عتقادات عبادت دل است لهذا معرفت را بهترین عبادت فرموده اند و فرموده که اول عبادات اینست یعنی بر همه مقدمست
و عبادات دیگر بدون آن بیفایده است و نیز بر آنکه چون ایمان مایه عبادت ابدیست و ترک آن شقاوت ابدی
و شیطان دزد عقاید و اعمالست و دزد را تا ممکن است اول بمتاع نفیس میزند و اگر بر آن دست نیافت
متاعهای دیگر میبرد و عقبهائی که کمین گاه شیطانست درین باب بسیار است عقبه اول عقبه معرفت واجب الوجود
و از این عقبه اکثر عالم را بجهنم برده و کسی نجات از این عقبه خواهد دست از سفینه نجات که اهل بیت رسالت اند
صلوات الله علیهم اجمعین برندارد که در گردابهای بحر راه میدانند و کمین گاههای شیطان لعین را میشناسند و تابع ایشان شود را
بساحل نجات میرسانند و این فریب مخصوص که ظاهرا [illegible] عقل بیغمبر و امام را نمیتوان شناخت زیرا که معرفت الهی
در شرع وارد اول علم بوجود واجب الوجود است و آن از جمیع اشیا ظاهرتر است بدلیل دور و تسلسل که موجب سرگردانی
و تعطلست احتیاج ندارد و چنانچه از اخبار بسیار ظاهر میشود که معرفت بوجود واجب فطریست و همین که آدمی بسر حد
شعور رسید میداند که صانعی دارد و هر کس که در حال خود تفکر نماید میداند که فاعل دیگر [illegible] جاهل میدانند که خدا از روی
دلایل حکمی نشناخته بلکه خدا در نهاد همه است و از معرفت روزی کرده بلکه بهتر کسی را که تکلیف اذعان بوجود
واجب الوجود نکردند بلکه ایشان را باقرار بیگانگی خدا خواندند و بعد از آن ایشان را بعبادت و بندگی خدا داشتند که از آن
راه ایمان ایشان کامل گردد منقولست که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از اعرابی پرسید که چه
خداوند خود را چگونه دانستی گفت ماده [illegible] را بهانه شکل شتر [illegible] حکم میکند عقل ما که شتری از این راه
رفته و پی باد که بینم میدانم که شخصی ازین جا گذشته آیا این آسمان با این کواکب نورانی و زمین با این وسعت
کافی نیست از برای تصدیق بوجود واجب الوجود علیم خبیر حضرت فرمود که بدرستی با دین اعرابی و چه چیز ظاهرتر
میباشد از چیزی که در هر چیزی که نظر نمایی صد هزار آیه از آیات صنع او در آن ظاهر باشد و در هر عضوی از
اعضای تو صد هزار دلیل برای تو قرار داده باشد و در هر لحظه صد گونه احتیاج باو داری و کار فرما و مربی بدن
تو است بلی از بسیاری ظهور و هویدایی اوست که مخفی مینماید چون همیشه ظاهر است و آثار قدرتش هرگز کم نمیگردد
و اگر آفتاب همیشه ظاهر میبود توهم میکردند که شاید این روشنی از آفتاب نباشد و چون غروب میکند و بعد از طلوع
عالم را روشن میکند مشخص میشود که نور از او است بلا تشبیه چون آفتاب وجود را غروب و افول و زوال نمیباشد
معاینه میگوید که بلکه از او نباشد با آنکه اکثر عقلا در این کنار گذارده یقین میدانند که مدبری هست بغیر او در این عالم

چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید که وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ و اگر از کا
فران به پرسی که کی خلق کرده است آسمانها و زمین را هر آینه خواهند گفت که خدا خالق اینهاست و از حضرت امام
حسن عسکری علیه السلام منقولست که شخصی بخدمت حضرت جعفر صادق علیه السلام آمد و گفت که مرا دلالت کن
بخداوند که ملاحده لعنهم الله علی اعتقاده با من بسیار مجادله مینمایند و مرا حیران کرده اند حضرت فرمود که هرگز
بکشتی سوار شده گفت بلی فرمود که هرگز کشتی تو شکسته است که مضطر شده باشی و هیچ چاره از برای نجات
خود نداشته گفت بلی فرمود که در آن هنگام امید نجات از کسی داشتی که ترا قادر بر نجات دادن خود میدانستی همان
خداوندست و این راه ظاهرترین راههاست از برای علم بواجب الوجود چنانچه خداوند عالم میفرماید که کیست که ا
جابت مضطر مینماید وقتی که او را بالتجا میخوانند و دفع مکروهات از ایشان مینماید و هیچکس نیست که با خدا
این معامله نداشته باشد بس چنین کسی چه احتیاج بدلیل دارد چنانچه تمثیل کرده اند که بلا تشبیه مثل ارباب استدلال
در تکلیف مردم بدلیل و برهان ارباب مثل آنجماعتست که دزدی بخانه ایشان آمده و از پای او دیده و بدین یکی دزد
را گرفته در دست داشت دیگری فریاد زد که بیا من او را یافتم و او دزد را از دست گذاشت و شتافت بجانب آن شخص
دیگر آمد و گفت بیا که جای پای دزد را یافته ام هم چنین بلا تشبیه در این ماده این مرد صالح خداشناس که بچشم با
طن خداوند خود را در مقام مکاشفه و شهادت دانسته بوسوسه ارباب استدلال از آن میاید و روز بروز بکثرت عبادت
یقین او در ترقی است و هیچ چیز نزد او از وجوب واجب الوجود ظاهرتر نیست آن حکیم منکر از خدا دور میگوید که
باید در تسلسل برای خدا را از راه آثار او بشناسی و اگر نه ایمان تو درست نیست و هم چنین در اثبات اصل
صفات کمالیه بر وجه اجمال مانند علم و قدرت و اراده و سایر کمالیه کسی که در غرایب صنع و لطایف حکمتهای
الهی در آفاق و انفس تفکر نماید او را شکی در ثبوت آنها نمینماید و اگر حکمت چیزی بر آنکس
مخفی باشد مجمل میداند که کسی که صاحب چنین خلقی و مدبر چنین نظامی باشد البته کار بغیر جهت حکمت نمیکند چنانچه
حضرت امام جعفر الصادق صلوات الله علیه در توحید مفضل میفرماید که این عالم از بابت خانه ایست که بزرگی در
استحکام ساخته و بانواع زینتها آراسته باشد و انواع فرشها گسترده باشد و خوانها کشیده انواع نعمتها در آن خوانها حاضر
ساخته باشد و مثل آنجماعت که بر خدا اعتراض مینمایند مثل کوریست که بچنین محلی در آید و کورانه راه رود
و کاسه ها در میان طعام گذارد و گاهی پا بر کاسه افشرده زند و اعتراض نماید که اینها را چه بی موقع گذاشته اند و چه بی
تدبیرست صاحب این خانه شبیه بعینه اعتراض ملاحده لعنهم الله که کوران این عالمند از این بابتست
در کنه ذات و چگونگی صفات واجب الوجود است که کنه ذات واجب را دانستن محالست که کنه

صفات

صفات بیچون عین ذاتست محالست و تفکر در آنجا وجوه و کیفیات ذات و صفات بنوعیست و اخبار بر نهی وارد
شده و عقل که از شناخت خود و از معرفت بدنی که مدبر اوست و با او تعلق دارد از معرفت اجسامی که همیشه در نظر
دارد عاجز است چگونه جرأت میتواند کرد که در معرفت جزئی که مدبر واجب الوجود تفکر نماید پس درین باب باید که
بنحوی که خدا در قرآن مجید بیان نموده حضرت رسالت پناه و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در
خطبهای بلیغ و احادیث متواتره بیان فرموده اند اعتقاد نماید و بعد از آن از راه عبادت و ذکر زیادتی قرب
را طلب نماید و بعقل ناقص خویش مغرور نشود که بغیر حیرت و کفر و ضلالت ثمره نمی بخشد چنانچه در حدیث
معتبر از حضرت [illegible] علیه السلام منقولست که در خلق خدا و غرایب صنع او سخن بگویید و در خدا سخن
مگویید و در ذات حضرت ذو الجلال سخن مگویید و بسند صحیح از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که
در تفسیر این آیه کریمه وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ فرموده که چون سخن بخدا منتهی شود از سخن باز ایستید و در حدیث
معتبر دیگر فرموده که زنهار که تفکر در خدا مکنید و لیکن اگر خواهید نظر کنید و تفکر نمایید در عظمت خلقش
منقولست از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیهما پرسیدند از توحید و خداشناسی فرمود که خدا
عالمیان میدانست که در آخر الزمان جماعتی متعمق مدقق بهم خواهند رسید سوره قل هو الله احد و آیات
سوره حدید را فرستاد که خدا را بنحوی شناسند و کسی که زیاده از اینها تفکر نماید هلاک میشود و در حدیث دیگر روایت
ستکه حضرت صادق علیه السلام فرمود که اوصیا و ائمه درهائی اند که مارا از متابعت ایشان بخدا میتوان رسید
و اگر نه ایشان بودند خدا را نمیتوانست شناخت و با ایشان خدا حجت خود را بر خلق تمام کرده درین باب احادیث بسیار
وارد شده و اکثر عالم را شیطان ازین راه فریب داده که از آنچه خدا و رسول و ائمه نموده بر داشته اند و بعقلها
ضعیف اعتقاد نموده اند و هر طایفه خدا را بنحوی شناخته اند باعتقاد خود و همه خطا کرده اند آخر تفکر نه
نمایند که اگر عقل مستقل میبود درین باب این فرق بسیار از متکلمین حکما که همه از اهل عقلند چرا درین باب
دو فرقه با یکدیگر موافق نیستند چنانکه جمعی از متکلمین بعقل ضعیف خویش خدا را جسم دانسته اند و میگویند نور
از بالا سهیل میدرخشد و بعضی از صوفیه اهل سنت هم لعنهم الله و مجسمه ایشان خدا را بصورت پسری ساده میدانند و
بعضی بصورت مردی سپیدی ریش سفیدی میدانند خدا را جسم بزرگی میدانند بر روی عرش نشسته و بعضی دیگر از صوفیه
اهل سنت و متکلمین ایشان و اکثر نصاری بحلول خدا قایل شده اند در اشیا و نصاری در خصوص عیسی قایل شده اند
و صوفیه حلولیه در جمیع چیزها و خداوند عالمیان نصاری را در اکثر قرآن باین سبب لعن کرده و ایشان را
بکفر یاد نموده که بخدا چنین نسبت میدهند و جمعی دیگر از صوفیه اهل سنت که از حلول گریخته اند بامر قبیح تر ونیز
قایل شده اند که آن اتحاد ست و میگویند که خدا با همه چیز متحد ست بلکه همه چیز اوست و غیر او وجودی ندارد

و همین است که بصورتهای مختلف بر آمده گاه بصورت زید ظهور میکنند و گاه بصورت عمرو و گاه بصورت سگ و گربه و گاه
بصورت ... و قاذورات چنانکه دریا موج میزند بصورتها بسیار از او ظاهر میشود و بغیر دریا دیگر چیزی نیست که چیزها
موجهای این دریاست موج دریا یکیست غیری نیست و ماهیات ممکنات امور اعتباریست که عارض ذات واجب الوجود شده
و در جمیع کتب و اشعار خود تصریح باین و امثال این کفرها و مزخرفات نموده اند و جمعی از کفار و ملاحده هند نیز بعینه
این اعتقاد دارند و محی الدین که سر ایشان است نوشته اند در عقاید فاسده خود و مشتمل بر همین مزخرفاتست و بعضی از اهل این
عصر که مشرب تصوف دارند آن هم کتابها را بنهایت حرمت میدارند و از کتابهای شیعه بیشتر اعتبار میکنند و آن
کتب عقاید شیعه شده است که باید همه کس آنرا داشته باشد و جمعی از شیعیان بیچاره را گمان اینست که اینها از اهل حق اند
و بهترین عالمیان اند و بنای سخنان ایشان را ... و کمال ایشان را میخوانند و گمان میکنند و گمان ایشان اینست
هر که صوفیست البته مذهبش حق است و آنچه گفته است از جانب خدا گفته است نمیدانند که چون کفر و باطل عالم را گرفته
بود و اهل حق همیشه مغلوب و مخذول بوده اند اهل صفه اکثری ایشان تابع باطل بوده اند و از فرق اهل سنت بوده اند
و پاره از ایشان در لباس تصوف بوده اند و قلیلی از ایشان که تابع اهل بیت صلوات الله علیهم بوده اند بر مذهب
حق بوده اند همچنین صوفیه اکثر ایشان سنی و اشعری مذهب ملعون بوده اند و همان اعتقادات جبر و حلول و ...
و امثال آن از عقاید فاسده در کتب و اشعار خود ذکر کرده اند و اکثر ابو حنیفه در کتب خود ذکر میکنند که فلان شما
التیا کرد و قبول نکنند و اگر از سفیان ثوری نقل با ایشان رسد میکنند با آنکه سفیان از ابو حنیفه بدتر بوده
چنانکه کلینی بسند معتبر از سدیر روایت کرده است که من روزی از مسجد بیرون آمدم و حضرت امام محمد باقر علیه السلام
داخل مسجد شد بر دست ... و فرمودند که مردم مامور شده اند از جانب خدا که بیایند
و این خانه را طواف کنند و بنزد ما آیند و ولایت خود را بما عرض نمایند چنانچه خداوند عالمیان میفرماید که انّی
لَغَفّارٌ لِمَن تابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهتَدى که ترجمه اش اینست که من آمرزنده ام کسی را که توبه کند
و ایمان بیاورد و عمل شایسته بکند و هدایت بیابد پس حضرت اشاره بسینه خود کردند که مراد هدایت
یافتن بولایت و امامت ماست پس فرمودند که ای سدیر میخواهی بنمایم راه زنان و منع کنندگان دین خدا را
نظر فرمودند بسوی ابو حنیفه و سفیان ثوری و ایشان حلقه زده بودند در مسجد و ایشان راه زنان دین خدااند
که نه هدایت از جانب خدا یافته اند و نه بکتاب های خدا عمل مینمایند اگر این اخابیث و بدترین کفار در خانهای
خود بنشینند و مردم را گمراه نکنند مردم بسوی ما خواهند آمد و ما ایشانرا از جانب خدا و رسول خبر خواهیم
داد و بسند معتبر دیگر روایت کرده است از شخصی از اهل مکه که روزی سفیان ثوری بمن گفت که بیا برویم بنزد
جعفر بن محمد با او رفتیم وقتی رسیدیم که حضرت اراده سواری داشتند سفیان گفت یا ابا عبدالله خبر ده ما را

خطبه که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله در مسجد خیف خوانده حضرت فرمود که بگذار که بروم کاری دارم و چون برگردم نقل ۱۰
کنم گفت بحق خویشی که با پیغمبر داری که مرا حدیث بگو حضرت فرود آمد و سفیان دوات و قلم طلبید و حضرت و آن نوشت
و بار دیگر بر حضرت عرض کرد و حضرت سوار شد و من و سفیان روانه شدیم در راه باز گفتم که باش که نظر درین حدیث نگاه کنم
چون دیدم گفتم والله که حضرت یک حقی بگردن تو لازم کرد که هرگز بر طرف نمیشود گفت چه چیز گفتم در این حدیث که نوشتی
نه پیغمبر فرموده که سه چیز است که هرکه آنها را داشته باشد دل او کینه بهم نمیرساند یا خیانت در دل او راه نمییابد عمل از برای
خدا خالص گردانیدن و خیر خواهی پیشوایان امامان و مسلمانان بودن و ملازم جماعت مسلمانان بودن این امامان که
متابعت و خیرخواهی ایشان واجبست کیستند معاویه و یزید و مروان الحکم و این ملاعین اند که گواهی ایشان را
قبول نمیتوان کرد و نماز با ایشان نمیتوان کرد و ملازم جماعت مسلمانان که می باید بود کدام جماعتند مر
جئیه مراد است که میگویند که هرکه نماز نکند و روزه ندارد و غسل جنابت نکند و کعبه را خراب کند و با مادر زنا کند
ایمانش مثل ایمان جبرئیل و میکائیل است یا مراد قدریه است که میگویند که خدا هرچه خواهد کرد نمیتواند کرد
و شیطان هرچه خواهد میتواند کرد یا خوارج مراد است که علی ابن ابی طالب را کافر میدانند و لعنت میکنند یا غیر
ایشان از گمراهان گفت پس شیعه و امامیه ایشان چه میگویند گفتم که میگویند که علی ابن ابی طالب را کافر میدا
نند و لعنت میکنند یا غیر ایشان از گمراهان گفت پس شیعه و امامیه ایشان چه میگویند گفتم که میگویند که علی
ابن ابی طالب والله امامست که بعد از پیغمبر و اطاعت او واجبست و محبت اهل بیت او چون این را شنید حدیث
را گرفت و پاره کرد و گفت این را بکسی نقل مکن و لکن [illegible] کفری و انکار حق از ابو حنیفه هم صادر شد با آنکه
او [illegible] خلاف نفس [illegible] بعضی از اکابر ایشان بعد ازین مذکور خواهد شد و با این جهالت
و نادانی که در میان شیعیان شایع گردیده خطاهای عظیم در اصول و فروع دین بهم رسیده محیی الدین که رئیس ایشانست
در فصوص الحکم میگوید که ما وصف حق بهیچ وصف نکردیم الا ما عین آن وصف بودیم و حق تعالی وصف نفس خود
برای ما فرموده پس هرگاه که او را مشاهده کنیم خود را مشاهده کرده باشیم و هرگاه که او مشاهده ما میکند مشاهده خود کرده
و در جای دیگر ترجیح میدهد مرتبه ولایت را بر مرتبه نبوت و خود را خاتم الولایت میگوید و از آنجا ترجیح خود را
بر پیغمبران دعوی مینماید و در فتوحات میگوید که سُبحانَ اللهِ مَنْ اَظهَرَ الاَشیاءَ وَهُوَ عَینُها یعنی منزه است خداوندی
که اشیا را ظاهر کرد و او عین همه آنهاست و در جای دیگر از فصوص الحکم الخطاب بنوح علیه السلام میدهد که او
اگر در تبلیغ رسالت قوم [illegible] فتنه و غرق دریای معرفت شدند و اگر ایشان را هیچ از آن دریا بکنار
آورد از درجه بلندی بمرتبه پستی می آمدند و مکرر در فصوص میگوید که زنهار که مقید بمذهبی نشوی نفی همه
مکن و هیچ معبودی غیر خدا را از بت و غیره انکار مکن که بقدر آنچه از آنها [illegible] خدای خود انکار کرده خدا

در همه چیز ها ظهور دارد و میگوید که خدا هارون را بر گوساله پرستان مسلط نکرد اینها آنچنانچه موسی مسلط کرد اینها
تا آنکه حق تعالی در جمیع صور معبود شود و لهذا هیچ نوعی از انواع عالم نماند که معبود نشد و میگوید که نصاری
برای این کافر شدند که دعوی اتحاد با خدا در خصوص عیسی گفتند اگر در همه چیز میگفتند عین توحید می بود و در
یکی از تذکره های ایشان بنظر رسید که از شمس تبریزی پرسیدند از احوال ملای روم گفت اگر از قولش میپرسی
إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ و اگر از فعلش میپرسی كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ و اگر از
صفاتش میپرسی اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَٰنُ الرَّحِيمُ و اگر از ذاتش
میپرسی لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ و ازین باب کلمات که موجب کفر و الحاد ست در کتب
کتابهای ایشان بسیار ست ای عزیزان با نصاف نظر نمایند که نسبت بذات مقدس خدا اینقسم نسبتها روا ست
و هرگز از پیغمبر و ائمه معصومین صلوات الله علیهم که پیشوایان دین تمایند اینقسم سخنان صادر نشده تا باعث
خود راه اینقسم حرفها داده اند خداوند عالمیان اینقدر غیرت ضعیف پایه نصاری را که ایشان کافر شدند باین ا
عتقاد فاسد و چون شدند حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه السلام آمدند و چنین ذات شریفی را گفتند که تو
خدایی حضرت ایشان را در چاه کردند و از دود کشتند هرگاه ذاتی را نسبت بالوهیت نتوان داد و العیاذ بالله
چون در هر سگ و گربه چنین امری قایل توان شد که تو عین خدایی را عبادت میکنی و چون عبادت میکنی و هر
از این جهت ست که اکثری ایشان را اعتقاد اینست که همینکه این معنی ظاهر شد دیگر عبادت ساقط میشود و عبادتی
بنابر توهم مغایرت ست و باین معنی برگزیده اند و تاویل کرده اند این آیه را که وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ
یعنی عبادت کن خداوند خود را تا ترا یقین بدر رسد ایشان یقین بوحدت موجود برده اند چنانچه علامه
حلی علیه الرحمة و الرضوان در کتاب کشف الحق و نهج الصدق فرموده است که خداوند عالمیان در چیزی حلول نکرده
زیرا که معلوم ست که چیزی که در چیزی حلول کند محتاج بمحلش می باشد و بدیهی ست که خدا بغیر محتاج نیست و هر
محتاج بغیر ممکن ست پس اگر خدا در چیزی حلول کند ممکن خواهد بود و صوفیه از اهل سنت باین قایل شده اند و تجویز
کرده اند بر خدا که در بدن عارفان حلول کند پس این معنی را که نسبت بنفس های ایشان میجویند چه اعتقاد در باب
خداوند خود دارند و گاهی حلول بر خدا تجویز میکنند و گاهی خدا را با تحاد نسبت میکنند و عبادت ایشان رقص کردن و تقریب
دست بر هم زدن و غنا و خوانندگی کردن و خدا عیب کرده و تشنیع فرموده بر کفار در این اعمال وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ
الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً یعنی نبود نماز یا دعای مشرکان نزد خانه کعبه مگر صفیر زدن و دست
بر هم زدن و چه غفلت و گمراهی ازین بالاتر میباشد که بسبب چه عبادتی که عبادت کنند خدا را بعبادتی که نزد
کفار را بان عیب کرده و بطلان آن ظاهر است کسی را که دیده دل ایشان کور ست و من دیدم جماعتی از صوفیه را در روضه

حضرت امام حسین

حضرت امام حسین صلوات الله علیه اینان نماز نمی کزارند بغیر از اینان که او نماز نکرد و نشسته بود بعد از عشای آخر بجماعت
نماز خفتن کردند و او نکرد یکی از ایشان سؤال کردم که این شخص چرا نماز نکرد و نشسته و گفت او چه احتیاج دارد بنماز و
عبد او اصل شده است آیا جایز شده است که کسی که بخدا واصل شد میان خود و خدا حاجبی قرار دهد و نماز حاجب است میان
بنده و خدا ای بنگر ای غافل و تفکر نما در حال این جماعت که اعتقاد ایشان در باب خدا آنست که دانستی و عبادت
ایشان آنست که گفتم و عذر ایشان را در ترک نماز شنیدی و با این اعتقاد و اعمال ایشان را از ابدال میدانند با اینکه
جاهل ترین جهال اند تا انجا که ترجمه کلام [illegible] رضوان الله علیه بود و درین زمان نیز بسیار از خرافات از ایشان میشنویم و
این مضامین را در شعرها عاشقان بسته اند و بدست جلفی چند داده اند که ایشان خوانند و دست بهم زنند و فریاد کنند
و [illegible] چند که ان شاء الله بعد از این بیان خواهد شد کنند و عبادت خود نام نهند آخر چرا بر خود رحم نمیکنی و دین خود را که مایه سعادت
ابدی تست در معرض چنین مخاطره میگذاری که یک احتمال نجات نداشته باشی و صد هزار احتمال مستحق خلود در جهنم
باشی اگر کسی را گوید که چاهی سرپوشیده در راه هست اگر [illegible] بسخن قایل [illegible] باشد بان راه نمیرود و از راه مسلم
[illegible] میرود و تو دعوای تشیع میکنی سخن بشنو ایشان تو در میانست جمیع آثار ایشان در میانست و جمیع آثار اینها
معلومست ببین از ایشان بهتر میشنوی یا [illegible] از ایشان مطلبی خدا پیغمبری فرستاده فرمود که ما آتیکم الرسول
فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا یعنی آنچه پیغمبر براه شما آورده است عمل نمایید و آنچه شما را از ان نهی فرموده است ترک
نمایید و پیغمبر گفت که من از میان شما میروم و دو چیز عظیم در میان شما میگذارم که اگر بآنها تمسک جویید و متابعت ایشان
نمایید و [illegible] هرگز گمراه نشوید یکی کتاب خدا و یکی اهل بیت [illegible] که من از میان شما میروم [illegible] احادیث ما در میانست
رجوع براویان حدیث ما کنید بس ائمه چه تقصیر در بیان احکام اصول و فروع دین تو کرده اند که تو رجوع بکلام دشمنان ایشان
میکنی و در کلام ایشان نظر میکنی اگر تو عمل نمایی بهزار یک آنچه پیغمبر تو در این حدیث برای ابوذر فرموده تو را بس است [illegible]
که حق سبحانه و تعالی جمیع حق طلبان را بر ایشان بجاده خویش هدایت نماید و با جمیع شیعیان را بصراط المستقیم متابعت اهل بیت
برساند بمحمد و آله الطاهرین فصل بدانکه معرفت را مراتب است معرفت خدا ایشان به است مثل آتش و اول مرتبه آتش
آنست که خبر بشنود که چیزی میباشد که هر چیزی را که در ان میافکنی او را میسوزاند و فانی میگرداند و هر چه محاذی آن واقع
شد اثر آتش در ان ظاهر میگردد و هر چند از او اخذ مینمایی کم نمیشود و هم چنین موجودی را آتش میگویند و نظیر این معرفت در
معرفت جماعتیست که دین خود را بتقلید یافته اند و از راه دلیل ندانند و مرتبه بالاتر از این مرتبه کسیست که دود آتش باو
رسیده و اما آتش را ندیده و میگوید که این دود البته از چیزی حاصل میشود و هر اثری مؤثری میخواهد پس آتشی هست
که دود اثر اوست و نظیر این مرتبه در معرفت باری تعالی معرفت اهل نظر و استدلالست که بدلایل عقلیه و براهین
قاطعه حکم مینمایند بوجود صانع و مرتبه از این بالاتر مرتبه در [illegible] معرفت [illegible] است [illegible]

و این فرد نادر هم [illegible]
تا در [illegible]
و بعضی کتاب [illegible]
و [illegible]

ایشان بنور الهی اطمینان یافته و در جمیع اشیا بدیده یقین آثار صفات کمالیه الهی را مشاهده مینماید و مرتبه
از اینها برتر مرتبه کسیست که در میان آتش باشد و آثار آتش بر او ظاهر گردیده باشد و این در مراتب معرفت آلهی اعلای درجات معر بالا
فتست که تعین انسان فنای فی الله میکند و حصول این معنی بکثرت عبادات و ریاضات میشود چنانچه منقولست از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود خداوند عالمیان میفرماید که کسی که دوستی
از دوستان مرا اهانت نماید و خوار کند آنچنانست که با من محاربه کرده و تقرب نجوید بمن بنده بچیزی که نزد من
دوست تر و پسندیده تر باشد از واجباتی که بر او واجب کرده ام و بعد از فرایض تقرب میجوید بمن بنوافل و سنتها تا
بمرتبه که من او را دوست میدارم پس چون او را دوست داشتم گوش اویم که بآن گوش میشنود و دیده اویم که بآن دیده
می بیند و زبان اویم که بآن زبان سخن میگوید و دست اویم که بآن کارها میکند اگر مرا بخواند او را اجابت مینمایم
و دعای او را رد نمیکنم و اگر از من سؤالی نماید باو عطا میکنم و در هیچ چیز آنقدر تردد ندارم مانند ترددی که در قبض
روح بنده مؤمن خود دارم او مرگ را نمیخواهد و من آزردگی او را نمیخواهم و انکار این مرتبه آخر مرتبه بسیار نازکیست و این
باعث لغزش آن جماعت شده است که بآن طایفه باطله که گذشت قایل شده اند و گاه باین حدیث نیز استدلال میکنند
و این خطای محض است زیرا که این معنی که ایشان دعوی مینمایند خصوصیتی بجاهل و کامل انسان و غیر آن ندارد و آن
معنی را همه از برای همه چیز حاصل میدانند و از این حدیث قریب ظاهر است که این معنی است که بعد از عبادات و نوافل
حاصل میشود و چون معنی حق که دقیق شد بسا الای بسیار مشتبه میشود بجمله از معانی حق این حدیث شریف را برای
تو بیان میکنم که تا فریب اینها اهل باطل را نخوری که اکثر عبارات حق بسیار است که موسم معنی باطل میباشد کسی که قا
نون شرع و عقل را رد است دارد و اشکال کلام اهل بیت علیهم السلام بهم رسانیده معانی آنها را نمیفهمند پس اگر یک معنی کی فهمد
این حدیث آنست که کسی در مقام عبودیت کامل شد و محبت محبوب حقیقی در دل او مستقر گردید و بجمیع اعضا
و جوارح او سرایت نمود در دیده اش نوری دیگر بهم رسید و در گوشش شنوایی دیگر بهم رسد و در جمیع قوی و اعضایش
قوتهای دیگر حاصل میشود چنانچه سابقا باشاره این مرتبه کردیم و در آن مرتبه چون همگی منظورش محبوب خود است در هر چه
نظر میکند او را در آن نیز میبیند یعنی آثار قدرت او را در آن مشاهده میکند پس گویا او را دیده و آثار صنع او را و آثار
علم او را و آثار کمالات او را که در آن چیز ظاهر گردیده میبیند و اگر چیزی را میشنوند از آن کمالات دوست را میشنوند
و اگر دستش حرکت میکند در خدمت دوست حرکت میکند همچنین در جمیع اعضا و جوارح و نزدیک باین معنی
در عشق مجاز نیز حاصل میشود و علاء الدوله سمنانی نیز گفته است که معنی وحدت موجود را از این مرتبه اشتباه
کرده اند و عین کفر است و من نیز این اشتباه را کرده ام و توبه کردم و ظاهر است که این معنی که مذکور شد باعث حلول

و اتحاد نیست

واتحاد نیست وکفر نیست و ممکن است که مراد آلهی در این حدیث قرب این معنی باشد یعنی باین مرتبه که رسید من دیده ایم
یعنی بغیر آثار صنع من وچیزی که رضای من در او باشد چیزی نمی بیند وبغیر رضای من چیزی نمیشنود و مرادات نفسانی
او برطرف میشود و مرادات مرا بمرادات خود اختیار میکند وبعضی گفته اند که مراد اینست که چون اعضا وجوارح آ
دمی نزد اینکس عزیز وگرامی باشد در مرتبه محبت بمرتبه میرسد که مرا بر اینها ترجیح میدهد وقوای اینها را در راه
رضای من فانی میسازد و باک ندارد ودیگر بعضی دیگر از این دقیق تر هست که ذکر میکنیم و از خدا میطلبیم که در نظر باطل بینان
داخل به بصره آن بمعنی باطل مشتبه نشود ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ای عزیز بدانکه حق سبحانه در
خلق — حقیقت انسانی قوی وشهوات بسیار مقرر ساخته اند چنانچه سابقا مذکور شد ونهی فرموده که اینها را در رضای او صرف نماید
ووعده فرموده بمقتضای قُلْ مَا اَنْفَقْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَهُوَ یُخْلِفُهُ که آنچه را در راه او صرف نمایند عوض کرامت فرموده
فرماید که مشابهتی با آن اولها نداشته باشد چنانچه خداوند عالمیان مالی بتو کرامت فرموده که فانیست ودر معرض زوالست
انفاق — وممکن است یکشب بآتشی بسوزد یا بدزدی از دست تو بیرون رود وفرموده است که این را در راه من انفاق
کن که در عوض مالی بتو دهیم در بهشت که او را زوال نباشد واضعاف مضاعف آنچیز باشد که داده وبمردن وافتها
دیگر از تو جدا نشود ویکقدر عزتی بتو داده بعاریت وبمقتضای لا یَخافُونَ فی اللهِ لَوْمَةَ لائِمٍ از تو خواسته
که در راه او صرف نمایی وچون بهوای خود نگاهداری طریقه وذوق اهل باطلست وطبع اکثر اهل عالم بباطل مایلست
پس کسی که مردانه از این اعتبار باطل بگذرد وحق را بموافقت رضای آلهی بعمل آورد خدا بعوض او را عزتی
کرامت فرماید که شباهتی بعزت اول نداشته باشد و نهایت نداشته باشد چنانچه از احوال ابوذر رحمه الله پاره
معلوم شد که عثمان وآنهاییکه عزتی نزد او در راه طلب نزد او راه نمودند ذلیل وملعون ابد شدند وابوذر که مردانه
از آن اعتبار گذشت تا بقیامت ... اسمش را اشرف میدانند قطع نظر از کرامت
ابدی آخرت ویزید پلید را گمان این بود که خود را عزیز میکند وحضرت امام حسین را علیه السلام ذلیل میگرداند خود را
ملعون ابد وسزاوار عذاب شدید کرد ونام شریف حضرت امام حسین علیه السلام تا قیامت بر منابر مشرف خوانده میشود
پادشاهان عالم جبین بر آستانه اش میسایند وخاک ضریحش را دارو دیده میکنند وخداوند عالمیان یکقدر قوتی
بهر کس کرامت فرموده که بآن قوت قدری انکارها میتوانند کرد وجمعی که این قوت را عبث کردند ودر راه او صرف
نکردند در اندک وقتی اینها ناقص میشود یا به تبی یا بمرضی زایل میگردد وحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بدر
کوارانی که در افتاب عنت نمودند ودر عبادات وطاعات این قوتها را صرف نمودند خدا قوتی بایشان کرامت فرمود
که فوق قوت بشری است چنانچه فرمود در فتح خیبر این قوت جسمانی نکندم بقوت ربانی کندم ودر آن قوت اگر دست
را هم حرکت نمیدهد اگر متوجه شود آسمان وزمین را بر یکدیگر میتواند زد وجمیع عالم مطیع او میشوند واین قوت
بمردن برطرف نمیشود وزنده ومرده ایشان یک حکم دارند بلکه چون بغیر مراد آلهی مرادی ندارد واز مرادات

او بکار میفرماید چون از برای خدا از سر ارادت گذشته خدا ارادت او را در قالب و القا میفرماید و خدا امر بر امور او
میشود و اشاره باین معنی است آنچه در آن حدیث مشهور وارد شده است که دل مؤمن در میان دو انگشت است از
انگشتهای الهی که کنایه از قدرت است بهر طرف که میخواهد میگرداند و موافق حدیث معتبر و آیه و ما تشاؤن
الا ان یشاء الله که در سوره هل اتی در شان اهل بیت نازل شده باین معنی تفسیر نموده اند یعنی در این مرتبه از کمال
مشیت ایشان متعلق نمیشود مگر بچیزی که مشیت الهی بآن متعلق گردد و هم چنین نور دیده خود را که گمنه کرد
در راه دوست و بی والکرد از اینکه بیداری میکنم چشم ضعیف میشود یا در نظر کرد تنها اراده دوست را ملاحظه
کند و از اراده خود گذشت خدا نوری بر دیده چشم و دل او و جان او میدهد که حقایق و معانی امور غیبیه را با آن نور
می‌بینند و آن زوال ندارد چنانچه فرموده که اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله به پرهیزید از فراست
مؤمن که آن بنور خدا در چیزها نظر مینماید و هم چنین بمقتضای فتح الله ینابیع الحکمة من قلبه
علی لسانه چشمهای حکمت و معرفت از دل ایشان بر زبان ایشان جاری میشود که خود هم خبر ندارند و این چشم
چنانکه بر دیگران میریزد بر خود ایشان هم فایض میگردد و در همه یکبار معنی باینه و این حکمت همیشه بر زبان ایشان جاریست
و چون شرح اینها نامه تناهیت نهایت ندارد و در این مقام سخن بسیار نازل میشود و زیاده از آن نتوان گفت
و اگر بلطف الهی فهمیدی آنچه مذکور شد معنی حدیث را درست میفهمی که من بینایی اویم و شنوایی اویم چه
معنی دارد در اخبار عامه باین عبارت واقع شده است که بی یسمع و بی یبصر و بی یمشی و بی ینطق
یعنی چون باین مرتبه رسید بمن میشنود و بمن می‌بیند و بمن راه میرود و بمن سخن میگوید یعنی جمیع این امور را
باستعانت و قوت و توفیق من بجا می‌آورد و از اکابر علما نیز این معنی مخصوص مقربانست و این معنی
باطل که این را میگویند و در بعضی خانگی میباشد و اگر خدا توفیق دهد از آنچه مذکور شد معنی تخلق
باخلاق الهی را میتوان فهمید و تشبیهی که بعضی کرده اند بلا تشبیه از بابت آهنی میشود که در میان آتش
سرخ کرده اند گمان میکنی که آتش است اما آتش نیست و رنگ آتش بر آمده است بلا تشبیه خدا را از صفات
کمالی نوع صفتی چند بر او فایض ساخته که یکنوع آشنایی بآن صفات بهم رسانیده هر چند علم تو بهم رسانیده اما کمالی
که در دار پرتو علم کیست حالانکه این علم بتو رسیده و ذره از علم غیر متناهی اوست که جمیع علما را گنجی روشن آورده
و ذره از قدرت اوست که بپادشاهان عالم داده که کوس لمن الملک میزنند و قطره از بحر کمالات اوست که جمیع
عالمیان بآن دعوی کمال میکنند ولیکن کمالات انسانی دو جهت میدارد جهة کمال میدارد و جهة نقص و عجزی
میدارد جهت کمالش از اوست و جهت نقصش از خود هست زیاده از این بیان این مقام گنجایش ندارد حق تعالی توفیق دهد
الوهم جمیع شیعیان را از وسواس شیطان لعین و جنود انس نجات بخشد و هدایت کند براه راست و از راه کج
بعین الحیات به توفیق حق برساند بحق محمد و آله الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین فصل سیم بدانکه

ام لهم آذان لا یسمعون
بها یعنی از آنها میشنوند چیزی
چند که از آنها دیگران
نمیشنوند و بمقتضای

از جمله چیزها یکی آنکه این کلمات اعجاز نبوی بیان دلالت دارد بر حدوث عالم است چنانکه فرموده که اول است پیش
از همه چیز و اولیتش اولیت اضافی نیست که چیزی پیش از او تواند بود با آنکه زمان موجودی نیست که اولیت باین
اعتبار باشد تا آنکه لازم آید که از زمان بر او سابق باشد و تحقیق معنی اولیت و سبق الهی درین مقام مناسب نیست و
لیکن اعتقاد باید داشت که آنچه غیر خداوند عالمست زمان وجودش ازلی متناهی است که چند هزار سالست و وجود
شان زمان اولی دارد و خداوند عالمیان قدیمست و وجود او را اولی و نهایتی نیست و در حدوث عالم باین معنی اجماع
جمیع اهل ملت و ادیانست و هر طایفه که دینی داشته اند و به پیغمبری قایل بوده اند باین معنی و آیات بسیار براین معنی
دلالت دارد و اخبار براین معنی متواترست و جمعی از حکما که به پیغمبری قایل نبوده اند و مدار بر دعوی برابر عقل
خود میگذاشتند بعضی بقدم عالم قایل بوده اند و بعضی بقدیم قایل شده اند و افلاک را قدیم میدانند و هیولای عناصر را
قدیم میدانند و این مذهب کفرست و مستلزم تکذیب پیغمبر است و متضمن انکار بسیاری از آیات قرآنی است زیرا که
ایشان را اعتقاد اینست که هرچه قدیمست عدم بر او محالست و هیولی و صورت افلاک را قدیم میدانند پس میباید که بر
طرف شدن و متفرق شدن افلاک و کواکب محال باشد و حال آنکه حق تعالی در سوره انشقاق و انفطار و غیر آنها از
مواضع بسیار میفرماید که در قیامت آسمانها از یکدیگر خواهد پاشید و شق خواهد شد و پیچیده خواهد شد بنحوی که
کاغذ را بهم پیچند و کواکب از یکدیگر خواهد پاشید و در قرآن و درین حدیث وارد است و هم دلالت
بر حدوث دارد زیرا که در لغت فطر اختراع کردن و از نو پدید آوردن است و ایشان میگویند که هرچه که هست
مسبوق بماده است که قبل از او میباشد و تفسیر این سخن را این مقام گنجایش ندارد فصل در تحقیق
معنی فرد است بدانکه فرد و وتر و واحد و احد که در اسمای الهی وارد شده بحسب معنی نزدیک بیکدیگر
و فردیت مشتملست بر دو معنی که از اعاظم صفات واجبست
اول یگانه بودن در الوهیت که در خدا
شریکی ندارد چنانچه کفار قریش بتان را شریک خدا میدانستند و بعضی از نصاری حضرت عیسی و مریم را شریک او
میدانند و گبران به نور و ظلمت قایلند و این معنی کفرست و بطلان او در آیات و اخبار با براهین قاطعه
واقع شده و عقل هم حکم میکند که این چنین نظامی با این نسق بیک شخص منسوب میباید و اگر خداوند دیگر و
العیاذ بالله معبودی بایستی که او نیز بفرستد چنانچه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه باین معنی اشاره فرموده
با آنکه درین باب اخبار خدا و رسول او را ایم که صدق و حقیقت ایشان بمعجزه ظاهر شده و از نقص و عیب و کذب و دروغ
مبرا اند کافیست فصل یگانه بودن در ذات و صفاتست یعنی بسیط است و او را اجزا هیچ نیست و جزو بر
دو قسمست جزو خارجی و جزو ذهنی جزو خارجی آنست که داخل در ماهیت شیء باشد و وجودش در خارج متغیر

و جدا باشد از وجود کل مثل دست و پا و چشم و گوش از برای انسان و سرکه و عسل برای سکنجبین و این چنین جزوی
بر کل محمول نمیشود نمیتوان گفت که هیچ انسان دست او ست یا چشم او ست یا سکنجبین عسل ست یا سرکه است
و جزو ذهنی آنست که داخل در ماهیت شئی باشد لیکن وجودش از وجود کل ممتاز نباشد بلکه متحد باشد در خارج با کل
و لیکن عقل تحلیل نماید آنرا باین وجه دو جزو مثل حیوان ناطق نسبت بانسان که هر دو در وجود خارجی با انسان
متحدند اما عقل ماهیت انسان را بعد از تعقل باین دو جزو تحلیل میدهد و اینچنین جزوی محمول میشود بر کل و لهذا میتوان
گفت که انسان حیوانست و انسان ناطق ست و بدلایل عقلی و نقلی ثابت گردیده که این هر دو قسم جزو در باب جزء نیست
و اگر نه احتیاج او لازم می آید و آن محالست و تعدد واجب الوجود لازم می آید و آن ممتنع ست و معنی فرد بودن
مشتمل بر توحید صفات هم هست و آنرا نیز اعتقاد باید داشت که خدا را صفات زاید بر ذات نیست چنانچه ممکنات
صفتی میدارند و ذاتی بآن صفت متصف میشود و ذات ایشان مثلا زید ذاتی میدارد و علم جدا از ذات میدارد که
بآن علم متصف میشود و بسبب آن او را عالم میگویند و هم چنین قادر ست بقدرتی که خدا او را ایجاد کرده و هم چنین سایر
صفات و خداوند عالمیان صفات و قدرت او عین ذاتست و اصل ذات قایم مقام جمیع صفاتست و چنانچه ما چیزها را
بعلم میدانیم او باصل ذات میداند و ما کارها را بقدرت میکنیم او باصل ذات میکند و موجود بودن ما بوجودیست
زاید بر ذات و وجود او عین ذاتست و باصل ذات موجودست و لهذا عدم او ممتنع ست و اگر صفات زایده
داشته باشد در کمال محتاج بغیر خواهد بود و آن صفاتش نیز واجب الوجود قدیمی خواهد بود و شریک او خواهند
بود چنانچه از حضرت امیر المؤمنین و امام موسی و حضرت امام رضا علیه الصلوة والسلام بطرق معدوده
منقولست که اول دین معرفت حق تعالی ست و کمال معرفت او کمال اقرار بیگانگی اوست و کمال توحید و اقرار
بیگانگی او نفی کردن صفات زایده است از او زیرا که هر صفتی که اثبات میکنی آن صفت گواهی میدهد که غیر موصوفست
و موصوف گواهی میدهد که غیر موصوفست و موصوف گواهی میدهد که غیر صفتست و هر دو گواهی میدهند
باثنینیت و دوئی و ازلی بودن با دوئی منافات دارد زیرا که ازلی واجب الوجود میباشد و واجب الوجود محال
است پس کسی که خواهد خدا را بکنه وصف کند حدی از برایش قرار خواهد داد و کسی که از برای او حدی قرار دهد
او را بعدد در آورده است و دو جزو از برای او قرار داده و جزو داشتن منافات با ازلیت او دارد و کسی
که بپرسد خدا چه کیفیت دارد صفات زایده و صفات ممکنات برای او اثبات کرده است و او مکانی نیست و کسی که بپرسد
که بر چه چیز ساکن است مکانی از برای او اثبات کرده است و او مکانی نیست و کسی که بپرسد که بر روی کیست چیزی که
جای او باشد از برای او نقص هم کرده و این کفر ست و کسی که بپرسد که پس در کیست ظرفی از جهت او مکانی داده و حال

آنکه مکان

انکه حرکت در اصل ندارد و علم و قدرتش بجمیع مکانها احاطه کرده و عالم بوده در هنگامی که هیچ معلومی نبود و قادر بر
خلق بود در وقتی که هیچ مخلوقی نبود و پروردگاری داشت در هنگامی که هیچ مربوبی نبود و خداوند ما را چنین
وصفی باید کرد و او زیاده از آنست که وصف کنندگان او را وصف نمایند و باسناد معتبر از حضرت
امام المتقین و یعسوب الدین حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که بعد از فوت حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله بنه روز خطبه فرمودند که مضمون بعضی از آن اینست حمد و سپاس خداوندی را سزاست که عقلها را عاجز
گردانیده از آنکه بغیر هستی و وجود او چیزی از کنه ذات و صفات او را دریابند یا ذات او را تعقل نمایند زیرا که
محالست که او را شبیهی و مانندی بوده باشد که از راه مشابهت پی بذات و صفات او توانند برد بلکه او خداوندیست
که تفاوت در ذاتش نیست که اجزای مختلفه داشته باشد و تبعض در او بهم رسد نه آنکه تعدد در صفات او بهم رسیده و
دورست از اشیاء نه بدوری مکانی بلکه بکمال و تنزه و مستولی و ممکن است بر جمیع اشیا نه بیک آلتی که بدون آن آلت
عالم نتواند داشت تا محتاج باشد بلکه بنفس ذات و میان او و معلوماتش علمی واسطه بغیر ذاتش نیست اگر گویند که بود همیشه نه
این معنی دارد که همیشه در زمانی بود بلکه بتاویل ازلیت وجودست یعنی وجوب وجود هر که گویند که هرگز بر طرف نمیشود نه
این معنی دارد که همیشه در زمانها خواهد بود بلکه تاویلش اینست که عدم او بر محالست و ... از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام منقولست که فرمود که خداوند قدیم واحدیست و صمدیست یعنی یگانه و ... خلقیت احد المعنیست
و معانی کثیره مختلفه در او نیست از جهت تعدد در ذات و صفات ... که شرح ... کرده شد که جماعتی از اهل عراق میشنود
بغیر آلتی که بآن می شنود فرمود که دروغ میگویند و ملحد شده اند و خدا را تشبیه بخلق کرده اند بلکه خداوند میشنود بهمان
چیز که بآن می بیند بهمان چیز میشنود یعنی همه ذاتست و ... آلتی ندارد و در حدیث دیگر حضرت امام
رضا علیه السلام فرمود که این اعتقاد داشته باشد با خدا خدای دیگری شریک کرده است و از ولایت و تشیع ما هیچ
بهره ندارد بلکه حق تعالی همیشه عالم و دانا و قادر و توانا و زنده و شنوا و بینا بوده بذات خود نه بچیزی دیگر و بلند
مرتبه است و منزه است از آنچه کافران و تشبیه کنندگان میگویند منقولست در وقت جنگ جمل اعرابی بنزد
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمد و از حدیث معنی احدیت خدا پرسید مردم بر او حمله کردند و اعتراض نمودند که مگر
نمی بینی که حضرت در عین جدال و قتال است با این پراکندگی خواطر چه سؤال از او مینمایی حضرت فرمود که او را بگذارید که ما این قتال
را برای این میکنیم که مردم را باقرار بیگانگی خدا در آوریم الحال که او چنین سؤال بگذارید تا بفهمد پس متوجه اعرابی شد و فرمود که
ای اعرابی اینکه میگویی که خدا واحدست چهار معنی دارد دو معنی بر خدا محالست و دو معنی برای او ثابتست اما آن دو
معنی که بر او روا نیست یکی اینکه گویی خداوند واحدست یعنی که همین یکیست این دلالت بر این دارد که خدای دویمی
هست که آن یکمین اوست و آن گذشت و اثبات شریکیست برای خداوند و همین است قول نصاری که خدا سیمی ...

نه اینکه با یکدیگر در میان آن باشند بلکه بعلم و قدرت بر همه عالم است

میگویند خدا

خدایان میگویند و معنی دیگر آنکه گویی که او واحد نیست از یک جنس چنانکه میگویند که زید واحدیست از افراد
انسان و این کفرست و تشبیه است که برای خدا شریکی در ماهیت و نوع اثبات مینماید و اما آن دو وجه که در خدا ثابت است
یکی آنکه واحدست یعنی یگانه است در کمالات و شبیه و مانندی و شریکی ندارد چنانچه میگویند فلان شخص یگانه دهر است
و این معنی از برای خدا ثابتست و معنی دیگر آنکه او احدی المعنی است یعنی منقسم نمیشود نه در وجود خارجی و نه در عقل
و نه در وهم و خداوند عالم چنین است و این معنی برای او ثابت است و بر این مضامین احادیث بسیارست ای عزیز
ببین که ائمه در عرض چندین هزار سال حکما و عقلا فکر کرده اند و بعد از هزار خطا بیک معنی یا دو معنی حق راه برده
اند و ائمه صلوات الله علیه در یک خطبه و یک حدیث اضعاف آنها را از برای توحید بیان کرده اند و لکن اکثر الناس
لا یعقلون [illegible] آنکه حق تعالی باقیست و فنا و عدم بر او محالست و بقای او نهایتی ندارد و بیان این
سابقا شد و کسی توهم نکند که چون بهشت و جهنم و اهل هر دو همیشه باقی خواهند بود پس این صفت بخدا اختصاص
ندارد زیرا که بقای الهی بذات خودست و بقای ایشان بغیر و بقای الهی بر یک صفت و حالتست و هیچ تغیر در او
نیست و بقای دیگران با انواع تغیرات و تبدلات است چنانچه منقولست که عبد الله بن ابی یعفور از حضرت صادق
علیه السلام پرسید از تفسیر این آیه که هو الاول و الآخر و گفت که اول را دانستم معنی آخر بفرما حضرت فرمود که هیچ
چیز نیست مگر اینکه کهنه میشود و متغیر میگردد و تغیر و زوالی در او راه می یابد و از رنگی برنگی متغیر میشود و از هستی به
هستی میگردد و از صفتی بصفتی انتقال می یابد و نقصان و زیادتی بر آن طاری میشود مگر خداوند عالم که همیشه
واحد و یگانه بوده اول است پیش از همه اشیا و آخر است همیشه خواهد بود بصفات و نامهای مخلوق را و وارد نمیشود
چنانچه بر دیگران میشود مثل آدمی که یک مرتبه خاکست و یک مرتبه گوشت و خونست و یک مرتبه استخوان پوسیده است
و مانند خرما که یک مرتبه غوره است و یک مرتبه رطب است و یک مرتبه تمر است پس اسما و صفات بر اینها متبدل میشود و خدا
بخلاف اینهاست [illegible] این حدیث موافق آیات و احادیث متواتره دلالت دارد بر اینکه خدا آفریننده آسمان
و زمین و چیزهاییست که در آنهاست از کواکب و ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور و جمیع اشیا بخلاف جمعی از
حکما که عقول عشره را خالق آنها میدانند و قول جمعی از غلات شیعه که ائمه را علیهم السلام خالق آسمان و زمین
میدانند و بر نفی این قول احادیث بسیارست چنانچه ابن بابویه رحمه الله [illegible] یاسر خادم روایت کرده که
بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض نمودم که چه میفرمایید در مذهب تفویض حضرت فرمود که خدا امر دین را به پیغمبر
تفویض نمود و فرمود که آنچه پیغمبر بسوی شما بیاورد اخذ نمایید و عمل کنید و آنچه شما را از آن نهی نماید ترک کنید
اما خلق کردن و روزی دادن را باو نگذاشته بعد از آن فرمود که خدا آفریننده همه چیزهاست چنانچه در قرآن میفرماید که
آن خداوندی که شما را خلق کرد پس روزی داد و بعد از آن بمیراند شما را پس زنده میگرداند آیا از شریکهای که از برای

خدا قایل

خدا قایل میشود و هیچیک از این کارها نمیتوانند کرد منزه و متعالی است خدا از آنچه ایشان شریک او میگردانند و از ابو هاشم
جعفری روایت کرده است که از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم از حال غالیان که ائمه را خدا میدانند و مفوضه میگویند که
خدا خلق عالم را بائمه گذاشته است حضرت فرمود که غلات کافرند و مفوضه که میگویند مشرکند هر که با ایشان هم
نشینی کند یا مخالطه نماید یا با ایشان چیزی بخورد یا بیاشامد یا مصاهرت کند یا دختر از ایشان بگیرد یا دختر بایشان بدهد
یا ایشان را امین گرداند بر امانتی یا تصدیق گفته ایشان بنماید یا اعانت ایشان بکند بنیم کلمه از دوستی خدا و دوستی
رسول و دوستی اهل بیت بیرون میرود و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که هر که گمان کند که خدا امر خلق
کردن و روزی دادن را بائمه علیهم السلام گذاشته به تفویض قایل شده است و هر که به تفویض قایل شود مشرکست و
شریک از برای خدا قایل شود مشرکست و در کتاب احتجاج از علی بن احمد قمی مرویست که گفت اختلاف در میان شیعه

بسند صحیح

واقع شد درین باب که آیا امر خلق و رزق را بائمه علیهم السلام تفویض نموده است یا نه گروهی گفتند که این محالست و
بر خدا جایز نیست زیرا که کسی غیر خدا بر خلق اجسام قادر نیست و جماعتی گفتند که خدا ائمه علیهم السلام را قادر گردانید
و این امر را بایشان تفویض نموده پس ایشان خلق آفریدند و روزی میدهند پس رفتند نزد محمد بن عثمان عمری
که وکیل حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه بود عریضه درین باب نوشتند حضرت در جواب نوشتند که
بدرستی که خدا خلق کرده است اجسام را و روزی را قسمت مینماید زیرا که او جسم نیست و در جسمی حلول نکرده

است

و هیچ چیز مثل و مانند او نیست و او سمیع و او بصیر است اما ائمه علیهم السلام پس ایشان سؤال مینمایند از خداوند
خداوند عز و جل اجابت دعای ایشان مینماید و خلق میکند و از برای [illegible] مینماید بسؤال ایشان و مردم را روزی میدهد
از جهت استجابت مسألت ایشان و تعظیم حق ایشان [illegible] بدانکه از احادیث معتبره ظاهر
میشود که آسمانها بیکدیگر متصل نیست و چنین نیست که هر آسمانی پانصد ساله راهست و از هر آسمانی تا آسمان
پانصد ساله راهست و ما بین آسمانها پر است از ملائکه و قول حکما که بر یکدیگر چسبیده اند بعد از قول رسول
الله و ائمه هدی صلوات الله علیهم اعتبار ندارد و باید دانست که ملائکه اجسام لطیفه اند و مکان دارند و
نزول و عروج مینمایند و احادیث درین باب متواترست و نص قرآن برین دلالت دارد و تاویل ملائکه بعقول
مجرده و نفوس ملکی و طبایع و قوی چنانچه بعضی از حکما کرده اند انکار ضرورت دینست و کفرست و هیچ خلقی زیاده
از ملائکه نمیباشد و هیچ مخلوقی بحسب جسم از ایشان عظیم تر نیست مگر روح چنانچه ابن بابویه بسند معتبر
روایت نموده که از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه پرسیدند از قدرت خداوند عالمیان بعد از حمد و ثنای الهی
فرمود که خداوند عالمیان ملکی چند هست که اگر یکی از ایشان بزمین آید در زمین نگنجد از بسیاری عظمت جثه
و بسیاری بالهای او و بعضی از ملائکه هستند که اگر جن و انس خواهند که او را وصف نمایند عاجز میشوند بسبب

دوری مابین مفاصلش وحسن ترکیب صورتش ویکونه وصف توان نمود ملکی را که از مابین دو نرمش تا گو
شش هفتصد ساله راه باشد وبعضی از ایشان هست که افق آسمان را پر میکند و نمینماید یک بال از بالهای خود
قطع نظر از بزرگی بدنش وبعضی هست که اگر جمیع آسمانها [illegible] اوست وبعضی که بر روی هوا ایستاده و زمینها
تا زانوی اوست وبعضی که اگر جمیع آبهای عالم را بانگشت ابهامش بریزند گنجایش دارد وبعضی دیگر هستند که
اگر کشتیهای عالم را در آب دیده اش جاری کنند سالهای بسیار جاری خواهد گردید فتبارک الله احسن الخا
الخالقین بعد از آن سؤال نمودند از آنحضرت از کیفیت حجبی که بر بالای آسمانهاست فرمود که حجاب
اول هفت طبقه است غلظت هر حجابی پانصد ساله راه از حجابی تا حجابی پانصد سال و حجاب دویم هفتاد
حجابست که غلظت هر حجابی و مابین هر دو حجاب مسافت پانصد ساله راه است و حاجبان و دربانان هر حجابی
هفتاد هزار ملکند که قوت هر ملکی با قوت جن و انس برابر است دیگر حجابهای دیگر هست که کند که هر حجابی
هفتاد هزار ساله راه است بعد از آن دیگر حجابهای دیگر سرادقات جلالست و آن هفتاد سراپرده است که در هر
سراپرده هفتاد هزار ملک هست و مابین هر دو سراپرده پانصد سال مسافت است بعد از آن سرادق غرایب دیگر
سرادق کبریاست دیگر سرادق عظمت است دیگر سرادق قدس است دیگر سرادق جبروتست دیگر سرادق
نور ابیض است دیگر سرادق وحدانیت است و آن هفتاد هزار سالی در هفتاد هزار سالست بعد از آن حجاب
اعلی است و علی بن ابراهیم از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که خداوند عالمیان ملائکه را
مختلف خلق کرده است و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله جبرئیل را دید که ششصد بال داشت و بر ساق
ش در و مروارید بسیار بود مانند قطرها که بر سبزه نشیند و پر کرده بود مابین آسمان و زمین را و فرمود
که هرگاه که خدا امر فرماید میکائیل را که بر زمین آید پای راست را بر زبر آسمان هفتم گذارد و پای دیگر در زمین
هفتم و فرمود که خداوند عالمیان را ملکی چند هست که نصف بدن ایشان از برف است و نصف دیگر از آتش و ذکر ایشان
ایشان اینست که ای خداوندی که الفت داده میان برف و آتش و بپا بدار دلهای ما را بر طاعت خود ثابت بدار فرمود که
ملائکه هست که مابین نرمه گوشش تا چشمش پانصد سال مسافت است بپرواز مرغ و فرمود که ملائکه نمیخورند
و نمی آشامند و جماع نمیکنند و بنسیم عرش زنده گانی میکنند و خدا را ملکی چند هست که تا قیامت در رکوعند و خدا را
ملکی چند هست که تا قیامت در سجودند بعد از آن فرمود که حضرت رسول الله علیه و آله که هیچ خلقی از خلق خدا
بیش از ملائکه نیست در هر روزی و در هر شبی هفتاد هزار ملک فرود می آیند و طواف خانه کعبه معظم
میکنند دیگر بر سر تربت مقدس مطهر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله میروند و بر او سلام میکنند دیگر
بروضه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می آیند و بر او سلام میکنند دیگر بروضه حضرت امام حسین علیه السلام
می آیند و در آنجا میمانند چون سحر شود بآسمان میروند دیگر هرگز فرود نمی آیند و روز دیگر هفتاد هزار
دیگر می آیند و ایضاً بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام پرسیدند که

ملائکه

کنند و مطلع بر احوال خلایق چنانچه میگویند که فلان شخص قایم ست بامر فلان یعنی بر احوال او مطلع است
محافظت و نگاه دارنده اوست چنانچه میگویند ~~که فلان شخص~~ فرموده اوست که من قایم و مطلعم بر هر نفسی آنچه
میکنند و قایم در لغت عرب بمعنی ثابت نیز آمده است و باین معنی برقرار واستیعنی زوال ندارد
میگویند که فلان قایمست بامر فلان یعنی مهمات او را کفایت مینماید واین معانی بر خدا رواست و در
مخلوق قایم که میگویند یعنی بر پا ایستاده بی یک لحظه را در هر دو اطلاق مینماید و صفتی وهم چنین
لطیف در مخلوق بمعنی کوچکی و نغز رکی ست و در خداوند عالمیان باین معنیست که حالست که او را ادراک
توان نمود و چنانچه میگویند که لطف معنی هذا الامر یعنی بر مردم پنهان امری لطیف بودن آلهی
عبارت از این ست که او را بچون و چگونه و تعریف نمیتوان یافت و هیچ صفتی او را وصف نمیتوان نمود
و خبیر در مخلوق آنست که از تجربه علمی آموخته باشد و خبیر در باب الله آنست که همیشه بجمیع جزئیات عالم
باشد و ظاهر در مخلوق یعنی بر چیزی تحقیق مینماید که بر بالای چیزی بر آمده باشد و خدا ظاهر ست باین معنی که غالب بر
جمیع اشیاست و همگی مقهور قدرت او بیند چنانچه عرب میگوید که ظهرت علی اعدائی یعنی بر دشمن غالب شدم و
بمعنی دیگر خدا را ظاهر می نامند که هیچ شی از هیچ چیز ظاهر تر نیست و چه چیز از خدا ظاهر تر میباشد که در هر چیز که نظر
میکنی صنعت او را مشاهده مینمایی و آثار قدرت در آن قدرت مستور است و ظاهر باین معنی که در مخلوق می
گویند آنست که خودش را توان دید یا ذاتش را بحق توان شناخت و این معنی بر خدا محالست و در مخلوق امری را با
طن میگویند که در میان چیزی فرو رفته باشد و در زیر چیزی پنهان شده و در خدا باین معنیست که علم و حفظ و
تدبیرش بباطن همه چیز سرایت کرده است چنانچه عرب میگوید بطنته یعنی باطن او را دانستم و قاهر در مخلوق
آنست که ببعض مکر و حیله و اسباب و آلات بر کسی غالب شود و گاه هست که همان غالب مغلوب میشود و در خدا
تعالی باین معنیست که فاعل و خالق جمیع اشیاست و همه مقهور و مغلوب قدرت او بیند و هر چه نسبت باشان
اراده نماید بعمل می آید و آنچه را گوید باش میباشند و اینها را که ذکر کردیم دلالت میکنند بر در جمیع اسماء که فرق ست میان
خالق و مخلوق و معنی مختلف و سایر اسمای آلهی بر این قیاس ست و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست
که خدا را لطیف می نامند چونکه خالق امور لطیفه است از حیوانات بسیار ریزه مثل پشه و مانند آن که از آن خورد تر است
که از بسیار ریزگی بچشم در نمیآید و در هر نوع از اینها ماده و نری خلق کرده و از یکدیگر ممتاز ساخته و از برای هر
فردی از افراد اینها آنچه صلاح ایشان در آنست خلق کرده و بحکمی ترتیب میفرماید و روزی میدهد آنچه در قعر دریا
و آنچه در پوست درختان خلق فرموده و آنچه در صحراها و بیابانها آفریده و آنچه مصلحت ایشان در آنست تعلیم ایشان
فرموده و قوت جماعت هر یک را بزبان نوع خود آشنا کرده که سخن یکدیگر را می فهمند و مطالب را بفرزندان خود
میفهمانند و ایشان را محبت فرزندان داده که روزی برای ایشان میبرند و در هر یک رنگهای لطیف خلق کرده و نهایت

صنعت از رنگ آمیزیهای ایشان را در جانوری چند کرده که از خوردی بدیده در نمی آید و بدرستی بیان ایشان نمیتوان
نمود و چون این خلقهای لطیف را مشاهده کردیم دانستیم که صانع ایشان لطیفست و عالم بلطایف امور و خالق
دقایق اشیاست که بی عضو و جارحه و بی آدات و آلت و بی ماده و مدت بر لوح عدم چنین رنگها ریخته و گلستان عالم
وجود را باین صنعتها آراسته **فصل** بدانکه علم الهی بجمیع اشیا از کلیات و جزئیات احاطه نموده و این معنی
اجماعی مسلمانانست و انکار بعضی از حکما علم الهی را بجزئیات کفرست بلکه خداوند بجمیع اشیا عالم بوده و در ازل
لایزال بوده و بعد از وجود اشیا علم او متبدل نمیشود و زیاده نمیگردد و این امر از آیات و اخبار بحد ضرورت رسیده
و احتیاج بتوضیح ندارد و باید دانست که قدرت الهی عامست نسبت بجمیع ممکنات و قادرست که در هر آنی صد هزار
هزار هزار برابر آنچه خلق کرده است خلق کند و لیکن مصلحت اقتضا نموده بر همین قدر اکتفا نماید چنانچه قدرت
دارد که از برای هر شخصی سه دست یا بیشتر خلق نماید و لیکن مصلحت مقتضی آنست که غالبا دو دست بیشتر نباشد
و آنچه درین حدیث و در آیات و اخبار موافق این وارد شده است که خدا بر همه شیئی قادرست دلالت بر این دارد که
ممتنعات داخل چیز که محالند شیئی نیستند و همین بر واجب و ممکن شیئی اطلاق میتوان نمود در ممتنعات و ... چند
که محالند قصور از جانب قدرت خدا نیست بلکه قصور از جانب آن علتست که چون محالست قابل این نیست که وجود بآن
تعلق یابد و نیکوتر قصور در قدرت کسی باشد که خزانه او معدوم باشد و آنچه بمحض اراده که تعبیر از آن بلفظ کن میشود موجود
نماید چنانچه منقولست از حضرت صادق علیه السلام که حضرت موسی علیه السلام بکوه طور رفت و با خداوند خود مشغول
مناجات شد گفت خداوندا خزینهای خود را بمن بنما فرمود که ای موسی خزانه من آنست که هر امری که اراده نمایم میگوییم
موجود شو آن شیئی موجود میشود چون این دو اصل از اصول ضروریه دین بوده اعتقاد بآنها لازم بود و اختلاف
بسیار از اهل باطل در آنها شده بود موافق طریق اهل البیت علیهم السلام بر وجه اجمال بیان نموده که شبهات ارباب
شرک و ضلالت از راه بدر نبرد وَالسَّلامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى ثم الایمان بی والاقرار بان الله تعالی ارسلنی
الی کافة الناس بشیرا و نذیرا و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله و سلم که بعد از معرفت ذات و صفات واجب الوجود و ایمان بآنها ایمان بحجت و اقرار نمودن باینکه حق تعالی
مرا بکافه آدمیان به پیغمبری فرستاده که اطاعت کنند که بشارت و بیم ثوابهای غیر متناهی بدهم و لعنت کنند کافران را بیم عالم
از عقابهای الهی و میخوانم مردم را بسوی خدا و اطاعت او بفرمان او و توفیق او و چراغ نور بخشنده ام که مردم را از
از تاریکیهای جهل و ضلالت بنور ایمان و هدایت میرسانم بدانکه از اصول دین اقرار نبوت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه
و آله و سلم است و بیان این امر درین مختصر بر وجه کمال نمیتوان نمود لیکن مجملی از آن در ضمن چند فایده تحریر مینماید

فصل در بیان ضرورت وجود بنی آدم و احتیاج خلایق بآن که بدانکه این بس ظاهر و معلوم است که غرض
الهی از خلق این عالم تحصیل منفعتی از برای خود نیست چه معلوم است که آن غنی بالذاتست و در هیچ کمال
بغیر محتاج نیست بلکه غرض آنست که افراد قابله خلق را بکمالاتی که قابل آن باشند فایض گرداند و نوع انسان چنانچه بقا
بآن اشاره شد از جمیع مخلوقات قابلیت استعداد کمالات زیاده دارد و بعض کمالاتش از رتبه خاتم الانبیا است
که اشرف ملکوتیانست با رتبه عمری و ابوبکری و ابوجهلی که احسن موجودات باشد ظاهر است که کمال نوع انسان بتحصیل
کمالات و رفع نقایص میشود و شکی نیست که این نحو از کمال بدون معلمی که از جانب حق تعالی مؤید بوده باشد و بوحی ربانی
الهی حسن و قبح اشیا را داند و بوعده و وعید مردم را بر خیرات بدارد میسر نیست چه ظاهر است که نفوس بشری با غنا
دوای شهوات و لذات راغب بر بدیها میباشد و امور قبیحه در نظر ایشان مستحسن میباشد و اکثر عالم امور قبیحه به شهوات
خود حسن میدانند و ایضا معلوم است که این بدون وعده بثوابها و وعید از عقابها متمشی نمیشود و معلوم است که
عقل انسانی بدون وحی ربانی احاطه بجزئیات ثواب هر عملی و عقاب هر جرمی نمیکند پس تعیین شخصی که از جانب
حق سبحانه و تعالی مامور باشد و حسن و قبح اشیا را بوحی الهی داند و ارشاد خلایق و تکمیل ایشان حاصل نمیگردد و این شخص ناچار است
از دو جهت یکی جهت بشریت که بآن اعتبار مجانست با ایشان داشته باشد و مکالمه و مصاحبت با ایشان تواند نمود و الفت و آمیزش
با ایشان کند که سخن او در نفس ایشان تاثیر تواند نماید و جهت دیگر جهت روحانیت و تقدس و کمال است که بآن جهت قابل
فیوضات نامتناهی و قرب بجناب اقدس الهی بوده باشد که از جهت ثانی استفاضه علوم و حکم و معارف نماید و بجهت
اول بخلق رساند چنانچه منقولست که زندیقی بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آمد و سؤالها نمود که بجز اینها
آن حضرت بشرف اسلام فایض گردید از جمله آن سؤالها این بود که بچه دلیل اثبات انبیا و رسل مینمایی حضرت فرمودند
چون ما ثابت کردیم خداوندی را که خالق و صانع ماست و منزه است از صفات ما و از صفات جمیع مخلوقین و او
صانع حکیم است و بنای جمیع امورش بر حکمت و مصلحت است و خلق او را نمیتوانند دید و ملتمس و حس در نمی آید
و جسم نیست که بآن مکالمه و مواجهه و گفتگو نمایند پس ثابت شد که بر وفق حکمت باید رسولان در میان او و خلق باشند خالق
که ایشان را دلالت نمایند بر آنچه مصلحت ایشان در آنست و باعث نفع ایشانست و راهنمایی کنند بچیزی چند که باعث
بقای نوع انسانست و ترک آنها موجب فنای ایشانست و پس ثابت شد که جمعی میباید باشند که از جانب حکیم علیم
مردم را امر و نهی نمایند و حکم ربانی را بخلق برسانند و ایشان پیغمبران و اوصیای ایشانند که برگزیده های خدایند از میان
خلق که ایشان را تادیب بحکمت نموده و کامل گردانیده و مبعوث بحکمت گردانیده که در اخلاق و صفات با سایر خلق
شریک نیستند در خلق و صورت و ترکیب با ایشان شبیه اند و از جانب خدا مؤیدند بدلایل و معجزات و براهین و
شواهد که بر حقیقت ایشان دلالت میکند مثل مرده زنده و کور را روشن کردن و پیسی را شفا دادن و هرگز زمین خدا
از یکی از ایشان خالی نمیباشد که کمال علم و معجزه اش دلیل حقیت اوست همچو وصی دلیلیست بر حقیت پیغمبر

بدانکه حضرت درین حدیث اشاره بدلیل دیگر نیز فرموده که چون انسان مدنی بالطبع است و هر فردی از دیگری
ها در امور معاش و معاد خود محتاجند و با یکدیگر آمیزش ایشان نیز ضرور است و آمیزشها باعث منازعات
و مشاجرات میشود پس ناچارست منزلت ایشان را از حاکمی که دفع منازعات ایشان نماید بنحوی که حیفی و میلی
در حکم او نباشد و اگر نه هر فردی یکدیگر را میکشند و فانی میشوند این حاکم مامور از جانب خدا باشد مامون از
حیف و میل نیست ایضا حکم موقوفست بر علم بخصوصیات احکام و ظاهرست که عقل بشری احاطه بجمیع
خصوصیات احکام نمیتواند بود پس حاکم موید بوحی می باید شد فصل
بدانکه دلیلی که عامه ناس
بآن علم به ثواب بهم توانند رسانیدن معجزه است و آن عبارتست از امر خارق عادتی که از مدعی پیغمبری ظاهر
گردد و دیگران از ایشان بمثل آن عاجز باشند مانند عصا اژدها کردن و مرده زنده کردن و ماه را شق کردن و
جهت دلالت معجزه بر نبوت ظاهرست چه هرگاه شخصی دعوی نماید که من پیغمبر فرستاده خدایم و گواه بر حقیت
اینست که من امر غریبی را خدا بر دست من جاری میکند و مطابق آنچه گفته بظهور رسیده و آن کار خارج از طاقت
بشر باشد علم بهم میرسد که آنشخص فرستاده خدا است همچنانکه هرگاه شخص فرستاده خدا است همچنانکه هرگاه شخصی
بحضار مجلس پادشاهی بگوید که من از جانب پادشاه مامور شده ام که شما را بفلان کار بدارم و شاهد بر صدق من آنکه
پادشاه امروز سه مرتبه می بندد و میگشاید و سه بار از تخت بر میخیزد و می نشیند و پادشاه سخن آنشخص را
می شنیده باشد و خواهش حاضران نزد آنجماعت به جا آورده در میان باشد و بعد از آن مطابق گفته آنشخص
از پادشاه بظهور آید جمیع حاضران را یقین بهم میرسد که آنشخص راست میگوید و نیز اگر خدای تعالی معجزه را بر
طبق گفته مدعی کاذب ظاهر سازد و تصدیق آن کرده باشد تصدیق کاذب قبیح است و بر خدا روا نیست
ایضا چگونه عقل تجویز نماید که از خداوند با نهایت لطف و رحمت اینچنین تصدیقی که موجب ضلالت
ابدی خلق باشد بظهور آید و همچنانکه از دیدن معجزه علم بنبوت بهم میرسد از علم بظهور معجزه از راه اخبار متواتره نیز
علم بهم میرسد چنانچه ما را از تواتر وجود مکه علمی بهم رسیده که بعد از دیدن هیچ زیاده نمیشود فصل
در تقریر دلیل نبوت پیغمبر آخر الزمان محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب صلی الله علیه و آله بدانکه معجزات ظاهرات
و آیات باهرات آنحضرت صلعم و آله فوق حد و احصاست و از جمله معجزات آنحضرت صلعم و آله قرآن مجید است زیرا که
بتواتر معلوم شده است که آنحضرت قرآن را بر طبق دعوای نبوت خود معجزه آورد و جمیع فصحا و بلغای عرب را با قبایل
بسیار ایشان با آنکه از ریگ بیابان بیشتر بودند تکلیف نمود که در برابر یک سوره کوچک از سورهای قرآن سوره بیاورند که در بلاغت
و فصاحت مثل آن باشد و با وفور رجاحت و کثرت ایشان و شدت عداوت و عصبیت و کفری که داشتند هر چند اکثر سعی
کردند چیزی نتوانستند آورد و همه اعتراف بعجز کردند و بجای کلام و کتابت شمشیر کشیدند و تن بکشتن دادند و باین امر اقدام نکردند
و با آنکه در آن زمان فصاحت و بلاغت پیشه ایشان بود و مدار ایشان بر خطب و اشعار بود چنانکه ابن بابویه علیه الرحمه
روایت کرده است که ابن السکیت که از علمای علم بود بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام آمد و سوال کرد که چرا

خدای تعالی موسی عمران را با ید و بیضا و عصا چیزی چند که نهایه سحر بود و حضرت عیسی را علیه السلام بطب فرستاد
و پیغمبر ما را با معجزه سخن و کلام فرستاد حضرت امام رضا علیه السلام گفت که حضرت واجب الوجود چون حضرت موسی را
فرستاد بر اهل عصرش سحر غالب بود و ساحران در آن زمان بسیار بودند لهذا حضرت موسی را علیه السلام با
معجزه چند فرستاد که بآن امری که ایشان مهارت در آن داشتند شبیه بود و سحر ایشان را باطل گردانید و ایشان
عاجز شدند از برابری آن و باین نحو حجت بر ایشان تمام کرد و حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام در زمانی
مبعوث گردید که گونه‌ها ی بلاهای عظیم در آن زمان بهم رسیده بود و مردم بطبیب بسیار محتاج بودند و اطبای
ماهر در آن زمان بودند پس او را بمعجزه چند فرستاد از مرده زنده کردن و کور و پیس را شفا بخشیدن که اهل
آن عصر از آنها عاجز شدند و حجت الهی بر ایشان تمام شد و پیغمبر ما را در زمانی مبعوث گردانیدند که اکثر اهل
آن عصر بخطبهای و کلامهای بلیغ و اشعار بود و تفاخر ایشان بهمین صنعت سخن بود پس آنحضرت صلی الله علیه
و آله از کتاب الهی و مواعظ احکام چیزی چند آورد که ایشان معترف بعجز خود شدند و حجت خدا بر ایشان
تمام کرد ابن السکیت گفت که والله که عالمی در این زمان مثل تو ندیدم بگو که امروز حجت خدا بر مردم چه چیز است
فرمود که حجت خدا در این زمان عقلست که بآن تمیز نماید میان کسی که راست بر خدا گوید و تصدیق او نمایی
و بگفته او عمل کنی و کسی که دروغ بر خدا بندد او را تکذیب کنی و ابن السکیت گفت که والله که عین سخن است و نظیر
قرآن از معجزات و خوارق عادات که در کتب خاصه و عامه روایت نموده‌اند و اکثر آنها بتواتر پیوسته است
بسیار است و بر تقدیر عدم تواتر بعضی در متواتر بودن قدر مشترک میان آنها شکی نیست مثل شق قمر و
حرکت کردن درخت از جای خود و آمدن به نزد آنحضرت و باز رفتن او بجای خود برگشتن و جاری شدن آب
از میان انگشتان مبارکش بنحوی که جمیع لشکر و چهارپایان از آن سیراب شدند و تسبیح گفتن سنگریزه در دست
مبارک آنحضرت و سخن گفتن بزغاله مسموم و سیر کردن جمعی را از طعام اندک و گرویدن جنی و بر
گردانیدن آفتاب برای نماز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و شهادت دادن سوسمار به نبوت او و شکوه
کردن ناقه از صاحبش و با وجه چیزی نخواندن و از بشری تعلیم نگرفتن از احوال گذشتها از پیغمبران و غیر ایشان
خبر دادن موافق واقع بدون خللی و اختلافی و با این حال بر جمیع حقایق مطلع بودن و از هیچ کسی در
حجت مغلوب نشدن و در هیچ سوالی عاجز از جواب نشدن و خبر دادن از وقوع امور بسیار از زمان آینده
و بعد بفعل آمدن مثل فتح مکه و فتح خیبر و مغلوب شدن لشکر روم و مفتوح گشتن خزاین فارس
و روم بر دست اهل اسلام و مقاتله نمودن حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با سپاه عایشه و طلحه و زبیر
و با معاویه و با خوارج نهروان و مظلومیت اهل البیت علیهم السلام و وفات حضرت فاطمه علیها السلام و
شهادت حضرت امام حسین صلوات الله علیهم و اختلاف امت بهفتاد و سه فرقه و مسلط گشتن

اهل اسلام بر بلاد و غالب گشتن این دین را و بیان انبیای سابق و بهم رسیدن صوفیه در دین امت چنانکه
درین حدیث ابو ذر ظاهر است و امثال این معجزات زیاده از آنست که احصا توان نمود قطع نظر از اینها از
ملاحظه اوصاف و اطوار آنحضرت از نسب و حسب و علم و حلم و خلق و همت و مروت و امانت و دیانت
و عدالت و شجاعت و فتوت و زهد و ورع و قناعت و ریاضت و عبادت و ذکر و تلاوت و صفای طینت
و مجاهده با نفس و حسن سلوک و کیفیت معاشرت با خلق و راستی گفتار و کردار و استقرار و متانت
در امور و سایر صفات حمیده و آثار پسندیده آنجناب هر عاقلی را جزم بحقیت بحقیت آنحضرت صلی الله علیه
و آله میسر شود و هم چنین کسی از اندک تاملی بکند در احکام دین و ضوابط شریعت نبوی صلی الله علیه و آله که
این قانون و این نسق از غیر خداوند عالمیان نمیباشد و معجزات اخبار به مبعث آنحضرت صلعم و آله در کتب انبیا
انبیای سابق که الحال در میان هست بسیار است و ذکر آنها موجب تطویل میشود و در بیان معجزات آنجناب بایراد
یک حدیث درین باب اکتفا مینمائیم حمیری در کتاب قرب الاسناد بسند عالی از معتبره روایت کرده که حضرت
امام رضا صلوات الله علیه فرمود که پدرم حضرت امام موسی بن جعفر صلوات الله علیهم مرا خبر داد که روزی نزد پدرم
جعفر بن محمد باقر علیهم السلام بودم و من طفل بودم خماسی بودم یعنی قامتم پنج شبر بود یا پنج ساله بودم
که جماعتی از یهود بخدمت پدر بزرگوارم آمدند و گفتند توئی فرزند محمد صلی الله علیه و آله که پیغمبر این امت است و
حجت بر اهل زمین است فرمود بلی ایشان گفتند که ما در تورات یافته‌ایم که خدا حضرت ابراهیم را و فرزندان
او را صلوات الله علیهم کتاب و حکمت و نبوت کرامت کرده و برای ایشان پادشاهی و امامت مقرر فرموده و
همچنین یافته‌ایم اولاد پیغمبران که خلافت پیغمبری و وصیت از ایشان تجاوز نمینماید و بغیر ایشان نمیرود
بعد چرا از شما که نسل پیغمبرید بدر رفته و دیگران قرار گرفته و شما را ضعیف و مغلوب می‌بینیم و حرمت پیغمبر شما را در
امر شما مرعی نمیدارند و شما را چنانچه باید اکرام نمیکنند چشمان مبارک حضرت صادق علیه السلام گریان شد و گفت
بلی همیشه پیغمبران و اوصیا و امینان خدا مظلوم و مقهور بوده‌اند و بناحق کشته شده‌اند و همیشه ظالمان غالب بوده‌اند
و اندکی از بندگان خدا شاکر و مطیع آدمی باشند و ائمه و پیشوایان خلق و خلیفه‌های پیغمبران و اوصیای ایشان چنین
میباشند آیا علوم الهی چنین بشما رسیده حضرت بمن فرمود که برخیز ای موسی پس نزدیک رفتم دست بر سینه
ما لید و فرمود که خداوندا تو او را بنصرت تقویت فرما و تایید کن بنصرت و یاری خود بحق محمد و آل محمد صلعم و آله و
بآنگروه یهود گفت که هر چه میخواهید از او سؤال نمائید ایشان گفتند ما چگونه سؤال کنیم از طفلی که چیزی نمیفهمد و
بمرتبه علم نرسیده من بایشان گفتم که سؤال نمائید از روی تفقه و فهمیدن و عنت و لجاج را بگذارید گفتند
از آیتی که خدا معجزه حضرت موسی علیه السلام کرد اینده من گفتم عصا بود که اژدها شد و دست خود را از

میآید

می آورد و جهان را روشن میکرد و ملخ و شپش و وزغ و خون را بر اصحاب فرعون گماشت و طور را بالای سر بنی
اسرائیل آورد و منّ و سلوی برای ایشان آورد و منّ و سلوی هر دو یک آیتست و دریا را برای ایشان شکافت
گفتند راست گفتی بگو که پیغمبر شما چه آیات و معجزه آورد که بآن شک از دل امتش زایل شد و پیرو او گردیدند
گفتم که آیات و معجزات بسیارست من پاره بیان کنم از برای شما بشمارم گوش بدارید و بفهمید و حفظ نمایید
اول آنکه شما میدانید که جن و شیاطین پیش از مبعث آنحضرت بآسمان ها میرفتند و گوش میدادند و خبرها
بزمین می آوردند و بکاهنان میگفتند و بعد از رسالت آنحضرت صلی الله علیه و آله ایشان را به تیر شهاب ستاره
ها زدند و منع کردند و کاهنان و ساحران باطل شدند و خبرهای ایشان منقطع شد دویم آنکه سخن گفتن و گواهی
دادن گرگ بر پیغمبری آنحضرت صلی الله علیه و آله چنانچه در حدیث ابوذر رحمه الله گذشت سیم آنکه اتفاق داشتن دوست
و دشمن بر راستی لهجه و امانت و دیانت و دانایی او در ایام طفولیت و در هنگام شباب و جوانی و در سن کهولت
و پیری او و همه معترف بودند که مانند او در علوم و کمالات نیست چهارم آنکه سیف بن ذی یزن که پادشاه حبشه
شد گروه قریش با عبد المطلب نزد او رفتند او خبر آنحضرت و از احوال آنحضرت از ایشان کرد و اوصاف آنحضرت را
بایشان گفت که پیغمبری باین اوصاف در میان شما بهم خواهد رسید جمیع قریش اقرار کردند که اوصاف محمد ست صلی الله علیه و آله سوال
میشماری گفت زمان مبعث او نزدیک شده است و مستقر او در مدینه خواهد بود و در آنجا مدفون خواهد شد
پنجم آنکه چون ابرهیم بن یکسوم که پادشاه یمن بود فیلها را آورد که خانه کعبه را خراب کند قبل از مبعث آنحضرت
صلی الله علیه و آله عبد المطلب گفت این خانه را صاحبی هست که نمیگذارد که او را خراب کنند و اهل مکه را نجات جمع کرد و دعا کرد
این بعد از خبر سیف بن ذی یزن بود ببرکت آنحضرت خدای تعالی ابابیل را بر ایشان گماشت و ایشان را هلاک کرد و اهل
مکه را نجات داد ششم آنکه ابوجهل لعین سنگی بر گرفت و بطلب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
بیرون رفت دید در پشت دیواری خوابیده خواست که آن سنگ گران را بر روی مبارک آنحضرت بیندازد دستش
چسبید هر چند آنکه تلاش کرد نتوانست انداخت هفتم آنکه ابوجهل لعین شتری از اعرابی خریده بود و زرش نمیداد
اعرابی بنزد قریش آمد و شکایت کرد ایشان از بابت تمسخر آنحضرت را باعرابی نشان دادند و آنحضرت در نزد کعبه
نماز میکرد گفتند او را بگو که حق ترا از ابوجهل بستاند اعرابی نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و طلب
نصرت نمود حضرت او را همراه با خود بر در خانه ابوجهل بردند و در را زد ابوجهل متغیر الاحوال بیرون آمد و گفت
چکار داری آنحضرت فرمود که حق اعرابی را بده گفت میدهم و در ساعت حق اعرابی را باو تسلیم کرد اعرابی نزد قریش
آمد و گفت خدا شما را جزای خیر دهد که آنحضرت حق مرا از او گرفت قریش با ابوجهل لعین گفتند که حق اعرابی را چرا زود
دادی گفت بلی گفتند ما استهزا میکردیم و میخواستیم ترا بآزار ملیم محمد بیازاریم ابوجهل لعین گفت که چون در
گشودم گفت حق اعرابی را بده نظر کردم جانوری مهیب از بابت شتر دیدم که دهان باز کرده و رو بمن آورده و

میگوید بعد از اعرابی را که رنج یکنفتم سر مرا میکنند از ترس و ادم آنکه قریش نضر بن الحرث و عقبة بن ابی معیط را
بنزد یهودان مدینه فرستادند که احوال آنحضرت را از ایشان بپرسند که او پیغمبرست یا نه و پادشاهی او ثبات خواهد
داشت چون بیامدند یهودان گفتند که اوصاف او را بما نقل کنید چون کردند پرسیدند که از شما چه جماعت تابع
او شده اند گفتند مردم پست و فقیر تابع او گردیده اند یکی از علمای ایشان فریاد بر آورد که همین پیغمبرست که اوصاف
او را در توریة خوانده ایم که قوم او زیاده از دیگران با او دشمنی خواهند کرد هفتم آنکه چون حضرت رسول
از مکه به هجرت فرمود قریش سراقه بن جعشم را بطلب آنحضرت فرستادند چون حضرت او را بدید فرمودند
که خداوندا دفع شر او را بکن در حال پایهای اسبش بزمین فرو رفت فریاد بر آورد که یا محمد مرا رها کن که من
عهد میکنم که همیشه خیرخواه تو باشم و با دشمن تو مصلحت نمایم حضرت فرمودند که خداوندا اگر راست میگوید
بر تو ظاهرست اسبش را رها کن پس بامر پروردگار زمین اسبش را رها کرد و از آن عهد برگشت هشتم آنکه
عامر بن الطفیل و اربد بن قیس هر دو بخدمت آنحضرت آمدند و عامر با اربد گفت که بنزد او میرویم من او را
مشغول سخن میسازم و تو با شمشیر کار او را میسازی چون بیامدند چندانکه عامر با حضرت سخن گفت اربد کاری نکرد
چون بیرون آمدند عامر از اربد از باعث آن ملامت کرد که تقصیر کردی او گفت هر گاه اراده میکردم که شمشیر بزنم
بغیر تو دیگری را نمیدیدم اگر میزدم بر تو میزدم نهم آنکه اربد بن قیس و نضر بن الحارث با یکدیگر
متفق شدند که غیبت از آن حضرت بپرسند چون بخدمت آنحضرت رسیدند حضرت متوجه اربد شدند که بیاد داری روزی که
با عامر آمدی و قصد کشتن من کردی در دل تو چنین و چنان گذشت و تمام قصه را نقل فرمودند اربد گفت والله که بغیر من و
عامر کسی از این قصه خبر نداشت و کسی ترا خبر نکرده مگر ملک آسمان و کلمه شهادت بگفت دهم آنکه گروهی از یهود
آمدند نزد حیدر حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام آمدند و گفتند که رخصت بگیر که ما پیش محمد رویم که
سوال چند داریم از او چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رخصت طلبید حضرت رسالت پناه فرمود که از
هر چه میخواهید من بنده از بندگان خدایم آنچه بمن تعلیم مینماید میرسانم پس رخصت فرمود چون داخل شدند فرمود
میگویید خود سوال کنید یا من مطالب شما را بیان کنم ایشان گفتند تو بیان کن حضرت فرمودند که آمده اید از احوال
ذوالقرنین سوال کنید گفتند بلی فرمود که طفلی بود از اهل روم و پادشاه شد مشرق و مغرب عالم رفت و در آخر
سد را بنا کرد گفتند گواهی میدهیم که چنین است یازدهم آنکه وابصة بن معبد اسدی بخدمت حضرت آمد در
خواطر گذرانید که از گناه و ثواب از او سوال کنم حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که آمده که سوال کنی از نیکی و گناه
پس دست بر سینه او زد و فرمود که بر و نیکی آن چیزیست که نفس تو بآن مطمئن شود و دلت گواهی دهد که آن
نیکست و در سینه استحقاقت آن مستقر گردد و اثم گناه آنست که در سینه ات تردد و در دلت جولان

کنند و گشت

کند و دلت بر حقیت آن گواهی دهد هر چند ترا فتوی دهند که خوبست آنرا مکن دوازدهم آنکه گروه عبد القیس
بخدمت آنحضرت آمدند و چون مطلب ایشان بعمل آمد حضرت فرمود که خرمای بلاد خود را که بهمراه آورده اید بیاورید ایشان
هر نوع از خرما آوردند حضرت نام خرماها را همه فرمود ایشان گفتند که تو خرمای بلاد ما را از ما بهتر میشناسی پس
حضرت خصوصیات زمینها و خانهای ایشانرا بیان فرمود گفتند که تو مگر بلاد و خانهای ما را دیده حضرت فرمود که
حجاب از پیش من برداشتند من از اینجا دیدم پس یکی از ایشان برخواست و گفت خالوی دارم دیوانه شده است حضرت فرمود
آنرا طلبید و ردایش بر گرفت و سه مرتبه گفت بیرون رو ای دشمن خدا همان ساعت عاقل شد و گوسفند پیری با خود داشت
حضرت گوش او را در میان دو انگشت خود گرفت و فشرد و بشکل داغ علامتی در او پیدا شد فرمود که بگیرید این را که این
علامت در گوش فرزندان این گوسفند خواهد بود تا روز قیامت و هنوز در گوش اولاد آن گوسفند این علامت هست
و معروفست آنکه در سفری حضرت رسالت پناه صلعم و آله بر شتری بگذشت که وامانده بود و حرکت نمیکرد آب طلبید و
مضمضه نمود و در ظرف کرد و در گلوی شتر ریخت و فرمود که خداوندا چنان کن که خلاد و عامر و رفیق ایشانرا بر دارد
پس ایشان هر سه سوار آن شتر شدند برجست و در پیش شتران دیگر میدوید سیزدهم آنکه در سفری ناقه یکی از اصحاب
گم شد او گفت که اگر پیغمبر است بداند ناقه من کجاست حضرت او را طلبید و گفت ناقه تو در فلان موضع مهارش بر درختی
بند شده رفته بگیر چهاردهم آنکه حضرت بر شتری گذشت آن شتر سر در پیش آورد و سخن گفت حضرت فرمود که
شکایت صاحبش میکند که با او بد سلوکی میکند صاحبش را طلبید و گفت این شتر را بکسی بفروش و بیله افتاد آن شتر
برجست و از عقب حضرت روان شد و فریاد میکرد و اشتر ناله میکرد حضرت فرمود که میگوید که برای من صاحب نیکویی بهم رسان
پس حضرت فرمود حضرت امیر المؤمنین علی را علیه السلام خرید برای نواضح او را خرید و داشت تا جنگ صفین
پانزدهم آنکه روزی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بودند شتری از در مسجد در آمد و هم جا دوید
تا پیش آنحضرت و سر در دامن مبارک آنحضرت گذاشت و استغاثه مینماید که نگذارم که او را بکشند شخصی از عقب او رسید گفت
که بلی شتری فلان شخص است و امروز بجهة ولیمه پسرش اراده کشتن این شتر دارد حضرت فرستاد و شفاعت فرمود از
کشتن آن شتر درگذشت شانزدهم آنکه نوزده نفر بودند قبیله مضر که قحط بر ایشان مستولی شد و ایشان مبتلا بقحط
شدند و بخدمت حضرت آمدند و اضطرار خود را عرض کردند تضرع کردند که از تقصیر ایشان بگذرد حضرت فرمود
دعا کرد خداوندا دعا ایشان را مستجاب فرموده اکنون التماس مینماییم که بر ایشان باران نافعی زود بفرستی و چنین کنی که ضرری
بایشان نرساند هنوز در دعا بود حضرت که باران ریخت که عالم را گرفت و یکهفته بر ایشان بارید اهل مدینه آمدند و گفتند
یا رسول الله راههای بند شد و بازارها بسته شد حضرت اشاره فرمود باید که بر حوالی ببارد و بر ما نبارد ابر از مدینه دور شد
تا یکماه در حوالی مدینه میبارید هفدهم آنکه حضرت را قبل از بعثت در طفولیت ابو طالب بسفر شام برد
و در راه در حوالی دیر بحیرا راهب فرود آمدند و بحیرا علم کتب آسمانی را میدانست و کتب بسیار خوانده بود و در توریه
و کتب دیگر خوانده بود که پیغمبر آخر الزمان در فلان وقت بر این مکان عبور خواهد فرمود چون این قافله را دید فرمود که

نمود حضرت فرمود که صاحبش میخواهد مرا برای ولیمه بکشد استغاثه مینماید

طعامی مهیا کردند و اهل قافله را بر ضیافت طلبید و در میان ایشان چندانکه تفحص نمود کسی را نیافت که موافق اوصاف
او باشد که در کتب خوانده بود گفت آیا بر سر بارها یا شما دیگر کسی هست از قوم شما که حاضر نشده باشد گفتند بلی طفلی
یتیمی هست با ما نیامده است بحیرا از بالای دیر نظر کرد دید که حضرت خوابیده و ابر بر سر مبارک حضرت سایه
کرده بحیرا گفت که آن یتیم را بطلبید که آن در یتیمست و مطلب من آن پیغمبر واجب التعظیم است چون حضرت متوجه شد
بحیرا دید که ابر با آن آفتاب فلک نبوت حرکت میکند سایه می افکند بیامد و شرایط بندگی بتقدیم رسانید و بقریش گفت
که این پیغمبر آخر الزمانست و از جانب خدا مبعوث خواهد شد و از احوال آنحضرت بسیار بیان کرد و بعد از آن چون قریش
از آنحضرت مشاهدات بسیار دیده بودند زیاده تعظیم مینمودند چون بمکه آمدند سایر قریش را خبر دادند و باین سبب خدیجه
بنت خویلد به تزویج آنحضرت رغبت فرمود آن بزرگ زنان قریش بود و صنادید و اکابر قریش هم خواستگاری
او نمودند ابا کرد و بشرف مواصلت آنحضرت مشرف شد دیگر آنکه قبل از هجرت حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام را
فرمودند که خدیجه را بگو طعامی مهیا کند و فرمود که خویشان ما را از بنی عبد المطلب طلب کن حضرت چهل نفر از خویشان
طلب نمود چون بیامدند فرمود که بیار حضرت آنقدر طعام آوردند که سه نفر سیر توانستند شد باینان فرمود که بخورید
و بسم الله الرحمن الرحیم بگوئید ایشان بسم الله نگفتند حضرت خود بسم الله فرمود ایشان بخوردن مشغول شدند و همگی
سیر شدند ابو جهل گفت که محمد خوب سحری برای شما کرد بطعام سه نفر چهل نفر را سیر کرد از این سحر بالاتر نمیباشد
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که ایشان را طلبیدم و از همان قدر طعام ایشان را سیر کردانیدم دیگر
آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که من ببازار رفتم و گوشتی خریدم بیک درهم و قدری ذرت گرفتم بیک درهم
و نزد حضرت فاطمه علیها السلام آوردم فاطمه ذرت را نان پخت و گوشت را شوربا کرد و فرمود که اگر پدرم حضرت رسول الله
صلعم و آله بطلبیدی با یکدیگر میخوردیم چون بخدمت حضرت آمدم بر پهلو خوابیده بود و میفرمود که خداوندا پناه
میبرم بر تو از گرسنگی من عرض نمودم که یا رسول الله طعامی نزد ما حاضر شده اگر میل میفرمایید برخواستند و از ضعف
تکیه بر من فرمودند چون بنزد حضرت فاطمه علیها السلام آمدند فرمودند که ای فاطمه طعام بیاور حضرت فاطمه دیگ را با کرد با
نان حاضر کردانید حضرت جام بر روی نان پوشیده فرمود خداوندا برکت ده طعام ما را پس فرمود که نه کاسه و نه گرده نان
برای زنان خود یک یک جدا کردند و فرستادند پس فرمود که از برای فرزندان و شوهر خود حصه بگذار پس فرمود که
خود تناول نما و برای همسایگان هم حصه بفرست و بعد از اینها تا چند روز آن برکت نزد ما بود و از آن میخوردیم دیگر
آنکه زنی عبد الله بن مسلم گوسفندی برای حضرت آورد که بزهر آلوده بریان کرده بود و در آن وقت بشیر بن براء بن
عازب در خدمت آنحضرت بود و از آن تناول کرد و حضرت تناول ننمود و فرمود که این گوسفند میگوید که مرا کشته بزهر
آلوده کرده اند و بعد از زمانی بشیر مرد [illegible] آن زن طلبیده فرمود که چرا چنین کردی ~~کرده و فرمود که این گوسفند میگوید~~
~~که مرا بزهر آلوده کرده اند و بعد از زمانی~~ [illegible] گفت که شوهر من و اشراف قوم مرا کشته بودی گفتم اگر پادشاهست

کشته [illegible]

کشته خواهند و اکنون بغیبت خدا کردانید که بخورند بیست و یکم آنکه جابر بن عبد الله انصاری گفت که مردم در روز خندق
دیدم که مشغول حفر خندق بودند و همگی گرسنه اند و حضرت پیغمبر را صلعم و آله را مشاهده نمودم که مشغول کندن ست و (اورا مطلع)
از گرسنگی سنگی بر پشت چسپیده آمدم بخانه و حال را بزن گفت در خانه یک گوسفندی هست و پاره ذرت
گوسفند را بکشتیم و گفتم ذرت را نان کرد و نصف گوسفند را بریان کرد و نصفی مرق ساختند و بخدمت
حضرت آمدم و عرض کردم که طعامی مهیا کرده ام میخواهیم که تشریف بیاوری و هر کس خواهی با خود بیاوری حضرت
جمیع صحابه را ندا فرمودند که جابر شما را بسوی خود دعوت مینماید ترسان با خجالت تمام بخانه آمد و بزن خود گفت
که عجب قضیه شد جمیع صحابه با حضرت آمدند زن پرسید از جابر که تو اینها را طلبیدی یا حضرت جابر گفت که حضرت
طلبید ایشان را زن گفت هیچ باک نیست آنحضرت بهتر میدانند از تو جابر گفت که حضرت تشریف آوردند فرمودند
که قطعها پهن کردیم در میان شارع و فرمود که کاسها بهم رسانیدیم و آنحضرت صلعم و آله پرسید که چه مقدار
طعام داری آنچه بود عرض کردم فرمود که یک جام بر روی ظرفی که یخنی در آنجاست بنهید و دیگ را بپوشید و تنور
بپوشانند و از زیر آن جام بر آرید در کاسها بکنید و برای مردم بفرستید همچنین کردیم چندانکه بیرون کشیدیم کم نشد تا آنکه [illegible] (آوردیم)
نفر از صحابه که با آن حضرت بودند همه سیر شدند و بقیه برای همسایگان فرستادند و اهل خانه ما نیز سیر شدند و چند روز
دیگر در خانه طعام داشتیم بیست و دوم آنکه سعد عباده انصاری یعنی بخدمت حضرت رسول الله صلعم و آله
آمد و حضرت صایم بود آنحضرت با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دعوت فرمود چون تشریف بردند و طعام تناول
فرمودند حضرت رسالت پناه صلعم و آله فرمود که پیغمبر و وصی او در خانه تو افطار نمودند این سعد طعام ترا ابرار
و نیکان خوردند نزد تو روزه داران افطار کردند و ملائکه بر شما صلوات فرستادند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
بر خواستند سعد الاغی برای آنحضرت آورد و قطیفه برای انداخت از حضرت التماس کرد که سوار شوند و آن
الاغ بسیار بدراه و کند رو بود چون حضرت سوار شدند به برکت آنحضرت آن الاغ چنان رهوار و خوش راه شد بهمرسانید که هیچ
اسبی باو نمیرسید بیست و سوم آنکه حضرت از تبوک مراجعت فرمود در راه بآبی رسیدند بسیار ضعیف بقدر آنکه سوار
یا دو سوار سیراب شوند حضرت فرمود که هر کس پیش از ما بآب رسد آب نکشد چون حضرت بر سر آب رسیدند قدحی
طلبید و مضمضه فرمودند و در آن قدح داخت آب مضمضه را بچاه ریختند آب آنچاه بجوش بلند شد که همگی سیراب شدند
و مشکها و مطهرهای خود را پر کردند و وضو ساختند خبرهای که از امور آینده فرمودند و همه موافق فرمودهٔ
آنحضرت واقع شد بیست و چهارم آنکه در صباح شب معراج قصهٔ شب نقل میفرمودند جمعی از منافقان تکذیب
آنحضرت نمودند فرمود که بقافلهٔ گذشتم که از فلان شتر گمشده بود و ایشان چنین بجهه و در فلان محمل ایشان را
ملاقات کردم و از فلان متاع با خود داشتند و از فلان قماع با خود داشتند و در فلان روز هنگام طلوع آفتاب
از عقبه بالا خواهند آمد و در پیش قافله شتر گندم گونه خواهد بود چون آمدند همگی دیدند که حقیقت حال را معلوم نمی

چون آفتاب طلوع کرد آنچه فرموده بودند بظهور آمد بیست و [illegible] آنکه از جنگ تبوک مراجعت میفرمودند در منزلی تشنگی بر
صحابه غالب شد همگی بخدمت آنحضرت صلعم و آله آمدند و گفتند الماء الماء یا رسول الله حضرت ابو هریره را گفتند هیچ آب با خود
داری گفت بقدری قدحی در مطهره من مانده است فرمودند که بیاور در میان قدح ریخت و دعا فرمود و دست
دیگر دست مبارک در میان قدح گذاشت آب از میان انگشتان مبارک آنحضرت جاری شد فرمود که هر که آب میخواهد بیاید
و آنقدر آب جاری شد که جمیع سیراب شدند و مشکها و مطهره‌های خود پر کردند پس چون همه سیراب شدند خود تناول
فرمودند ابو هریره را آب داد بیست و [illegible] آنکه حضرت خواهر عبد الله بن رواحه انصاری را دیدند در ایام کندن خندق
که چیزی با خود دارد و پرسیدند که بکجا میروی گفت این خرماها را برای برادرم عبد الله میبرم فرمودند که نزد من
آورد و از وی گرفتند و نطعها طلبیدند و خرماها را بر روی نطعها پهن کردند و جامه بر روی آنها پوشیدند و
متوجه نماز شدند چون از نماز فارغ شدند نطعها پر از خرما شده بود و صحابه بسیار گرسنه شده بودند آنحضرت فرمودند
که هر که توشه با خود دارد برای ما بیارد چند نفر آوردند مجموع بقدر یک صاع شد پس نطعها و جامها طلبیدند و آن
یک صاع خرما را بر روی نطعها ریختند و جامها [illegible] کرده اینها دعا فرمودند خدای تعالی آنقدر زیادتی و برکت
کرامت فرمود که تا مدینه همه توشه داشتند بیست و هشتم آنکه از بعضی سفرها که مراجعت میفرمودند جمعی بسر راه
آمدند و گفتند یا رسول الله صلعم و آله چاهی داریم که در هنگام وفور آب همه آنجا اجتماع مینماییم و آنچه که کم
میشود بر آبهای دیگر که در حوالی ماست متفرق میشویم و آب کم شده و جمعی از دشمنان مانع شده اند از رفتن
بر سر آن آبها دعا کن که آب ها زیاده شود حضرت آب دهان مبارک در چاه ایشان انداخت چندان آب آن چاه
زیاده شد که عمق آن را نمیدانستند چون این خبر بمسیلمه کذاب رسید آب دهان در چاهی دیگر انداخت که آبش زیاده
شود میخواست آب آنچاه خشک شد بیست و نهم آنکه چون حضرت دعا فرمود که زمین اسب سراقه بن جعشم را
رها کرد تیری را از جعبه بیرون آورد و بنشان بآن حضرت داد و التماس نمود که چون بر اعیان من برسید این تیر را
بنشانه بایشان بدهید و آنچه احتیاج باشد از مطعومات از مال من بگیرید چون حضرت بایشان رسیدند بزی بهدیه آوردند
که آبستن نبود و شیر نداشت حضرت رسالت صلعم و آله دست مبارک بر پستان آن بز مالید فی الحال
و شیر از پستان او روان شد چندانکه تمام ظرفها را پر کردند سی ام آنکه مهمان زنی شدند که او را ام شریک میگفتند
و مشکی نزد آنحضرت آورد که اندک روغنی در آن بود حضرت با صحابه تناول فرمودند برای زن ببرکت تا آن زن زنده بود
روغن از آن مشک بیرون میآورد و کم نمیشد سی و یکم آنکه چون سوره تبت نازل شد در مذمت ابو لهب و زنش
ام جمیل می آید زن او سنگی بر کف گرفته بطلب حضرت بیرون آمد قول از دور رسید ابو بکر احوال آنحضرت را از وی پرسید
بحضرت گفت یا رسول الله صلعم و آله ام جمیل می آید خشمناک و سنگی در کف دارد و میخواهد بر تو زند حضرت رسالت پناه
صلعم و آله گفت مرا نخواهد دید و چون نزدیک شد از ابو بکر احوال آنحضرت را پرسید که کجاست ابو بکر گفت که هر کجا خواهد

نمیدانم

میدانم او گفت که اگر او را میدیدم این سنگ را بر او می انداختم او مرا هجو کرده است بحق لات و عزّی که من شاعرم و او را هجو میتوانم کرد چون او برفت ابو بکر گفت که چون بود که شما حاضر بودید و شما را ندید حضرت فرمود که خدا میان من و او حجابی مقرر ساخت که دیده او بر من نیفتاد پس فرمود که از جمله معجزات کن یتیمه که گواه بر حقیقت خود جمیع کن کما گذاشته است و عقلها متفکران در کمال ان حیران ست با معجزات بسیار دیگر که اگر ذکر کنیم بطول می انجامد آن یهودان

منقول است

گفتند که ما چه دانیم که آنچه از معجزات بیان کردی راستست حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمودند که ما چه دانیم آنچه شما از معجزات حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام ذکر میکنند حقیقت ایشان گفتند به نقل نیکان و راستگویان ما علم بهم رسانیده ایم حضرت فرمود که پس درینجا نیز حقیقت اینها را به خبر دادن طفلی که از خلق یاد نگرفته باشد و بعلم الهی دانسته و اصل خبر دادن او گواه حقیقت ست ایشان هم گفتند که گواهی میدهیم که خدا یکیست و محمد پیغمبر او ست و فرستاده او و پیشوایان و امامان و حجتهای خدا هستید بر خلق آنگاه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام برخاست و پیشانی حضرت امام موسی کاظم را علیه السلام بوسید و فرمود که توی امام و حجت الهی بعد از من پس جمیع آن گروه را خلعت داد و نوازش نمود و زرها عطا فرمود و به اسلام کامل برگشتند بدانکه اگر کسی اندک بصیرتی داشته باشد و در احوال و اطوار آنحضرت و اهل بیت او صلوات الله علیهم نظر نماید میداند که آیات صدق و حقیت ایشان نهایت ندارد و هر حدیثی از احادیث ایشان معجزه کاملیست برای حقیقت ایشان و همچنین آثار فیض ایشان به شیعیان میرسد و بتوسّل ایشان مطالب ایشان حاصل میگردد و ابواب فیض به برکت ایشان بر خلق مفتوح میگردد بلی بسیاری که بسیار شده دیده های معیوب را کور میکند اند و زیادتی نور و جلالت و عظمت ایشانست که دیده جمهور را نابینا کرده است و دوست و دشمن همه اعتراف بفضل و بزرگواری ایشان دارند و هر یک از ایشان دلالت کند بر حقیقت امامت باقی ائمه بلکه بر وجود واجب الوجود و کمال قدرت ایشان او صلوات الله علیه و علیهم اجمعین الی یوم الدین

اما [illegible] آنست که پیغمبر ما بنص قرآن مبعوث بر کافه عالمیان ست از آدمیان و جنیان و خاتم پیغمبرانست و بعد از او پیغمبری نمیباشد و آنجناب بر جمیع پیغمبران از جمیع گناهان صغیره و کبیره از اول عمر تا آخر عمر معصوم بوده اند و باید اعتقاد داشت موافق احادیث متواتره که از پدران آنحضرت تا حضرت آدم علیه السلام همه بزرگواران و انبیا و اوصیا بوده اند و آنچه اهل سنت لعنهم الله در تواریخ و تفاسیر خود ذکر نموده اند از چیزهایی که مستلزم نسبت گناه است بآنجناب یا غیر او از پیغمبران یا متضمن نسبت کفر و شرک هست به پدر و مادر آنحضرت یا یکی از اجداد آنحضرت همه دروغ و افتراست و محض تهمت و خطاست و چون خلیفهای ثلثه ایشان بانواع کفر و فسوق و بدیها آراسته بودند از برای آنکه قباحت آنها در نظرها برطرف کنند بهر یک از پیغمبران و ائمه و اوصیا خطا و بدیها نسبت کرده اند و بعضی از سنت منافقین یهود در میان مسلمان بودند چیزها از کتب خود که محض افترا بود در میان مسلمان نقل میکردند و اکثری تواریخ اهل سنت ایشان منتهی میشود و لهذا این فقیر یک جلد کتاب بحار الانوار را در تاریخ انبیا

نوشته ام که تواریخ ایشان به نحوی که از اهل بیت صلوات الله علیهم رسیده مضبوط گردد ان شاء الله تعالی در خاطر
هست که اگر اجل مهلت دهد بعد از اتمام بفارسی ترجمه نمایم که تواریخ اهل سنت و یهود و خطاهای که به بعضی از
صلوات الله علیهم نسبت داده اند از اذهان مسلمانان برطرف شود و توضیح بعضی از این مطالب که متعلق به سایر
انبیاء آنحضرت در فصول بعد از این در ضمن اوصاف امام بیان خواهد شد فصل در بیان بعضی از شمایل
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ابن بابویه رحمه الله باسناد معتبر از حضرت امام الجن و الانس امام علی ابن
موسی الرضا علیه السلام از آبای کرام عظام او صلوات الله علیهم روایت کرده که حضرت امام حسن صلوات الله علیه فرمودند که
که از هند بن ابی هاله پرسیدم از شمایل آنحضرت یعنی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله چون هند وصاف آنحضرت بود و بسیار بیان
اوصاف و شمایل آنحضرت میکرد گفت که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله عظیم الشان بودند در نظرها و جلالت و عظمت
آنحضرت در دلها و سینها جا کرده بود روی مبارک آنحضرت نور میدرخشید مانند ماه شب چهارده میانه بالا بودند
نه بسیار بلند و کوتاه بحکم خیر الامور اوسطها سر مبارک ایشان کوچک نبود و در موی سر مبارک ایشان شکنها
و حلقها بود که موجب زینت میشد و اگر بسیار بلند میشد دو حصه میکردند که فرق صحیح گشاده باشد و غالب
اوقات آنقدر بود در بلندی که بنرمه گوش میرسید و چون در میان عرب در آن زمان سر تراشیدن بسیار
بد بود و در غیر حج و عمره سر نمیتراشیدند زیرا که نبی و امام میباید که کاری نکنند که در نظر خلق بسیار بد نماید
و رنگ مبارک ایشان بسیار سفید و نورانی بوده و موافق چند حدیث دیگر بسرخی آمیخته بود و گشاده پیشانی
بوده اند آنحضرت و ابروهای ایشان بلند و مقوس بود و باریک کشیده تا تمام شده بود اما پیوسته نبود و در
بعضی احادیث عامه و خاصه وارد شده است که ابروهای ایشان پیوسته بود اما این حدیث مشهورتر است
در میان دو ابروی ایشان رگی بود که در هنگام غضب پر میشد و بلند میگردید و بینی آنحضرت کشیده بود و در میان
اندک بر آمده بهم که داشت و سر بینی نازک بوده و پیوسته نوری از آن می تافت و موی محاسن مبارکش انبوه بود و
تنک نبود و در رخسار آنحضرت بر آمدگی نبود هموار بود و پیوسته دهان بسیار کوچک نبود و دهان فراخ در نزد عرب
بسیار مستحسن بود دندانهای مبارک ایشان بسیار سفید و نازک و از یکدیگر گشاده بود و موی نازک از میان سینه
مبارک ایشان روییده بود تا ناف مبارکش خطی ممتد گردیده و گردن شریف ایشان به گردن صورتها شبیه بود
که از نقره ساخته باشند و جلا داده باشند در نهایت سفیدی و جلا و جمیع اجزای بدن ایشان معتدل و متناسب
بود و وسط بودند بسیار فربه نبودند و شکم و سینه ایشان با هم برابر بود و میان شانهای ایشان گشاده و عریض
بود و سرهای استخوان قوی بود بدن شریف ایشان در نهایت صفا و سفیدی و نور بود و بغیر خطی از موی که
در میان سینه مبارک آنحضرت بود دیگر بر سینه و شکم موی نبود و بر بازوها و کتفهای ایشان موی روییده بود
و کف دست مبارک ایشان وسیع و پهن بود و کفهای ایشان به ضخامت مایل بود و نزد عرب دست بزرگ بسیار
پسندیده است و پاهای ایشان نیز ضخیم بود و انگشتهای ایشان کشیده و بلند بود و ساعد و ساق ایشان صاف بود

که

که در او ناهمواری نداشت و گوی پای شریفشان میانه بود نه بسیار گود بود نه بسیار هموار بلکه پایشان در نهایت
نرمی و هموار بود بحدی که اگر بر آن میریختند آب بر روی آن بند نمیشد و چون راه میرفتند بروش متکبران و زنان پاها را
بر زمین نمیکشیدند و در هنگام راه رفتن سر مبارک را پیش می افکندند مانند کسی که از بلندی بزیر آید و اگر با کسی سخن
میگفتند بروش متکبران بگوشهٔ چشم نظر نمیکردند بلکه بتمام بدن میگشتند و متوجه آن شخص میشدند و نظر کیمیا اثر آنحضرت
اکثر در غالب اوقات بر زمین بود و بسوی مردم که نظر می افکندند و به آسمان کم نگاه میکردند از روی حیا و چون
بسوی کسی نظر میفرمودند چشم نمیگشودند که تمام دیده نظر کنند بلکه بخضوع نظر میفرمودند و هر کس را میدیدند مبادرت بسلام
میکردند فرمود که از هند صفت سخن گفتن آنحضرت را پرسیدم گفت آنجناب اکثر اوقات در حزن و اندوه بودند و پیوسته
مشغول تفکر بودند راحت از برای خود نمی پسندیدند و عبث سخن نمیفرمودند و تکبرانه سخن نمیگفتند بلکه دهان
پاک از سخن پر میکردند و کلمات جامعه میفرمودند که کلمهٔ اندک معانی بسیار مندرج بود کلام ایشان فصل
کننده و تمیز دهنده میان حق و باطل بود زیادتی و لغو در تقریر ایشان نبود و کلام نارسا از مطلب نبود و نرم طبیعت
و خوش خلق بود نه غلظت و خشونت هرگز نمیکردند و کسی را حقیر نمی شمردند و نعمت را خفیف نمیکردند و نعمت را عظیم
میشمردند اگر چه اندک باشد و هیچ چیز را از نعمتهای الهی را مذمت نمیفرمودند و لیکن مطعومات را بسیار هم تعریف نمیکردند
و از برای امور دنیا بغضب نمی آمدند و از کسی آزرده نمیشدند اما چون حقی پایمال میشد کسی دشمن نمیدانستند و از برای
[illegible] غضب میفرمودند هیچ چیز با ایشان [illegible] مقاومت نمیکرد و ایستادگی میفرمودند تا حق را یاری [illegible]
[illegible] اشاره [illegible] بجانبی بتمام دست اشاره میفرمودند [illegible] و بعضی نکته گفته اند که فرق شود میان
[illegible] گفتن میکردند [illegible] دست را میگردانیدند و حرکت میدادند
و در امری که برای [illegible] غضب [illegible] میفرمودند و چون خشم میفرمودند و چون شاد میشدند نظر بزیر
می افکندند که بسیار آثار فرح و خوشحالی از ایشان ظاهر [illegible] تبسم که صدا کم ظاهر نمیشد
و لیکن همین مقدار بود که دندانهای نورانیشان مانند تگرگ ظاهر میشد پس حضرت امام حسین صلوات الله علیه
فرمود که من از پدر بزرگوارم پرسیدم که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در خانه چگونه سلوک میفرمودند اوقات
شریف خود را به سه قسمت میفرمودند یک جزو از برای عبادت مقرر ساخته بودند و یک جزو را صرف اهل و زنان میکردند و یک جزو را
از برای راحت خود میگذاشتند و جزوی که از برای خود گذاشته بودند صرف مردم میفرمودند و خواص [illegible] را
مرخص میفرمودند که سؤالات و مطالبات را عرض میکردند و در هنگامی که با مردم معاشرت میفرمودند اهل فضل را که
در دین زیادتی داشتند مقدم میفرمودند و بعضی از مردم یک حاجت داشتند و بعضی دو حاجت و بعضی سه حاجت
در خور حاجت ایشان مشغول ایشان میشدند و آنچه صلاح ایشان و جمیع امت در آن بود بیان میفرمودند و میفرمودند

بلکه بر قدم [illegible] با بتانه [illegible] و تند [illegible] نمیکنند

که حاضران آنچه از من شنیده اند بغایبان برسانند و اگر من جا فضلی داشته باشد و نتواند رسانید تا حاجت او را بمن
برسانید برستی که هر که بصاحب سلطنتی برساند حاجت کسی را که قدرت برسانیدن حاجت نداشته باشد خدای تعالی در روز ثبت
قدمش را ثابت دارد بر صراط و نزد او بغیر احکام دین و صلاح مسلمین چیزی دیگر مذکور نمیشد صحابه نزد او می آمدند
طلب کنندگان دین و چون بیرون میرفتند هادیان مردم بودند و آنچه شنیده بودند میرسانیدند بدیگران فرمود که پرسیدم
در بیرون آداب آنحضرت چون بوجه فرمود که چون بمیان مردم می آمدند سخن نمیفرمودند مگر چیزی که نافع باشد و با مردمان
الفت مینمودند بزرگ هر قومی را گرامی میداشتند و بر قوم خود او را والی میساختند و مردم را از عذاب الهی
میترسانیدند و از ایشان در حذر میبودند و لیکن خلق و خوش روئی و لطف خود را از هیچکس منع نمیفرمودند
و جست و جوی اصحاب خود میفرمودند و قباحت آنرا با ایشان میفهمانیدند و کارهای نیک ایشان را تحسین میفرمودند
و پیوسته احوال شریف ایشان بر یک نسق بود اختلاف در احوال و اطوار ایشان نبود هرگز غافل نمیشدند که باعث
غفلت دیگران شود یا از حق برگردند و در باب حق تقصیر نمیفرمودند و از حق تجاوز نمینمودند آن جمع که نزد آنحضرت
بودند کسی را بهتر میداشتند و گرامی تر میداشتند که نسبت بمسلمانان خیرخواه تر باشد و کسی مرتبه اش نزد آنحضرت
عظیمتر بود که مساوات و معاونت مومنان بیشتر کند فرمود که پرسیدم از کیفیت جلوس آنحضرت در مجالس فرمود
که در مجلسی نمی نشستند و بر نمی خواستند مگر بیاد خدا و مکان مخصوصی برای خود مقرر نمیفرمودند که همیشه در
آنجا نشینند و مردم را نیز منع میفرمودند هر جا که اتفاق افتادی می نشستند و نهی میفرمودند از اینکه در مجلس
مردم برای خود جای معین قرار دهند و هرگاه بمجلسی وارد میشدند در آخر مجلس می نشستند و مردم را نیز
باین امر میفرمودند بجا که هر یک گمان میکردند که نزد آنحضرت گرامی تر از دیگران است با کسی که می نشستند
بر نمیخواستند تا رفیق او برخیزد و کسی که از آنجناب سوال مینمودند بر نمیگشت مگر اینکه حاجت
او برآورده بودند و همه در حق نزد او مساوی بودند مجلس آنحضرت مجلس علم و حیا و راستی و امانت بود صدا
ها در آن مجلس بلند نمیشد و خطا و بدی در آن مجلس شریف مذکور نمیشد و عیب کسی در حضور آنحضرت مذکور
نمیگردید اهل مجلس همه با یکدیگر در مقام مهربانی و صله احسان بودند یکدیگر را بتقوی فضیلت میداشتند و با تواضع
و شکستگی سر میکردند پیران را تعظیم میکردند و خوردان را رحم میکردند و کسی که حاجت داشت و مضطر بود
او را بر خود اختیار میکردند که اول او سوال نماید و حق غریبان را رعایت میکردند و گفتی فرمود که پرسیدم
که سلوک آنحضرت با اهل مجلس چون بوجه فرمود که با همگی خوش رو و خوش خلق بودند و کسی از پهلوی مبارک
آنحضرت آزار نمیدید درشت نبودند و تندخو نبودند و صدا بلند نمیکردند و دشنام نمیدادند و کلمه فحش از ایشان
صادر نمیشد و عیب مردم را ذکر نمیکردند و اگر چیزی میدیدند تغافل میفرمودند و بسیار حرف نمیفرمودند و هیچ

و احوال ایشان می پرسیدند
از اخلاق مردم و اعلام
ایشان نمیرسید آنچه از احوال
بد ایشان مطلع میشدند ایشان را
منع میفرمودند

می

در نیز

دشمنی از ایشان مأیوس نبود و هیچ امیدواری از آنجناب نا امید نمیشدند و سه چیز را از خود دور کرده بود جدل و بسیار گفتن و
کاری که فایده نداشت متعرض نمیشدند و سه چیز از امور مردم ترک کرده بودند کسی را مذمت نمیفرمودند و عیب
هیچ کسی نمیکردند و لغزشهای مردم را پی نمیرفتند و سخن نمیفرمودند مگر کلامی که در آن امید ثواب داشتند و چون
شروع بسخن میفرمودند اهل مجلس چنان خاموش میشدند و سرها بزیر می افکندند که گویا مرغ بر بالای سر ایشان
نشسته است و این همه هیبت در میان عرب در بسیاری سکوت و حرکت نکردند و چون ساکت میشدند ایشان سخن
میگفتند و در حضور آنحضرت منازعه نمیکردند و در میان سخن یکدیگر سخن نمیگفتند و با ایشان در خنده و تعجب
موافقت مینمودند و اگر غریبی بی ادبی میکرد و خلاف ادب آنحضرت عفو میکردند و اگر بی اراده بانها حرف میزدند از آن
میگذرانیدند و صحابه را نصیحت میفرمودند که اگر صاحب حاجتی بیابید او را اعانت کنید و بمن رسانید و قبول ثنا
نمیفرمودند از غیر احسان مگر کسی که در برابر نعمتی باندازه مدح کند و در میان سخن کسی سخن نمیفرمودند تا او حرف
را تمام میکرد مگر آنکه از حد تجاوز میکرد و بدی میگفت که او را نهی میفرمودند یا برمیخاستند فرمود که پرسیدم
از سکوت آنحضرت فرمود که سکوت آنحضرت بر چهار قسم است یا بر سبیل حلم بود یا در برابر درشتی ساکت میشد
یا بر سبیل حذر بود و اندیشه از فرسخن بود یا از برای این بود که اندازه ملاحظت همه کس را ملاحظه میفرمود
که جمیع را در گوش دادن بسخن ایشان و نظر کردن بسوی ایشان در یک مرتبه میداشتند یا تفکر در امور دنیا و آخرت
میفرمودند و آنحضرت را با حلم جمع فرموده بودند پس هیچ امری ایشان را از جا بدر نمی برد و از هیچ ناخوشی بغضب
نمی آمدند و چهار خصلت در آن حضرت جمع شده بود کارهای خیر را اراده میفرمودند که مردم بشنیده ایشان
نمایند و قبیح را ترک میفرمودند که مردم نیز ترک کنند و رای خود را بکار میفرمودند در چیزی که صلاح امت
در آن بود و قیام بامری مینمودند که خیر دنیا و آخرت ایشان در آن دانسته و کلینی بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را سه صفت بود که در هیچ کس نبود
سایه نداشت و از راهی میگذشت تا دو روز و سه روز بعد از آن هر که از آن راه میگذشت از بوی خوش آنحضرت میدانست
که آنحضرت از این راه عبور فرموده و بهیچ سنگی و کلوخی و درختی نمیگذشت مگر اینکه آنحضرت را سجده تعظیم
میکردند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را
در شب تاریک میدیدند نوری از روی مبارکش لامع بود مانند ماه شب چهارده و در اخبار دیگر وارد شده است
شبهای تار که حضرت در کوچها عبور میفرمودند نور جبین مبارکش بر در و دیوار میتابید مانند ماهتاب و در حدیث
از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه وارد است که آنحضرت در هر مجلس که می نشستند نوری از جانب
راست و چپ آنحضرت لامع بود که مردم میدیدند و منقول است که یکی از زنان در مجلس آنحضرت در
شب تاری سوزن گم کرده بود چون آن حضرت داخل حجره او شد بنور روی مبارک آنحضرت آن سوزن

رایافت عرق مبارک آنحضرت را میگرفتند و داخل بویهای خوش میکردند هیچ نشئه تاب او نمی آورد و در هر طرفی
که متوجه میشدند بعضی به مشک خوشبوی ... هرگز مرغ از بالای سر آنحضرت پرواز نمیکرد و از پشت سر میدید
چنانچه از پیش رو می دید و در خواب و بیداری بیک نحو می شنیدند و در بعضی اخبار آمده که چون مهر نبوت را میگشودند
نور رخش بد نمود آفتاب زیاده میکرد و هرگز مدفوع آنحضرت را کسی ندید بلکه زمین فرو میبرد و بر چهارپایی که سوار
میشدند که آن حیوان نمیشد تا مردن و بهر درختی که میگذشتند بر آنحضرت سلام میکردند و هرگز مگس و حیوانات دیگر
بر بدن مبارک آنحضرت نمی نشست و رعب آنحضرت یکماهه راه در دلها تاثیر میکرد و از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
منقول است که هرگز آنحضرت نان گندم تناول نفرمود و از نان جو هرگز سه مرتبه متوالی سیر نخورده و چون از دنیا رفت زره‌اش
نزد یهودی بچهار درهم رهن بود و هیچ طلا و نقره از او نماند با آنکه عالم مسخر او شده بود و غنیمت‌های عظیم
از کفار بدست او آمده بود و روزی بود که منصد هزار درهم و چهارصد هزار درهم قسمت میفرمودند و شب سائلی
آمد و سوال میکرد میفرمود که والله که نزد آل محمد امشب یک صاع جو و یک صاع گندم و یک درهم و یک دینار نیست
منقولست که بر الاغ بی پالان سوار میشدند و نعلین خود را بدست مبارک پینه میکردند و بر اطفال سلام میکردند
و بر روی زمین با غلامان چیزی تناول میفرمودند و میفرمودند که بروش بندگان می نشینم و بروش بنده کان طعام
میخورم و کرام بنده ام سزاوارتر است بتواضع و بندگی خدا اگر غلامی یا کنیزی آنحضرت را بکاری میخواندند اجابت
میفرمودند و عیادت بیماران فقرا میکردند و بمتابعت جنازه‌ها میرفتند و باسانید معتبره منقولست که ملکی
از جانب خداوند عالمیان بخدمت آنحضرت آمد و گفت حضرت ایزد متعال سلامت میرساند که اگر خواهی صحرای مکه را تمام
برای تو طلا کنم آنحضرت سر بسوی آسمان کرد و گفت که خداوندا میخواهم یک روز سیر باشم و ترا حمد کنم و یک روز گرسنه
باشم و از تو طلب نمایم خواستم که این رساله بذکر قلیلی از مکارم آنحضرت معطر گردد و اگرنه این رساله بلکه کتب بسیار
بسیار از عهده ذکر یکی از هزار یک اوصاف آنجناب بیرون نمیتواند آمد ثانیا حب اهل بیتی الذین اذهب الله عنهم الرجس
وطهرهم تطهیرا یعنی بعد از اقرار برسالت محبت اهل بیت منست که خدا هر نجس و پلیدی را دور کرده است از ایشان و
ایشان را معصوم و مطهر کرده است از جمیع گناهان و بدیها پاک کرده است بدانکه در حدیث حضرت ائمه نقل نموده‌اند باینکه
آیه تطهیر در شان اهل بیت صلوات الله علیهم نازل شده و این آیه یکی از دلایل عصمت و امامت ایشانست و در کتب
اصحاب تفاصیل این امور مذکور گشته و ما بعضی از آن مطالب را در ضمن چند تذکیر بر سبیل اجمال بظهور میرسانیم
در بیان آنکه هیچ عصری خالی از امام نمیباشد و آن امام از جانب خدا تعالی میباید منصوص باشد بدانکه امامت عبارتست
از اولی بتصرف و صاحب اختیار بودن در دین و دنیای امت بجانشینی حضرت رسول الله صلعم و آله و در ضمن دلایل
بر وجود نبی ظاهر شد که صلاح ناس و هدایت ایشان و رفع نزاع و جدال از میان ایشان بدون قیمی و رئیسی میسر نمیشد
چنانچه حضرت امام رضا علیه التحیة و الثناء در علل فضل بن شاذان فرموده است که چون خداوند عالمیان مردم را بامری

چند نکته

چند تکلیف [illegible] اندازه چند از برای اوامر و نواهی خود مقرر ساخته و امر فرموده که ایشان از آن حد تعدی نکنند
که موجب فساد ایشان است پس ناچار است که بر ایشان امینی بگمارد که مانع ایشان گردد از تعدی کردن و ارتکاب
محارم نمودن زیرا که اگر چنین شخصی نباشد هیچ کس لذت و منفعت خود را از برای مفسده که به دیگری عاید گردد
ترک نخواهد کرد چنانچه ظاهر است از نفوس و طبایع مردم پس باید خدا قیمی و امامی برای ایشان مقرر فرموده که
ایشان را منع نماید از فساد و حدود و احکام الهی را در میان ایشان جاری سازد چنانچه ظاهر است که هیچ فرقه از فرق
و ملتی از ملل نتیجه بقای ایشان بدون سرکرده و رئیسی نشده پس چون جایز نباشد که حکیم علیم این خلق را بگذارد و
امامی که مصلح احوال ایشان و با دشمنان ایشان محاربه نماید و غنایم و صدقات را در میان ایشان به عدالت قسمت نماید
و اقامت جمعه و جماعت در میان ایشان بنماید و دفع شر ظالم از مظلوم بکند ایضاً امامی باید در میان مردم
نباشد که حافظ دین پیغمبر باشد هر آینه ملت مندرس شود و دین برطرف شود و احکام الهی متغیر و متبدل
گردد و ارباب بدع و ملاحده لعنهم الله در امور دین و احکام شرع زیاده و کم بسیار بکنند و شبهه در میان مسلمانان
پیدا کنند زیرا که خلق را چنانچه می‌بینیم همگی ناقص اند و در [illegible] و رایهای اختلاف بسیار است و هر یک به خواهش خود
رأیی اختراع می‌نمایند پس اگر حافظی از برای دین نباشد دین بزودی باطل می‌شود به سند معتبر منقول است که جمعی
از اصحاب حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد صادق صلوات الله علیه در خدمت آن حضرت نشسته بودند و هشام
بن الحکم در میان ایشان بود و او در سن جوانی بود حضرت از او پرسید که ای هشام گفت لبیک یا ابن
رسول الله فرمود که مرا خبر نمی‌دهی که با عمرو بن عبید چه کردی [illegible] علی اهل سنت بود هشام گفت فدای
تو گردم من حیا می‌کنم و زبانم یارای آن ندارد که در حضور تو چیزی بیان کنم حضرت فرمود که آنچه ما شما را امر می‌کنیم می‌باید
بکنید هشام گفت که من آوازه عمرو بن عبید را شنیده بودم که در مسجد بصره افاده می‌کند ببصره رفتم و در روز جمعه
داخل شدم و به مسجد درآمدم که او نشسته و حلقه بزرگ بر گرد او نشسته اند و او دو جامه سیاه پوشیده یکی را لنگ کرده و یکی
ردا کرده و مردم از او سؤال می‌کنند داخل شدم و بر دو زانو در آخر مجلس ایشان نشستم و گفتم ایها العالم من مرد
غریبم رخصت می‌فرمایید که از تو سؤالی بکنم گفت بلی پرسیدم که چشم داری گفت ای فرزند این چه سؤال است که می‌کنی
گفتم سؤال من چنین است و جواب می‌خواهم گفت بپرس اگرچه سؤال تو احمقانه است بار دیگر پرسیدم که چشم داری گفت
بلی گفتم با آن چه چیز را می‌بینی گفت رنگها و شخصها را با آن می‌بینم پرسیدم که بینی داری گفت بلی گفتم به چه کار تو می‌آید
گفت بوها را با آن می‌شنوم پرسیدم دهان داری گفت بلی گفتم به چه کار تو می‌آید گفت مزه چیزها را با آن می‌یابم گفتم زبان داری گفت
بلی گفتم به چه کار تو می‌آید گفت با آن سخن می‌گویم پرسیدم که گوش داری گفت بلی گفتم با آن چه کار می‌کنی گفت صداها را می‌شنوم
پرسیدم که دست داری گفت بلی گفتم به چه کار تو می‌آید گفت چیزها را با آن بر می‌دارم پرسیدم که دل داری گفت بلی گفتم به چه کار تو
می‌آید گفت تمیز می‌کنم میان چیزهایی که بر این اعضا و جوارح وارد می‌شود گفتم آیا این جوارح از قلب مستغنی نیستند گفت نه

گفتم چرا این اعضا را بآن احتیاج هست با آنکه اینها صحیح و سالمند و نقصی ندارد گفت ای فرزند وقتی که این
جوارح شک میکنند در چیزی که بوییده باشند یا دیده باشند یا چشیده باشند یا شنیده باشند یا لمس کرده باشند رجوع بقلب
میکنند و آنرا حکم میکنند که آنچه معلوم است تحقیق میسازد و شک را زایل میکند گفتم که پس خدا دل را
در بدن آدمی از برای رفع شک و اختلاف جوارح مقرر ساخته است گفت بلی گفتم پس ناچار است از دل و بدون دل
امور جوارح مستقیم نمیشود گفت بلی گفتم یا ابا مروان انصاف بده اعضا و جوارح بدن ترا بخود وا نگذاشته تا امامی
از برای ایشان مقرر فرموده که آنچه را ایشان درست یافته اند تصدیق ایشان بکند و آنچه در آن شک کرده باشند شک
ایشانرا برطرف کند و تمام این خلق را در حیرت و سرگردانی و شک و اختلاف گذاشته و امامی از برای ایشان
مقرر نفرموده که اگر شکی بهم رسانند باو رجوع نمایند و رجوع رفع حیرت از ایشان بکند پس ساکت شد و بعد از
زمانی ملتفت شد و گفت تو هشام نیستی گفتم نه گفت با او هم نشینی کرده گفتم نه گفت پس از اهل کجایی
گفتم از اهل کوفه گفت پس البته تو هشامی و برخواست و مرا در پهلوی خود نشاند و بجای خود بنشاند و تا من حاضر بودم
سخن نگفت پس حضرت صادق علیه السلام تبسمی فرمود و گفت ای هشام این سخن را از که آموخته بودی گفتم
یا ابن رسول الله چنین بزبانم جاری شد حضرت فرمود که ای هشام والله که آنچه تو ملهم شده در صحف حضرت
ابراهیم و حضرت موسی علی نبینا و علیهم السلام نوشته است و از حضرت علی ابن الحسین سید الساجدین زین
العابدین مرویست که فرمود ما ایم امامان مسلمانان و حجتهای خدا بر عالمیان و سید و بزرگ مؤمنان و پیشوای
شیعیان و آقای مؤمنان ما ایم امامان اهل زمین از عذاب خدا چنانچه ستارها امامان اهل آسمانند و ما ایم آنجماعت
که ببرکت ما خدا آسمان را نگاه میدارد از آنکه بر زمین افتد و نگاه میدارد ببرکت ما زمین و اهل زمین را از اینکه
باهلش فرو روند و ببرکت ما باران از آسمان میفرستد و شفاعت ما رحمت بر ایشان پهن میکند و از برای ما نعمتها
از زمین بیرون میاید و اگر در زمین امامی از ما نباشد زمین از هم بپاشد و اهل زمین بزمین فرو روند پس فرمود که از
روزی که خداوند عالم حضرت آدم را علیه السلام را خلق فرموده هرگز زمین بی حجتی و خلیفه نبوده یا ظاهر و مشهور
بوده یا غایب و مستور از امام و خلیفه خالی نبوده زمین تا روز قیامت و اگر نه این بود عبادت خدا در زمین نمیشد
راوی میگوید که عرض کردم که مردم از حجتی که غایب باشد چه نفع میبرند فرمود که مانند انتفاع که مردم از آفتاب
زیر ابر می برند و منقولست از جابر جعفی که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم که مردم را چرا احتیاج هست
به پیغمبر و امام فرمود که از برای اینکه عالم بر صلاح خود باقی بماند زیرا که حق تعالی رفع عذاب از اهل زمین تا پیغمبر
یا امام در میان ایشان هست چنانکه حق تعالی به حضرت پیغمبر فرمود که خدا ایشانرا عذاب نمیکند و حال آنکه تو
در میان ایشان هستی و پیغمبر صلوات الله علیه فرموده که ستارها امانان اهل آسمانند و اهل بیت من امانان اهل زمین اند

بر چون

قیامت

بر چون ستارها از آسمان برطرف شود قیم ایشان قایم شود و چون اهلبیت از زمین برطرف شوند قیامت اهل زمین
اهل زمین برپا شود و مراد باهلبیت آنجماعتند که خدا فرموده است که ای گروه مؤمنان اطاعت نمایید خدا را و
طاعت نمایید رسول خدا را و صاحبان امر از خود و صاحبان امر آن معصومان و مطهران از جمیع گناهانند که هرگز گناه
و معصیت نمیکنند و همیشه از جانب خدا مؤید و موفق و مسدد اند و ببرکت ایشان خدا بندگان را روزی میدهد و
بسبب ایشان شهرهای خدا معمور است برای ایشان آسمان میبارد و از زمین گیاه میروید و با ایشان خدا مهلت میدهد
گناهکاران را و عذاب خود را بزودی نمیفرستد و هرگز از روح القدس جدا نمیشوند و روح القدس از ایشان
جدا نمیشود و هرگز ایشان از قرآن جدا نمیشوند و قرآن از ایشان جدا نمیشود یعنی قرآن تمام نزد ایشان است و
معنی قرآن ایشان میدانند و عمل بجمیع قرآن ایشان مینمایند و باسانید متواتره این مضامین از اهلبیت
علیهم السلام وارد شده و بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام که اگر زمین نباشد مگر دو
نفر البته یکی از ایشان امام خواهد بود و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که حضرت جبرئیل علیه السلام بر حضرت
رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شد و گفت حق تعالی میفرماید که من هرگز زمین را نگذاشتم مگر آنکه در آن عالمی و
امامی بود که طاعت من و هدایت مرا بخلق میرسانید و از میان پیغمبر تا پیغمبر دیگر باعث نجات خلق بود هرگز
نمیگذارم شیطان که مردم را گمراه کند و کسی نباشد که حجت من بر خلق باشد و خلق را بسوی من هدایت نماید و عارف بامر من
باشد و از برای هر قومی البته هدایت کننده هست که سعدا را هدایت نماید و حجت بر اشقیا و ارباب شقاوت تمام نماید
و باسانید متکثره منقولست که هرگز زمین خالی نیست از کسی که زیاده و نقصان دین را بداند
و اگر زیادتی در دین بکنند زیاده را بیندازد و اگر کم کنند کم را تمام کند و اگر نه امور مسلمانان مختلط و مشتبه شود
و میان حق و باطل فرق نکنند و عقل سلیم بر این مضامین حکم مینماید و این اخبار معتبره و منتها است و اگر
کسی تفکر نماید مشتمل بر براهین حقه و واقعیه هست هر یک از این احادیث و این دلیل عقلیه و وجوه نقلیه که
بعض گذشت و در کتب اصحاب مفصل مذکور است همه دلالت است براینکه امامت بدون نص الهی نمیباشد و صاحب
عقل مستقیم بعین الیقین میداند که خداوندی که جمیع جزئیات احکام بیت الخلا رفتن و جماع کردن و خوردن
و آشامیدن را بیان فرماید چگونه بعقل مردم نگذارد البته امر خلافت و امامت که از اعظم امور است و موجب
بقای احکام شریعت و صلاح امت و نجات ایشان است بعقول ضعیف خلق نخواهد گذاشت و بایقا
جمیع پیغمبران وصی تعیین فرموده اند چون پیغمبر آخر الزمان وصی تعیین نفرماید با آنکه شفقت او نسبت بامت
از جمیع پیغمبران بیشتر بود و پیغمبران دیگر را احتمال بعثت پیغمبر دیگر بعد از ایشان بود و آنحضرت میدانست که

جارّب
فصل

بعد از او پیغمبری نخواهد بود ثانیاً این معلوم است که آنحضرت هرگز در ایام حیات غیبتی اختیار نمیفرمود مگر
اینکه خلیفه نصب میفرمودند پس در غیبت کبری و اتصال بعالم بقا چون تعیین نفرمایند ثالثاً چنانچه بعد از این
معلوم خواهد شد عصمت از شرایط امامت است و آن امریست باطنی نیست بغیر علام الغیوب کسی بران اطلاع ندارد
پس باید که از جانب خدا منصوب باشد و این از حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه منقولست در ضمن حدیثی که بر فواید
بسیار مشتملست لهذا اکثر آنرا ایراد مینمایم منقولست که سعد بن عبد الله قمی که از اکابر محدثین است
گفت روزی مبتلا شدم بمباحثه بدترین نواصب بعد از مناظرات گفت که وای بر تو و بر اصحاب تو شما گروه رافضی
مهاجرین و انصار را طعن میکنید و انکار محبت پیغمبر نسبت بایشان مینمایید اینک ابو بکر سبک بسبب
مسلمان شدن از همه صحابه بهتر بود دار بسکه پیغمبر او را دوست میداشت در شب غار او را با خود برد چونکه میدانست
که او بعد از آنحضرت خواهد بود که مبادا اطلاع شود و امور مسلمانان بعد از آن معطل شود و حضرت علی ابن ابی طالب
را بجای خود خوابانید برای آنکه میدانست که اگر کشته شود ضرری بامور مسلمانان نمیرسد و من از این سخن
جوابها گفتم و ساکت شد پس گفت ای گروه رافضی شما میگویید که عمر و ابو بکر منافق بودند و حکایت شب
عقبه و دستها انداختن را دلیل خود می آورید بگو که اسلام ایشان از روی طوع و رغبت بود یا از روی اکراه با
خود فکر کردم که اگر گوییم که از روی طوع و رغبت بوده خواهد گفت که پس نفاق چه معنی دارد و اگر گوییم از اکراه
و جبر بوده خواهد گفت که بمکه جبری نبود و اسلام قوتی نداشت که مردم مجبور شوند از جواب او ساکت شدم و دلگیر
برگشتم و طوماری نوشتم مشتمل بر زیاده از چهل سوال از مسائل مشکله و این مسئله را درج کردم که بخدمت حضرت امام
حسن عسکری علیه السلام فرستم با احمد بن اسحق که وکیل آنحضرت بود در قم چون در طلب او شدم گفتند متوجه سر من رای
شد من از عقب او روان شدم چون او را دیدم حقیقت حال را گفتم گفت با خود باش بیا و از حضرت سوال کن با او رفیق شدم
و چون بدر دولت سرای آنحضرت رسیدیم و رخصت طلبیدیم رخصت فرمود داخل شدیم و احمد بن اسحاق با خود هم
میان داشت که در میان پنهان کرده بود در آن همیان صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود که بر هر یک یکی از شیعیان
مهر زده بودند بخدمت حضرت فرستاده بودند چون نظر بر روی مبارک آنحضرت انداختم روی مبارک آنحضرت از تابش ماه
شب چهاردهم بود در حسن و صفا و نور و ضیا و بر دامن مبارک حضرت طفلی نشسته بود که از تابش مشتری بود در کمال
حسن و جمال و بر سرش دو کاکل بود و نزد آنحضرت اناری از طلا بود که بجواهر گران بها و نگینها مرصع کرده بودند
و یکی از بزرگان بصره بهدیه برای آنحضرت فرستاده بود و در دست حضرت قلم بود و کتابتی میفرمود و آن طفل
مانع می شد آن انار را می انداختند که آن طفل متوجه بآن میشد و خود کتابت میفرمودند پس احمد همیان
خود را گشود و نزد آنحضرت گذاشت حضرت بآن طفل فرمود که اینک هدیه ها و تحفه های شیعیان تو است بگشا و
متصرف شو حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه فرمود که ای مولای من آیا جایز است که من دست طاهر خود را که از
جمیع کثافتها پاکست دراز کنم بسوی مالهای حرام و هدیه‌های رجس و باطل بعد از آن حضرت صاحب الامر علیه السلام فرمود

جمیع عالم را امر بوصیت میفرمود چون خود ترک وصیت نماید

که ای پسر

که ابوعلی پسر اسحاق بیرون آورد آنچه در میانست تا ما حلال و حرام را از هم جدا کنیم احمد یک کیسه بیرون آورد حضرت
صاحب صلوات الله علیه فرمود که این از فلانست که در فلان محله قم میباشد و شصت و دو اشرفی درین کیسه است
چهل و پنج دینار قیمت ملکیست که از پدر باو میراث رسیده فروخته است و چهارده دینار قیمت هفت
جامه است که فروخته است و از کرایه دکان سه دینار است حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که راست گفتی ای فرزند
بگو که چه چیز درین میان حرام است تا بیرون کنند فرمود که درین میان یک اشرفی هست بسکه ری که بتاریخ فلان سال زده اند
و تا یکجانب آن نقش است و نصف نقشش محو شده است و یکدینار مقراض شده است و یکدینار مقراض شده ناقص است
که یک دانگ و نیم است و حرام درین کیسه همین است و وجه حرمتش اینست که صاحب این کیسه در فلان ماه او را نزد جولاهی
که از همسایگانش بود مقداری یک من و نیم ریسمان بود مدتی بر این گذشت و دزد آنرا ربود و چون گفت که این را دزد برد تصدیق
نکرد و تاوان گرفت ریسمانی باریکتر از آن که دزد برده بود هم به همان وزن داد که آنرا بافتند و فروختند و این دو دینار
را از قیمت آن جامه است و حرام است چون کیسه را احمد گشود دو دینار را با همان طریق و بهمان علامتها که حضرت صاحب
نشان داده بود بیرون آورد و [illegible] برداشت پس صرهٔ دیگر بیرون آورد حضرت صاحب الامر علیه السلام فرمود که این مال بسند صحیح
فلانست که در فلان محله قم میباشد و پنجاه اشرفی درین صره است و ما دست بآن دراز نمیکنیم پرسید که چرا فرمود که این
اشرفیها قیمت گندمیست که میان او و برزگرانش مشترک بود و حصهٔ خود را بپیمانهٔ تمام گرفت و مال آنها را ناقص داد
میان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که راست گفتی ای فرزند پس با احمد گفت که این کیسه ها را بردار و
وصیت کن که بصاحبانش برسانند که ما نمیخواهیم [illegible] بعد از آن فرمود که آن جامه که آن پیرزن برای ما فرستاده بیاور
احمد گفت که آنرا در میان خرجینی پنهان کرده بودم و فراموش کرده بودم برخاستم که بیاورم پس حضرت بجانب من التفات
نمودند و فرمودند که ای سعد بچه مطلب آمده گفتم که شوق ملازمت تو مرا آورده است فرمود که مسائلی که داشتی چه
شد گفتم که حاضر است فرمود که از نور چشمم بپرس و اشاره بحضرت صاحب الامر علیه السلام فرمود آنچه را میخواهی گفتم ای
مولای من روایت بما رسیده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله طلاق زنان خود را باختیار حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
گذاشت حتی آنکه در روز جمل حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرستاد بنزد عایشه و فرمود که اسلام و اهل اسلام را هلاک کردی
بآن غش و فریبی که از تو ظاهر شد و فرزندان خود را بجهالت و ضلالت مبتلا نمودی اگر دست از این عمل برمیداری
والا ترا طلاق میگویم این چه طلاق بود که بعد از وفات آنحضرت مفوض بود حضرت صاحب علیه السلام فرمود که حق سبحانه
و تعالی شأن زنان حضرت پیغمبر را عظیم کرده بود و ایشانرا بشرف مادر مؤمنان بودن مخصوص ساخته بود حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله بحضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود که این شرف برای ایشان باقیست تا مطیع
خدا میباشند و هر یک از ایشان که بعد از من معصیت خدا کنند و بر تو خروج کنند تو او را طلاق بگو و از این شرف
بینداز بعد از آن پرسیدم که یا ابن رسول الله مرا خبر ده از تفسیر این آیه که خدا از ندا عالمیان [illegible] موسی علیه السلام میفرماید

که فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ اِنَّکَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًی که ترجمه ظاهرش اینست که بکن نعلین خود را برستی که تو در وادی پاکیزه که
طوی نام او و برستی که باتفاق علمای شیعه رحمهم الله که نعلین آنحضرت پوست میته بود لهذا خدا امر فرموده که بکند حضرت برائت
صاحب الامر علیه السلام فرموده که هرکس این سخن گفت و میگوید افترا بسته و او را بارتبه نبوت [illegible] ندانسته زیرا که خالی از این نیست
که نماز حضرت موسی علی نبینا علیه السلام در آن نعلین جایز بود یا نه اگر نماز جایز بود پوشیدن [illegible] در آن بقعه جایز خواهد بود هر چند
آنمکان مقدس مطهر بود و اگر نماز در آن نعلین جایز بود یا نه اگر نماز جایز بود پوشیدن هم در آن بقعه جایز خواهد بود هر چند
در آنمکان مقدس مطهر بود و اگر نماز در آن جایز نبود پس حضرت موسی علیه السلام حلال و حرام را نمیدانست و جاهل بود بچیزی
که در آن نماز نمیتوان کرد و این قول کفر است گفتم پس تفسیر مطلب الهی را بفرمایید فرمودند که حضرت موسی در وادی مقدس
قرب بعمل و گفت خداوندا من محبت را برای تو خالص گردانیده ام و دل خود را از یاد غیر تو شسته ام و محبت زن و فرزند
در دلش بود و آمده بود که برای اهلش آتش ببرد حق تعالی فرمود محبت اهل را از دل بیرون کن اگر محبت تو از برای ما خالص است آن
و دل تو از خیال دیگران مطهر است و اگر در وادی مقدس محبت ما ثابت قدمی پس نعلین کن یعنی این محبتها است [illegible]
بعد از موعظه این نقل کرده اند که در عالم خواب که شخص با بنعالها بنظر می آید گفتن مثل زن است که کسی که خواب می بیند که
کفشش را دزد برده زنش میمیرد یا از او دور میشود سعد گفت که دیگر پرسیدم از تاویل کهیعص فرمود که این حروف
از اخبار غیبیست که حضرت واجب الوجود بحضرت ذکریا خبر داده و بعد از آن بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله اعلام
فرموده است و بیانش این بوده که حضرت ذکریا علیه السلام از خدای تعالی طلب کرد که اسماء مقدسه آل عبا را تعلیم نماید
که در شداید بآن پناه برد حضرت جبرئیل آمد و اسماء مبارک ایشانرا تعلیم آنحضرت نمود پس چون حضرت ذکریا اسم شریف
حضرت محمد صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین علی را و حضرت فاطمه و حضرت امام حسن صلوات الله علیهم را یاد میکرد غمهای او
برطرف میشد و چون نام مبارک حضرت امام حسین صلوات الله علیه را یاد میکرد گریه بر او مستولی میشد و ضبط خود نمیتوانست
کرد روزی مناجات کرد که خداوندا چرا نام آن چهار بزرگوار را که بر زبان میرانم غمهایم زایل میشود و مسرور میگردم و نام
آن عالیمقدار را که ذکر میکنم غمهایم بهیجان می آید و مرا از گریه طاقت نمی ماند پس خداوند عالم قصه شهادت و مظلو
میت آنجناب را بذکریا علیه السلام وحی فرمود و گفت کهیعص پس کاف اشاره بنام کربلاست و ها هلاک عترت
طاهره است و یا یزید است که کشنده و ظالم ایشان بود و عین عطش و تشنگی ایشانست در آن صحرا و صاد صبر ایشانست
چون ذکریا این قصه دردناک را شنید سه روز از مسجد حرکت نکرد و کسی را نزد خود راه نداد و مشغول گریه و زاری شد
زنان و بیقراری میکرد و مرثیه در باب مصیبت آنحضرت میخواند میگفت الهی آیا دل بهترین خلق را بمصیبت فرزندش
بدرد خواهی آورد و آیا بلا به چنین مصیبتی ایشانرا عزت او راه خواهی داد آیا بعلی و فاطمه جامه این مصیبت را خواهی پوشانید
آیا چنین درد و المی را بمنزل رفعت و جلال ایشان در خواهی آورد و بعد از آن سخنان میگفت که الهی مرا فرزندی کرامت
فرما که در پیری دیده من با او روشن شود و چون چنین فرزندی کرامت فرمایی مرا فریفته محبت او گردان پس چنین کن
که دل من در مصیبت آن فرزند چنان بدرد آید که دل محمد حبیب تو برای فرزندش بدرد خواهد آمد پس حضرت یحیی را

سلام

باو کرامت کرده مانند حضرت امام حسین بشهادت فایز کرده و حضرت یحیی شش ماهه در شکم مادر بود و حمل حضرت امام حسین ع
نیز شش ماهه بود پس عرض کردم که بفرمایید که دلیل چیست بر آنکه امت برای خود امام اختیار نمیتوانند کرد فرمود که امامی
اختیار خواهند کرد که مصلح احوال ایشان باشد یا امامی که مفسد احوال ایشان باشد گفتم امامی که موجب صلاح ایشان باشد
فرمود که چون نمیدانند که باعث صلاح ایشان [illegible] بود و حال آنکه از ضمیر و خبر ندارند گاه باشد که گمان کنند که مصلح است و آخر
مفسد ظاهر شود و از همین علت [illegible] مردم نمیتوانند برای خود امام تعیین نمایند پس فرمود که برای تایید این
مطلب برای تو برهانی بیان نماییم که عقل تو آنرا قبول نماید بگو که پیغمبرانی که خدا بخلق فرستاده و ایشانرا از میان
خلق برگزیده و کتابها بر ایشان فرو فرستاده و ایشانرا مؤید بوحی و عصمت گردانیده و ایشان علمهای هدایت امتند
و اختیار ایشان از اختیار جمیع امت بهتر است حضرت موسی و حضرت عیسی علی نبینا و علیهما السلام از جمله ایشان اند آیا جایز است
با وفور عقل و کمال علم ایشان یک کسی را از میان امت اختیار کنند بگمان به عقل خود و برگزیده ایشان منافق ظاهر
شود و ایشان گمان کنند او مؤمن است گفتم نه فرمود که موسی کلیم الله با کمال عقل و علم و نزول وحی بر او از اعیان
قوم خود و بزرگان لشکر خود هفتاد کس را اختیار کرد که با خود بطور ببرد که همه را در خیر دانست بعلم و معتقد شمرد
و ایشانرا آخر ظاهر شد که منافق بودند چنانچه خدا ایشانرا بیان نموده در قرآن پس برگزیده خدا کسی را اختیار کند بگمان آنکه
اصلح امت است و افسد امت ظاهر گردد پس چه اعتماد بر برگزیده و گفتار [illegible] عوام الناس که خبر از صلاح ضمیر مردم
ندارند و مهاجرین و انصار که بر سرایر مردم اطلاع ندارند پس معلوم است که امام از جانب کسی منصوب شود که عالم بضمایر و
خفیات امور است بعد از آن باعجاز فرمود که ای سعید خصم تو میگفت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله ابوبکر لعین را
برای شفقت بغار برد چونکه میدانست که او خلیفه است مبادا که کشته شود چرا در جواب نگفتی که شما روایت کرده اید
که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که خلافت بعد از من سی سال خواهد بود و این سی سال را بعمر چهار خلیفه قسمت کرده اید پس بگمان
فاسد شما این هر چهار خلیفه بحق اند پس اگر این شفقت باعث بردن بغار میبود بایست که همه را با خود ببرد و بنا بر آنکه تو
میگویی آنحضرت در باب آن سه خلیفه دیگر تقصیر کرده و شفقت بر ایشان ترک کرده و حق ایشان را سبک شمرده و آنکه
آن خصم تو از تو پرسید که اسلام ابوبکر و عمر لعنة الله بطوع بود یا بکراهت چرا نگفتی که طوعا بود از جا برای
طمع دنیا زیرا که ایشان با کفره یهود مخلوط بودند و ایشان از روی علم توریة و کتابهای خود احوال محمد بن عبد الله
صلی الله علیه و آله و سلم را بایشان میگفتند و میگفتند او بر عرب مستولی خواهد شد و پادشاه خواهد شد و پادشاهی او تا قیامت
بحسب النص خواهد بود اما دعوای پیغمبری خواهد کرد و از کفر و عناد میگفتند که پیغمبر نیست اما بدروغ دعوای خواهد
کرد چون حضرت دعوی پیغمبری و رسالت فرمود ایشان از روی گفته یهود بظاهر کلمتین گفتند از برای طمع آنکه شاید
ولایتی و حکومتی حضرت بایشان بدهد و در باطن کافر بودند و چون در آخر مایوس شدند با منافقین بر بالای عقبه
رفتند و دهانهای خود را بستند که کسی ایشانرا نشناسد و دبه‌ها انداختند که شتر حضرت را رم دهند و حضرت را

هلاک کنند پس خدای تعالی جبرئیل علیه السلام را فرستاد و خود را از شر ایشان [illegible] حفظ کرد و ضرری نتوانستند
رسانید و حال ایشان مثل حال طلحه و زبیر بود که با حضرت امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه از روی طمع بظاهر بیعت
کردند که حضرت بهر یک از ایشان ولایتی و حکومتی بدهد چون مأیوس گردیدند بیعت را شکستند و خروج کردند و بجزای عمل
خود در دنیا و آخرت رسیدند سعد گفت که چون سخن تمام شد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام برای نماز برخاستند
و حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه و آله با ایشان برخاستند و من برگشتم احمد بن اسحاق را در راه دیدم که گریان می آید
گفتم چرا دیر آمدی و گریه چیست گفت آن جامه که حضرت فرمود بیاور گم کردم گفتم باکی نیست برو بحضرت عرض کن
پس برفت و خندان برگشت و صلوات بر محمد و آل محمد میفرستاد و گفت همان جامه را دیدم در زیر پای آنحضرت افتاده
بود و بر روی آن نماز میکردند سعد گفت که حمد الهی کردیم و چند روز که در آنجا بودیم هر روز بخدمت حضرت میرفتیم
و حضرت صاحب الامر را نیز ملازمت میکردیم پس چون روز وداع شد من و احمد با دو مرد پیر بخدمت آنحضرت رفتیم احمد
برپا ایستاد و گفت یا ابن رسول الله رفتن نزدیک شده و محنت مفارقت تو بسیار دشوار است از خدای تعالی سؤال
میکنیم که صلوات فرستد بر جدت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و بر پدرت مرتضی و بر مادرت سیدة النساء و بر بهترین جوانان
اهل بهشت بر دو عمویت و بر ائمه طاهرین پدرانت و بر تو و صلوات فرستد بر فرزندت و از خدای تعالی طلب میکنیم که شأن ترا
رفیع گرداند و دشمن ترا منکوب گرداند و این آخر دیدن ما نباشد از جمال تو چون این بگفت حضرت گریست که قطرات گریه از روی
مبارکش فرو ریخت و گفت ای پسر اسحاق در دعا زیاده مطلب که در برگشتن بجوار رحمت الهی خواهی رفت احمد چون
این سخن را شنید بیهوش شد و چون بهوش آمد گفت فدای تو شوم از تو سؤال میکنم بحق خدا و بحرمت جدت که مرا مشرف سازی
بجامه که کفن خود کنم حضرت دست بزیر بساط کردند و سیزده درهم برآوردند و فرمودند که اینرا بگیر و از غیر این زر خرج خود
مکن و کفن که طلبیدی بتو خواهد رسید و مزد نیکوکاران خدا ضایع نمیکند سعد گفت که چون برگشتیم و بسه فرسخی
منزل حلوان رسیدیم احمد تب کرد و بیماری صعبی او را عارض شد که از خود مأیوس شد و چون بحلوان رسیدیم
در کاروانسرا فرود آمدیم احمد شخصی از اهل قم طلبید که در حلوان میبود و بعد از زمانی گفت همه بروید و مرا
تنها بگذارید ما هر یک بجای خود برگشتیم چون نزدیک صبح شد چشم گشودم کافور خادم را دیدم خادم حضرت امام حسن
عسکری علیه السلام که میگوید که خدا شما را اجر نیکو بدهد در مصیبت احمد بن اسحاق و عاقبت این مصیبت را برای
شما خیر گرداند از غسل و کفن احمد فارغ شدیم برخیزید و او را دفن کنید که او از همه شما گرامی تر بود بنزد امام و
پس این را بگفت و از نظر غایب شد پس ما برخاستیم و با گریه و نوحه او را دفن کردیم رحمه الله تعالی
و ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که خدا پیغمبر خود را صد
و بیست مرتبه بمعراج برد و در هر مرتبه تأکید در باب امامت و وصایت حضرت امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه
و ائمه معصومین علیهم السلام زیاده از واجبات دیگر فرموده و کلینی روایت کرده است از حضرت امام موسی
کاظم علیه السلام که پدرم حضرت صادق صلوات الله علیه گفت که نه چنین بود که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام
وصیت نامه خود را نوشته باشد بلکه پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمود و آن حضرت می نوشت و جبرئیل و ملائکه مقربین گواه شدند

فرمود که ای

فرمود که این ابوالحسن چنین بود و لیکن چون نزدیک وفات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله شد نامه نوشته
جبرئیل علیه السلام آورد با امینان خدا از ملائکه و جبرئیل گفت یا محمد صلی الله علیه و آله امر کن که بیرون روند هر که نزد تو
هست بغیر علی ابن ابیطالب علیه السلام که وصیت نامه را باو تسلیم کنیم و بر او گواه شویم که تو دفع وصیت باو نمودی
و او قبول نمود و ضامن ادای آن شد پس هر که در خانه بود بغیر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیرون رود و حضرت فاطمه
علیها السلام میان در و پرده ایستاده بود پس حضرت جبرئیل گفت یا محمد خداوند تو سلامت میرساند و میگوید که این نامه ایست
مشتمل بر آنچه با تو خبر داده بودیم و پیمان از تو گرفته بودیم و بر تو شرط کرده بودیم از وصیت و امامت علی ابن ابی طالب علیه السلام
من گواه ام درین امر بر تو و ملائکه را بر تو گواه گرفته ام و بعنوان محمد کافیم از برای گواهی درین مفاصل حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله بلرزه در آمد فرمود که ای جبرئیل پروردگار من سلامت یعنی سالم است از جمیع عیبها و نقصها و
سلام و سلامتیها همه از اوست و سلامها و تحیتها باو برمیگردد راست میفرماید خداوند من و نیکو فرموده نامه را بده
پس جبرئیل نامه را تسلیم حضرت رسول کرد و فرمود که بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام تسلیم نما چون آن حضرت بحضرت امیر المؤمنین
تسلیم نمود جمیع نامه را حرف بحرف خواند پس حضرت رسول فرمود که یا علی این عهدیست که خدا با من کرده بود و پیمان و
شرطیست که بر من گرفته بود و امانت او بود نزد من تبلیغ رسالت او کردم و ادای امانت نمودم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که من گواهی میدهم برای تو پدرم و مادرم فدای تو باد که رسانیدی رسالتهای خدای خود را و خیرخواهی امت
کردی و آنچه فرمودی راست فرمودی گواهی میدهم برای تو گوش و چشم و گوشت و خون من جبرئیل گفت که من برراستی
گفتار تو گواهی میدهم آنگاه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی وصیت مرا گرفتی و دانستی و ضامن
شدی برای خدا و برای من که وفا کنی بآنچه در این وصیت تو را بآن امر کرده اند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که بلی
پدر و مادرم فدای تو باد بر منست ضمان اینها و بر خداست که مرا اعانت فرماید و توفیق دهد که ادای اینها بکنم حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی میخواهم که بر تو گواهی بگیرم که من از تو پیمان گرفتم که در روز قیامت
برای من گواهی بدهند حضرت امیر المؤمنین فرمود که گواه بگیر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل و میکائیل
با ملائکه مقربین حاضر شده اند ایشان میان من و تو گواهند فرمود که پدر و مادرم فدای تو باد تو ایشان را گواه بگیر و من نیز
ایشان را گواه میگیرم پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله ایشان را گواه گرفت و از جمله چیزها که بامر الهی بر امیر المؤمنین علیه السلام
شرط کرد که این بود که یا علی وفا میکنی بآنچه درین نامه نوشته است از دوستی هر که دوست خدا و رسول و بیزاری و
دشمنی هر که دشمن خدا و رسول است و تبرا نمودن از ایشان و با صبر فرو خوردن خشم و با صبر بر غصب کردن حقت و غصب نمودن
خمس تو و هتک نمودن حرمتت گفت بلی یا رسول الله قبول کردم و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که بحق خدائی که دانه را
شکافته و گیاه رویانیده و خلایق را آفریده که شنیدم که جبرئیل بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله میگفت که بشناسان بعلی که حرمتش
را باطل خواهند کرد و حرمت او حرمت خدا و رسول است و بگو که شهید خواهد شد در راه دین و محاسن مبارکش از خون سرخ شود

سری مبارکش رنگ خواهد شد فرمود که چون سخن جبرئیل را شنیدم مدهوش شدم چنانچه بر روی در افتادم و گفتم بلی قبول
کردم و راضی شدم و صبر خواهم کرد و صبر خواهم نمود بر چنین حرمت من ضایع شود و سنتهای من معطل شود و کتاب دریده
و ضایع شود و کعبه خراب شود و ریشم بخون سرم خضاب شود و صبر خواهم کرد و رضای الهی را طلب خواهم نمود تا بسوی
تو آیم انگاه حضرت رسول حضرت فاطمه و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات الله علیهم را طلبید و ایشان را نیز خبر داد بمثل
آنچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را خبر داده بود از ایشان پیمان گرفت و ایشان مثل فرموده آنحضرت جواب فرمودند پس وصیت
نامه را مهرها کرد از طلای بهشت که آتش بآن نرسیده بود و بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه سپردند راوی میگوید که بحضرت
حضرت امام موسی کاظم علیه السلام عرض نمودم که پدر و مادرم فدای تو باد نمیفرمایی که در آن وصیت نامه چه نوشته بود حضرت
فرمودند که سنتهای خدا و رسول و احکام ایشان بود پرسیدم که آیا که این در وصیت بود که آنها غصب خلافت خواهند کرد
و مخالفت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خواهند نمود فرمود که والله جمیع آنها بود حرف بحرف مگر نشنیده این آیه را
که اِنّا نَحْنُ نُحْیِی الْمَوْتی وَ نَکْتُبُ ما قَدَّمُوا وَ آثارَهُمْ وَ کُلَّ شَیْءٍ اَحْصَیْناهُ فی اِمامٍ مُبینٍ که ترجمه اش بقول
مفسران اینست که بدرستی که ما زنده میکردانیم مردگان را در روز قیامت و جزا می نویسیم آنچه پیش فرستاده اند از عمل
های نیک و بد و نشانهای قدم ایشان را با آنچه از افعال ایشان بعد از ایشان میماند مینویسیم و همه چیز را از نیک و بد شمرده ایم
و بیان کرده ایم در امام مبین بعضی گفته اند امام مبین لوح محفوظ است و بعضی گفته اند نامه اعمال است و در بعضی احادیث
بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه تفسیر شده و ظاهر این حدیث نامه وصیت است انگاه فرمود که والله رسول خدا با حضرت
امیر المؤمنین و فاطمه علیهما السلام گفت آیا فهمیدید آنچه بشما گفتم و قبول کردید ایشان گفتند بلی راضی شدیم و قبول کردیم
و صبر مینمائیم بر آنچه ما را بخشم آورد و موجب آزار ما باشد [illegible] علیه السلام روایت کرده است
که فرمود که خداوند عالمیان به پیغمبر صلی الله علیه و آله نامه فرستاد پیش از وفات او و وحی فرمود که یا محمد این وصیت
را به نجیبان اهلت بده فرمود که کیستند نجیبان ای جبرئیل گفت علی ابن ابی طالب و فرزندانش و بر نامه مهرها
از طلا بود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن کتاب را بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام داد و امر نمود که یک مهر
آنرا بگشاید و آنچه در تحت آن مهر است عمل نماید آنحضرت چنین کرد و آنچه کرد از روی آن نامه الهی بود در هنگام
وفات بحضرت امام حسن علیه السلام تسلیم نمود و آنحضرت یک مهر دیگر برگرفت نوشته بود که خروج کن با جماعتی بسوی
شهادت که ایشان می یابند البته با تو شهید شوند و جان خود را در راه خدا بفروش پس آنحضرت چنین کرد و نامه را بعلی
بن الحسین علیهم السلام داد آنحضرت مهر خود را گشود نوشته بود که سر در پیش افکن و خاموش باش و ملازم خانه خود
باش و متعرض کسی مشو تا مرگ تو را دررسد آنحضرت چنین کرد و نامه را بحضرت امام محمد باقر علیه السلام داد چون مهر را
برداشت نوشته بود که مردم را حدیث بگو و فتوی بده و از غیر خدا اندیشه مکن که هیچکس بتو ضرری نمیتواند رسانید
پس آن نامه را بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه داد آنحضرت در زیر مهر خود یافت که مردم را حدیث و فتوی

بیان فرمای

بیان فرمایند علوم اهل بیت خود بیان کن و تصدیق بر آن شایسته خود را بمردم برسان و از غیر خدا مترس که تو در
حرز و امان خدایی و همچنین هر یک بر یکی تسلیم مینمایند و بمقتضای آن عمل میکنند تا قیام قایم آل محمد محمد مهدی صلوات
الله علیهم اجمعین تنبیه در بیان عصمت امامت بدانکه فرقه ناجیه امامیه را اعتقاد آنست که امام میباید از
اول عمر تا آخر عمر از جمیع گناهان صغیره و کبیره معصوم باشد و اهل سنت چنین میدانند که بهیچ وجه عصمت شرط امامت
باشد حقیقت امامت علمای ایشان برهم میخورد میگویند عصمت در امامت شرط نیست و بر بطلان این معنی دلایل عقلی
و سمعی بسیار است و بر صاحب عقل مستقیم پوشیده نیست که چنین شخص واجب الاطاعت که جمیع امور دین و دنیای
امت باو وابسته است باید که معصوم باشد در علم و عمل و الا فواید مترتبه بر امامت کما ینبغی بظهور نخواهد آمد
و آن شخص نیز محتاج خواهد بود بامامی دیگر چنانچه نزد اهل انصاف ظاهر است و از امامتش خلل بسیار در دین بهم
خواهد رسید زیرا که از فتوای غلطش ممکن است بدعتها منتشر گردد و احکام حقه دین متروک شود و بسیار
که مفاسد عظیم بظهور آید که بهیچ نحو اصلاح پذیر نباشد مثل آنکه خطا کند در تعیین خلیفه بعد از خود بکسی از اینکه لیاقت
امامت نیست و از امور منافی امامت بظهور آید چه اگر امت متعرض او نشوند صورت انهدام دین است و اگر قصد
عزلش کنند منازعه و مشاجره عظیم درمیان امت حادث شود که حق در میان ضایع شود در واقعه کشتن و خروج عایشه
و طلحه و زبیر و معاویه و خوارج لعنهم الله بظهور آمد تا آنکه کار امامت و دنیا بدشمنان خدا و رسول بمعاویه و یزید لعنه الله و امثال
آن ظالمان بی دین قرار گرفت و آن قسم ظلمها بر اهل بیت رسالت و سایر اهل اسلام جاری شد [illegible]
ظاهر است قبح امامت امامی که آنچه مردم را بآن امر کند خود بفعل نیاورد و آنچه از آن نهی کند از او بظهور آید و لهذا
حق تعالی در قرآن مکرر این قسم جماعت را مذمت فرموده ... نفوس مردم از اطاعت چنین متنفر میباشد
و فخر رازی در تفسیر آیه اولو الامر گفته است که این آیه دلالت میکند بر عصمت و عدم جواز خطای اولو الامر
والا لازم آید که هم امر باطاعتشان شده باشد و هم نهی از اطاعت زیرا که اطاعت در محرمات حرام است و همچنین
در تفسیر آیه وَکُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ گفته است که مراد از صادقین معصومین اند و حضرت پروردگار در آیه
تطهیر از عصمتشان خبر داده چنانچه بعد از این بیان خواهد شد و اکثر مفسرین در آیه لا یَنالُ عَهدِی الظالمین
اعتراف کرده اند که دلالت بر عصمت امام دارد زیرا که حضرت عزت تعالی شانه بحضرت ابراهیم علیه السلام وحی فرمود
که اِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ اِماماً یعنی ترا برای مردم امام گردانیدم حضرت ابراهیم درخواست نمود که بعضی از
ذریت من نیز این شرف را کرامت فرما خطاب رسید که عهد امامت و خلافت بظالمان نمیرسد و هر فاسقی
ظالم است بنفس خود چنانچه خدا مکرر فاسقان را بظلم وصف فرموده تنبیه بدانکه احادیث از طرق عامه و
خاصه بحد تواتر رسیده که آیه تطهیر در شان اهل بیت نازل شده که آل عبا باشند و موافق بعضی از احادیث مابقیه

ائمه را خلیل دهد صاحب کشاف که از متعصبین علماء اهل سنت است در قصه مباهله ذکر کرده است که چون حضرت رسول الله
صلعم و آله نصارای نجران را بمباهله خواند ایشان مهلت طلبیدند و چون با یکدیگر خلوت کردند بعاقب که صاحب رای ایشان
بود گفتند چه مصلحت میدانی گفت ای گروه نصاری شما دانستید که محمد فرستاده خدا است و در بیان احوال عیسی حق
را بر شما ظاهر ساخت و والله که هیچ قومی با پیغمبر خود مباهله نکردند که پیر و جوان ایشان هلاک نشوند و اگر مباهله
کنید البته هلاک خواهید شد و اگر بسیار اهتمام در نگاه داشتن دین خود دارید و از مسلمان شدن ابا دارید با او مصالحه
نمایید و برگردید چون صبح شد رسول خدا صلعم و آله حضرت امام حسین را بر گرفت و دست حضرت امام حسن را گرفت و فاطمه
و شاه مردان علی را از پی خود روان ساخت و فرمود که من چون دعا کنم شما آمین بگویید پس اسقف نجران گفت ای
گروه نصاری من روی چند می بینم که خدا باین رویها کوه را از جا میکند با ایشان مباهله مکنید که هلاک میشوید و بر روی
زمین یک نصرانی زنده تا قیامت نخواهد بود ایشان بخدمت حضرت آمدند و گفتند که ما با تو مباهله نمیکنیم تو بر
دین خود باش و ما بر دین خود حضرت فرمود که اگر مباهله نمیکنید مسلمان شوید ابا کردند فرمود که پس با شما جنگ میکنیم
گفتند ما طاقت جنگ عرب نداریم و لیکن با تو صلح میکنیم که با ما جنگ نکنی و بدین ما کار نداری و ما تو را هر سال دو
هزار حله در ماه صفر بدهیم و هزار حله در ماه رجب و سی زره نفیس هر سال بدهیم حضرت باین نحو با ایشان مصالحه کرد
فرمود و گفت که والله هلاکت اهل نجران مشرف شده بود اگر مباهله میکردند همه مسخ میشدند بصورت میمون
و خوک و این صحرا همه بر ایشان آتش میشد و خدا جمیع اهل نجران را هلاک میکرد حتی مرغی که بر روی درختان
بود بر تمام نصاری سال نمیگذشت که همه هلاک میشدند و باز صاحب کشاف از عایشه روایت کرده است که رو
زی حضرت رسول الله صلعم و آله بیرون آمد و عبائی پوشیده بود از موی سیاه پس حضرت امام حسن علیه السلام آمد او را
داخل عبا کرد پس حضرت فاطمه و علی ابن ابی طالب علیهما السلام آمدند همه را داخل عبا کرد بعد از آن حضرت امام حسین
علیه السلام آمد او را داخل کرد پس حضرت این آیه را خواندند که اِنَّمَا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ
وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیْرًا بعد از آن صاحب کشف گفته است که گوید که این جماعت را در مباهله داخل کرد جواب میگویم
که برای آنکه این دلالت بر حقیقت و اعتماد بر راستی او بیشتر میکرد از آنکه دیگران را داخل نماید زیرا که عزیز
ترین خلق را نزد خود و پارهای جگر خود را و محبوب ترین مردم را نزد خود در معرض مباهله و نفرین در آورد و اکتفا
بر خود نکرد به تنهائی چه بسیار است که آدمی خود را بهلاکت میدهد و این قسم اعزه را حفظ میکند و در موطای مالک
که امام اهل سنت است روایت شده است از انس که چون آیه تطهیر نازل شد قریب بشش ماه رسول خدا در هنگام رفتن
بنماز صبح بر در خانه فاطمه میگفت الصلوة یا اهل البیت اِنَّمَا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ
وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیْرًا و در صحیح ابی داود سجستانی نیز بهمین طریق روایت شده انس در صحیح بخاری
از جزو چهارم روایت کرده بغوی که صاحب کشاف روایت کرده و در صحیح مسلم و در صحیح ابی داود و در
جمع بین الصحیحین حمیدی هم باین مضمون از عایشه مرویست و در صحیح مسلم در جزو چهارم در باب فضایل

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از سعد وقاص چنین روایت کرده و ابو داود در صحیح خود از ام سلمه
روایت کرده است که چون آیه مباهله نازل شد خواند رسول خدا صلعم و آله حضرت علی ابن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین
را صلوات الله علیهم اجمعین گفت خداوندا اینها اهل بیت منند و در محل دیگر نیز همین مضمون روایت کرده ابو
داود در صحیح خود از ام سلمه روایت کرده است که گفت آیه تطهیر در خانه نازل شد و در آن خانه حضرت رسول بود
و حضرت علی ابن ابی طالب و حضرت فاطمه و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام و من بر در خانه نشسته بودم پس حضرت
رسول الله صلعم و آله بر ایشان گلیم پوشانیده بود و گفت خداوندا اینها اهل بیت منند از ایشان دور گردان و برطرف کن
رجس و گناه را و پاکیزه گردان ایشانرا از بدیها پاکیزه کردنی من گفتم یا رسول الله من از اهل بیت نیستم فرمود
که تو از زنان منی و عاقبت تو بخیر است و این مضمون و قریب باین مضمون در اکثر کتب ایشان مرویست بطرق
متعدده و تعداد انها موجب تطویل است و دلالت این آیه بر عصمت ایشان بسی ظاهر است چه عامه محققین مفسرین
رجس را بگناه درین آیه تفسیر کرده اند و تطهیر ظاهر است که مراد از آن پاک گردانیدن از بدیها و عیبها و قبایح است
و از سیاق آیه و احادیث مذکوره ظاهر است که مراد جمیع بدیها است و اراده که در آیه وارد شده اراده حتمی میباید باشد
زیرا که اراده تکلیفی بر ایشان اختصاصی ندارد و اراده حتمی الهی تخلف نمیکند پس عصمت ایشان ثابت است و هرگاه عصمت
ثابت شد دروغ بر ایشان روا نیست و اینه ثابت شده است که ایشان دعوای امامت کرده اند پس دعوای ایشان بر حق باشد و
تفصیل این سخنان در این مقام گنجایش ندارد [illegible] در بیان فضیلت محبت اهل بیت علیهم السلام است

وانسر
مردن در قبر و
مبعوث شدن و
که نامها بدست
و چپ آید و

ابن بابویه رحمة الله بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر از آبای کرام او علیهم السلام روایت کرده است که رسول الله صلعم
فرمود که محبت من و اهل بیت من نفع میکند در هفت موطن که اهوال آنها عظیم است در هنگام حساب و نزد میزان که اعمال
خلایق را سنجند و نزد صراط و روایت کرده است از حارث همدانی که روزی بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رفتم
پرسید که چه چیز ترا باینجا آورده گفتم محبت تو یا امیر المؤمنین فرمود که ای حارث تو مرا دوست میداری گفتم بلی والله ای
امیر المؤمنین فرمود که وقتی که جانت بگلو رسد مرا خواهی دید چنانکه میخواهی و چون به بینی که دشمنان خود را از حوض
کوثر دور میکنم خوشحال خواهی شد و چون به بینی که بر صراط میگذرم و علم حمد بدست منست و پیش حضرت امام محمد باقر علیه السلام
که حضرت رسالت پناه صلعم و آله میروم چنان مرا خواهی دید که مشعوف گردی و از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام که حضرت رسالت پناه صلعم و آله فرمود که یا علی محبت تو در دل هر کس که قرار گیرد اگر یک قدم او از صراط
بلغزد قدم دیگر ثابت میماند تا خدا او را بسبب محبت تو داخل بهشت کند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که محبت ما
اهل بیت گناهان را میریزد و باسانید معتبره از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که حضرت رسول الله صلعم و آله فرمود که
چهار کس اند که من در روز قیامت شفاعت ایشان خواهم کرد اگر با گناه اهل زمین آمده باشند اول کسی را که اعانت اهل بیت من کند

در این کلام که مضطر شده باشند و [illegible] کسی که بدل و زبان ایشان را دوست دارد و کسی که بدست دفع ضرر ایشان
کند [illegible] کسی که بد دشمنان اهل بیت من دشمن باشد و از ایشان تبرا کند و [illegible] از آنحضرت منقولست که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که هر که ما اهل بیت را دوست دارد خدا او را در روز قیامت ایمن مبعوث گرداند که هیچ خوف
نداشته باشد و در کتاب بصائر الدرجات از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود که یا علی امت مرا تمام در عالم ارواح بمن نمودند و کوچک و بزرگ ایشان را دیدم و بتو و شیعیان تو گذشتم و از
برای شما استغفار کردم حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که یا رسول الله دیگر از فضایل از شیعه بفرما فرمود
که یا علی تو و شیعیان تو از قبرها بیرون آمده خواهید آمد و رویهای شما مانند ماه شب چهارده خواهد بود و جمیع شدتها
و غمها از شما برطرف خواهد شد و در سایه عرش الهی خواهید بود و مردم خواهند ترسید و شما نخواهید ترسید و مردم
اندوهناک خواهند بود و شما مسرور خواهید بود و برای شما خوان نعمتهای الهی می آورند و مردم مشغول حساب خواهند
بود و باسانید معتبره از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقولست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود یا علی
هر که ترا دوست دارد با پیغمبران خواهد بود در درجه ایشان در روز قیامت و کسی که بمیرد و دشمن تو باشد اگر خواهد یهودی
بمیرد و اگر خواهد نصرانی بمیرد و فرمود که اول چیزی که در روز قیامت از مردم سوال خواهند کرد محبت ما اهل بیت
خواهد بود و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که والله که آسمان هفت صف از ملائکه
هستند که اگر جمیع اهل زمین جمع شوند عدد یک صف از ایشان را احصا نمیتوانند کرد و ایشان خدا را بولایت ما
عبادت میکنند [illegible] از میثم تمار که از اصحاب اسرار حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه است روایت کرده که شبی در خدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام بودم فرمود که نیست بنده که اول او را
بایمان امتحان کرده باشد مگر اینکه چون صبح میکند دشمنی ما را در دل خود می یابد چون صبح میکنیم شاد میشویم بمحبت
دوستان خود و میدانیم دشمنی دشمنان خود را و چون دوست ما صبح میکند منتظر رحمتهای الهی است و دشمن ما که صبح
میکند بر کنار جهنم ایستاده است که همین که بمیرد داخل جهنم شود و بدرستی که درهای رحمت برای دوستان ما
باز است گوارا باد ایشان را رحمتهای الهی و وای بر حال دشمنان ما و دوست ما نیست کسی که دشمن ما را دوست دارد
و دوستی ما و دشمنی ما در یکجا جمع نمیشود و کسی که ما را دوست دارد باید که دوستی را برای ما خالص کند چنانچه طلا
را آتش خالص میکند ما ایم نجیبان و برگزیده های خدا و فرزندان ما فرزندان پیغمبرانند و منم وصی اوصیا منم
حزب و یاور خدا و رسول و آنانکه با ما محاربه میکنند گروه شیطانند پس کسی که خواهد حال خود را بداند در محبت ما باید
دل خود را امتحان نماید اگر محبت دشمن ما در دل خود یابد بداند که خدا و جبرئیل و میکائیل دشمن او یند و خدا دشمن کافرانست

و روایت کرده از ابی عبدالله جدلی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت که میخواهی ترا خبر دهم بحسنه که هر که او را
داشته باشد در روز قیامت او را هیچ ترسی نباشد و خبر دهم بگناهی که هر که او را داشته باشد او را برو با آتش بیندازند گفتم
بلی یا علی فدایت شوم فرمود که آن حسنه محبت ماست و آن گناه دشمنی ماست و از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت
کرده که روزی در مسجد در خدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آمد
حضرت رسول سنگریزه در دست مبارک خود داشت بدست آنحضرت داد آن سنگریزه بسخن آمد و گفت لا اله الا الله
محمد رسول الله راضی شدم به پروردگاری خدا و به پیغمبری محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و بولایت علی ابن ابی طالب علیه السلام
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که هر که از شما صبح کند و بخدا و رسول و ولایت علی ابن ابی طالب علیه السلام راضی باشد او از خوف
عقاب خدا ایمن باشد و ابن بابویه بسند [illegible] بسیار از حضرت امام رضا صلوات الله علیه روایت کرده که او روایت کرده
از پدران بزرگوار خود تا حضرت رسول خدا علیهم السلام از جبرئیل از میکائیل از لوح از قلم از خداوند عالمیان که فرموده که ولایت
علی ابن ابی طالب علیه السلام حصن و قلعه منست هر که داخل آن حصن شود از عذاب من ایمن است و باسانید بسیار در
کتب شیعه و سنی از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقولست که اگر مردمان بر ولایت علی ابن ابی طالب علیه السلام مجتمع
میشدند خداوند تعالی جهنم را خلق نمیکرد [illegible] از انس بن مالک که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
که خداوند عالمیان در روز قیامت جمعی از امت مرا محشور خواهد کرد که روهای ایشان از نور باشد و بر کرسیهای نور خواهند نشست
و جامهای از نور خواهند پوشید و در سایه عرش الهی خواهند بود مانند پیغمبران و پیغمبر نیستند و بمنزله شهدا اند و هم
شهید نخواهند بود و بعد از آن دست بر سر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشت و فرمود که این شیعیان
حسنی خواهند بود [illegible] بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام از آبای طاهرین صلوات ا
روایت کرده است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که چون در روز قیامت خدا
عز و جل از حساب خلایق فارغ شود کلیدهای بهشت و دوزخ را بمن تسلیم نماید و من بتو تسلیم کنم و گویم هر که را خواهی
بجهنم فرست و هر که را خواهی به بهشت داخل کن و ابن بابویه رحمه الله بسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه
روایت کرده است که چون قیامت قایم شود منبری بگذارند که جمیع خلایق ببینند و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
بر آن منبر بر آید و ملکی بر دست راست او و یکی بر دست چپ بایستند و ملک طرف راست ندا کند که ای گروه خلایق
این علی ابن ابی طالب است هر که را میخواهد داخل بهشت میکند و ملک دست چپ ندا کند که ای گروه خلایق این علی ابن
ابی طالب است هر که را میخواهد داخل جهنم میکند و از عبدالله بن عمر روایت کرده است از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که چون قیامت شود بیایی تو بر اسپی از نور سوار و بر سرت تاجی از نور باشد که روشنی
آن دیده ها خیره کرده اند پس ندا از جانب رب العزت برسد که کجاست خلیفه محمد رسول الله تو گویی اینک منم پس

تا الله لیسم

خدا فرماید تو را که یا علی دوستان خود را داخل بهشت کن و دشمنان خود را داخل جهنم کن تویی قسمت کننده بهشت
و دوزخ [illegible] منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که روزی با حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله نزدیک کعبه نشسته بودیم مردی پیری پیدا شد از پیری خم شده و ابروهایش بر چشمهایش
افتاده و عصایی در دست و کلاهی سرخ در سر و پیراهن مویی پوشیده نزدیک حضرت آمد و گفت یا رسول الله دعا کن
که خدا تعالی مرا بیامرزد حضرت فرمود که امید تو روا نیست و عمل تو فایده ندارد و چون پشت کرد حضرت فرمود که
ای ابوالحسن شناختی این پیر را گفتم نه فرمود که شیطان لعین بود حضرت امیر المؤمنین فرمود که از پی او دویدم
و او را گرفتم و بر زمین زدم و دست بر گلویش فشردم گفت دست از من بردار ای ابوالحسن که مرا تا قیامت
مهلت داده اند والله یا علی من تو را دوست میدارم و هر که دشمن تست با پدر او شریک شده ام در وطی مادرش
و او حرامزاده است پس بخندیدم و او را رها کردم منقولست از سلمان رحمة الله علیه که روزی شیطان
لعین بگذشت به جماعتی که مذمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه میکردند نزد ایشان بایستاد و پرسیدند
که کیستی گفت ابو مره ام گفتند شنیدی هر چه ما میگفتیم گفت بد احال شما که ناسزا بمولای خود علی ابن ابی طالب
میگفتید ایشان گفتند که چه دانستی که او مولا و امام ماست گفت از گفته پیغمبر شما که گفت که هر که من مولای ویم
علی ابن ابوطالب مولای اوست خدایا دوست دار هر که علی را دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد و یاری
کن هر که او را یاری کند و فرو گذار هر که او را فرو گذارد هر که او را یاری نکند ایشان گفتند که تو از شیعیان اویی گفت نه
و لیکن او را دوست میدارم و هر که دشمن اوست در مال و فرزندانش شریک میشوم گفتند ای ابو مره در حق علی
چیزی میدانی گفت بشنوید از من ای گروه ناکثان و قاسطان و مارقان که بجان او را انکنده اید و بظلم یاد فرو هج
کرده اید و از دین بدر رفته اید بدرستیکه من عبادت خدای کردم در میان جان دوازده هزار سال و چون خدای اجنه را هلاک
کرد تنهایی خود بنزد او شکایت کردم مرا بآسمان اول عروج فرمود دوازده هزار سال در میان ملائکه عبادت کردم روزی
مشغول تسبیح و تقدیس بودم نوری شعشعانی بسیار روشن بر ما گذشت ملائکه بسجده افتادند گفتند سبوح
قدوس این نور ملک مقربیست یا نور پیغمبر مرسل ندا از جانب رب العزة رسید که این نور طینت علی بن ابیطالب است
و منقولست از ابوهریره که شخصی بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت فلان شخص بکشتی با مایه کثیر
بچین رفت دزد و برگشت و مایه بسیار آورده است و حسود دوستان و خویشان شده است حضرت فرمود که
مال دنیا هر چند زیاده میگردد بلا و محنت آن صاحب مال بیشتر میشود آرزوی حال صاحبان اموال مکنید مگر کسی
که در راه خدا صرف نماید بعد از آن فرمود که میخواهید شما را خبر دهم بکسی که مایه اش از آن سوداگر کمتر بوده و زود تر
برگشته و فایده و غنیمت بیشتر بهمرسانیده و آنچه بهمرسانیده در خزینه های عرش الهی برای او ذخیره کرده اند صاحب

مولای

زمین

کنند بفرمایا

گفتند بلی ما یا رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که نظر کنید باین شخص که می آید دیدم ژنده پوشی از انصار می آید فرمود
که امروز ثواب از این مرد بالا برده اند که اگر بر جمیع اهل آسمان و زمین آن ثواب را قسمت کنند حصه کمتر آن خواهد
بود که گناهش آمرزیده شود و بهشت او را واجب شود صحابه ~~...~~ از او پرسیدند که امروز چه کار کرده بشارت
باو تر اکرامت الهی آن شخص گفت که کاری بغیر این نکرده ام که برای حاجت از خانه بیرون آمدم چون دیر شده
بود گمان کردم که آن کار فوت شده است با خود گفتم که بعوض این حاجت بروم و نظر با جمال با کمال
مبارک حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام میکنم چون از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بودم که
نظر بر روی مبارک علی ابن ابی طالب عبادتست حضرت فرمود که بلی والله عبادتست و چه عبادت ای
عبدالله میرفتی که دیناری برای روزی عیال خود تحصیل نمایی و از تو فوت شد و بعوض آن نظر بر روی
علی کردی از روی محبت و فضیلت او را میدانستی و این عمل از برای تو بهتر است از اینکه تمام دنیا
برای تو طلای سرخ شود و در راه خدا بدهی و شفاعت خواهی کرد بعدد هر نفسی که در ان راه کشیده
در حق هزار کس که همه بشفاعت تو از آتش جهنم خلاص خواهند شد [illegible] و در بیان آنکه صحت
عبادت مشروطست باعتقاد بامامت ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم و بدون آن عبادت ثمره نمیدهد بلکه باعث
عقاب و عذابست و این معنی اعتقاد اجماع علمای شیعه است و احادیث درین باب متواتر است چنانچه از [illegible]
[illegible] از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون بنده را در مقام حساب نزد
خداوند عالمیان میدارند اول چیزی که از او سوال میکنند از نماز و روزه و زکوة و حج و ولایت ما اهل بیت است
بعد اگر اقرار بولایت کرده و بران مرده نماز و روزه و زکوة و حجش را قبول میکنند و اگر اقرار بولایت ما نکرده
هیچ عملی از اعمال او قبول نمیکنند [illegible] روایت کرده است که جبرئیل علیه السلام بر حضرت رسول
صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت خداوند عالم سلام میرساند که من آسمانهای هفتگانه و آنچه بر روی آنهاست خلق کرده ام
و هیچ عملی بهتر از میان رکن و مقام حضرت ابراهیم خلق نکرده ام اگر بنده مرا در آنجا عبادت کند از آن روزی که آسمانها
و زمینها را خلق کرده ام تا انقراض عالم و اقرار بولایت حضرت علی ابن ابی طالب نداشته باشد او را سرنگون در جهنم اندازم
و در حدیث دیگر وارد شده که حضرت حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله که یا محمد صلی الله علیه و آله اگر
بنده مرا عبادت کند تا از هم بپاشد و مانند مشک پوسیده شود و منکر ولایت اهل بیت باشد او را در بهشت جا ندهم و بسایه
عرش خود در نیاورم [illegible] از حضرت علی ابن الحسین سید الساجدین زین العابدین علیهم السلام
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که بحق خداوندی که جان محمد در دست قدرت او است که اگر بنده در روز قیامت
با عمل هفتاد پیغمبر بیاید بحضرت پروردگار از او قبول نکنند تا ولایت ما اهل بیت مرا نداشته باشد و از ابو حمزه ثمالی

منقولست که حضرت علی ابن الحسین علیه السلام پرسید از مردی که کدام بقعه از جاهای زمین بهتر گفتم خدا و رسول
و فرزند ایشان رسول صلوات الله علیهم بهتر میدانند فرمود که بهترین بقعهای زمین میانه رکن حجر و مقام حضرت ابراهیم است
و اگر کسی بقدر آنچه نوح در میان قوم خود ماند هزار کم پنجاه سال عمر کند و در آن موضع عبادت کند که روزها را بروزه
و شبها را بعبادت بگذارد و خدای تعالی را بدون ولایت ملاقات کند آن عبادت هیچ فایده نبخشد او را و این حدیث
از طرق شیعه و سنی متواترست که هر که بمیرد و امام خود را نشناسد بمرگ کافر مرده است [illegible] در بیان بعضی
از صفات و علامات امام و شرایط امامت باید دانست که چون احکام دین و دنیای امت متوجه بحکم امامست باید که عالم
باشد باحکام دین و واقف باشد بر خصوصیات آیات فرق از محکم و متشابه و مجمل و مفصل و ناسخ و منسوخ و عام
و خاص و هم چنین بر اخبار نبوی و بالجمله باید عالم بجمیع علوم باشد و باید کمال رای و شجاعت داشته باشد تا از عهده
مجاهده با اعدای دین بر تواند آمد و باید که اعلم امت باشد زیرا که تقدیم مفضول بر فاضل و تقدیم متعلم بر معلم و تفضیل
جاهل بر دانا قبیح است چنانکه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید میفرماید که أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ
مَنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ یعنی آیا کسی که هدایت میکند مردم را بسوی حق سزاوارترست باینکه او را
متابعت کنند یا آنکسی که هدایت نمی یابد مگر وقتی که او را هدایت کنند و دیگران او را راه بنمایند و چگونه چنین
باشد و حال آنکه علم سرمایه فضیلت و کمالست و لهذا حق تعالی بیان افضلیت حضرت آدم را بر ملائکه بعلم
فرمود و باین سبب او را مسجود ملائکه گردانید و هم چنین طالوت را از حیثیت زیادتی در علم و قوت بدن از قوم
خود برگزید چنانچه ظاهرست از آیه که إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ و ایضاً در جای
تقدیم رتبه علما فرموده است که يَسْتَوِي الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ که آیا مساویند آنجماعتی که عالم نیستند و اگر کسی
اندک تأمل نماید میداند که امام در جمیع صفات و کمالات میباید که افضل امت باشد چه غرض اصلی از وضع شرایع دینی
و تکالیف تکمیل افراد انسانیست و نجات ایشان از نقایض و فایض گردانیدن بسعادت و کمالات و چون امامت
بنیابت پیغمبر متممه طریقه او کمالست باید مثل نبی در جمیع کمالات علمی و عملی در پیش باشد تا این فایده مترتب شود
باتفاق ائمه ما صلوات الله علیهم در کمالات بر جمیع اهل عصر خود زیادتی داشته اند و ابن بابویه رحمه الله بسند
قوی از حضرت علی ابن موسی الرضا علیه التحیه و الثنا روایت کرده که امام را چند علامتست داناترین مردم است
و از جمیع اهل عصر خود پرهیزکارترست و در شجاعت و سخاوت از همه در پیش است و عبادتش از همه بیشترست
و ختنه کرده متولد میشود و در هنگام ولادت خون کثافت با او نمی آید و از عقب سر میبیند آنچه از پیش رو
میبیند و او را سایه نمی باشد و چون متولد میشود دست بر زمین میگذارد و آواز بشهادتین بلند میکند و محتلم
نمیشود و دیده اش بخواب نمیرود و از آنچه واقع میشود در خواب مطلع میشود و ملک با او سخن میگوید و

ذره خدمت

در حضرت رسول الله صلعم و آله بر قامت مبارکش درست می آید و بر کسی بول و غایطش را کسی ندیده زیرا که
خدای تعالی زمین را موکل ساخته که فرو برد که کسی نه بیند و بدن او از مشک خوشبوی تر می باشد و اولی است بمردم
از جان ایشان یعنی میباید که جان خود را فدای جان او کنند و بر مردم مهربان تر است از پدر و مادر ایشان و متواضع
و فروتنی او از بهر خدا از همه بیشتر است و آنچه از امور که مردم را امر فرماید خود زیاده از دیگران اجتناب
میکند و دعای او مستجاب میباشد و ذو الفقار نزد اوست و صحیفه هست که نامهای شیعیان که تا
قیامت بهم خواهند رسید در ان صحیفه هست و صحیفه دیگر هست که نامهای شیعیان ایشان که تا بقیامت بهم
خواهند رسید در ان نوشته است و جامعه نزد او هست و آن نامه ایست که طولش هفتاد ذرعست که جمیع آنچه
بنی آدم بآن محتاجند از احکام آلهی در ان هست و جفر اکبر و اصغر را دارد که یکی از پوست بز است و دیگری
از پوست گوسفند و در ان ها جمیع علوم هست حتی ارش خدشه که کسی در بدن کسی بکند و حتی یک تازیانه
و نیم تازیانه و ثلث تازیانه و مصحف فاطمه نزد او هست و بسند معتبر روایت از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
که امام را ده علامتست متولد میشود پاکیزه و ختنه کرده و چون بزمین می آید کف را بر زمین میگذارد و آواز
بشهادتین بلند میکند و محتلم نمیشود و دلش بخواب نمیرود و خمیازه و کشاکش نمیکند و از عقب می بیند چنانچه از
پیش میبیند و مدفوع او از مشک خوشبوتر است و زمین موکلست که بپوشاند و فرو برد آنرا و چون زره حضرت رسول
صلعم و آله را می پوشد موافق قامتش میباشد و اگر دیگری می پوشد خواه بلند باشد خواه کوتاه یکشبر از او بلندتر
میباشد و پیوسته ملک با او سخن میگوید تا از دنیا برود و حمیری در کتاب قرب الاسناد بسند قوی از ابو بصیر
روایت کرده است که روزی بخدمت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام رفتم و گفتم فدای تو شوم امام را بچه چیز
میتوان شناخت فرمود که بچند خصلت اما اول آنکه پدر او در مردم را با مامت او خبر دهد و نصب کند او را برای امامت که
حجت بر قوم تمام شود چنانچه حضرت پیغمبر صلعم و آله حضرت امیر المؤمنین را علیه السلام منصوب کرد دیگر آنکه از هر چه پرسند
عاجز نشود و جواب بگوید و اگر نه پرسند خود بیان کند و مردم را خبر کند بآنچه در آینده واقع شود و بهمه زبانها با مردم
حرف گوید بعد از ان فرمود که بنشینی تا بتو علامتی از امامت خود بنمایم که خاطرت مطمئن گردد در اینحال مردی خراسانی
در آمد و بعربی از انحضرت سوال کرد حضرت بفارسی جوابش فرمود خراسانی گفت من بزبان خود سخن نگفتم بگمان آنکه
نمیدانند حضرت فرمود که سبحان الله اگر من ترا بزبان تو جواب نتوانم گفت پس بر تو چه زیادتی خواهم داشت پس بمن
گفت این ابو محمد امام بر او مخفی نیست زبان هیچیک از مردم و سخن مرغان و حیوانات و هر ذی روحی را میداند
و باین علامتها امام را میتوان شناخت پس اگر اینها را در او نیابی امام نیست و از ابن ابا بصیر منقولست
که از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم که بچه چیز امام را میتوان شناخت پس آنحضرت فرمود که بچند علامت اینکه

بزرگتری فرزندان بنده و فضل و علم داشته باشد و هر که بمدینه آید و بپرسد که بزرگتر که را وصی کرد گویند او را فرمود
که صلاح هست امامت در انجاست چنانچه تابوت بنی اسرائیل در هر خانه که بود پیغمبری در انجا بود [illegible] از
عبدالله ابان که عرض کردم بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام که از برای من و اهل بیت من دعا کن فرمود که مگر نمیکنم
والله که هر شب اعمال شما ها هر روز و هر شب بر من عرض میشود راوی میگوید که این بر من بسیار عظیم نمود فرمود که
والله مگر نخوانده این آیه را که بگو ای محمد که بکنید آنچه میکنید که عنقریب خدا و رسول و مؤمنان عمل شما را می بینند
والله که مؤمنان علی ابن ابی طالب و ائمه از فرزندان او علیهم السلام [illegible] از ابو بصیر روایت کرده است که روزی بخدمت
حضرت صادق علیه السلام رفتم فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام هزار باب از علم تعلیم
فرمود که از هر بابی هزار باب گشوده گفتم اینست والله علم پس ساعتی سر در پیش افکند و فرمود که این علمی
عظیم است اما کمین نیست ای ابو محمد جامعه نزد ماست گفتم فدای تو شوم جامعه کدام است فرمود که نامه ایست
که طولش هفتاد ذرع است بذراع رسول الله صلی الله علیه و آله و آنحضرت فرموده و حضرت امیر المؤمنین بدست مبارک
خود نوشته و دران هر حلال و حرام و هر چه هست که امت باو احتیاج دارند هست که حتی ارش خراشیدن بر بدن
دست بر من گذاشت و فرمود که رخصت میدهی گفتم من بنده و غلام تو ام آنچه خواهی بکن پس بدن مرا فشرد و فرمود که
حتی ارش این درانجاست گفتم والله علم اینست فرمود که همین نیست بعد از ساعتی فرمود جفر نزد ماست و مردم
چه میدانند که جفر چیست گفتم که جفر کدام است فرمود که ظرفیست از پوست که علم جمیع پیغمبران و اوصیای ایشان و علم
جمیع علمای گذشته دران هست گفتم والله که اینست علم فرمود که همین نیست بعد از ساعتی فرمود که نزد ماست
مصحف حضرت فاطمه و مردم چه میدانند که چه چیز است مصحف حضرت فاطمه علیها السلام گفتم بیان فرمایید فرمودند که مصحفی است
سه برابر قرآن که در کیفیتی شما دارید و یک حرف از قرآن شما دران نیست گفتم والله که این علم است فرمود همین نیست بعد از
زمانی فرمود که علم گذشته و آینده تا روز قیامت نزد ماست گفتم فدای تو گردم اینست علم فرمود که همین نیست
~~بعد از زمانی فرمود که علم گذشته~~ پس گفتم دیگر چه چیز است فرمود که عمده علم آنست که روز بروز و ساعت بساعت
حادث میشود تا روز قیامت [illegible] ندر دیگر از حضرت صادق علیه السلام زنادقه در سال صد و بیست و هشت ظاهر
خواهند شد در مصحف حضرت فاطمه علیها السلام چنین دیدم پرسیدم که مصحف فاطمه کدام است فرمود که چون حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت فرمود حضرت فاطمه علیها السلام را اندوهی رو نمود که خدا داند قدر آنرا انگاه حضرت
واجب الوجود ملکی فرستاد که تسلی آنحضرت بفرماید و قصه برای آنحضرت بخواند پس ملک میگفت و حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام مینوشت تا آنکه کتابی جمع شد پس فرمود که دران کتاب چیزی از حلال و حرام نیست علوم آینده
است تا روز قیامت [illegible] روایت کرده است از ابی یحیی صنعانی که حضرت صادق علیه السلام

فرمود که مارا

فرمود که ما را در شبهای جمعه شأن عظیم هست گفتم فدای تو گردم چه شأن است فرمود که رخصت میفرمایند روح
پیغمبران و اوصیای گذشته را و روح امام ما را که در میان شما است که عروج نمایند با آسمان تا بعرش میرسند
ایشان پس هفت مرتبه طواف عرش عظیم میکنند و نزد هر قایمه از قایمهای عرش دو رکعت نماز میگذارند پس
بیدنهای خود بر میگردند پس میشوند انبیا و اوصیا مسرور و خوشحال و با علوم بسیار بر علوم امامی شما می
افزاید در حدیث معتبر دیگر است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که اگر من در میان حضرت موسی کلیم و حضرت خضر
صلوات الله علیهم میبودم ایشانرا خبر میدادم که از ایشان داناترم و علمی خبر با ایشان میگفتم که ایشان خبر نداشتند
زیرا که ایشان علم گذشته را میدانستند و علم آینده را نمیدانستند و ما میدانیم علم گذشته و آینده را تا روز قیامت
و از حضرت پیغمبر بما میراث رسیده دیگر فرمود که خدا از آن کریم تر است که بر بنده که از خود اطاعت
بنده واجب کرده باشد خبرهای آسمانی از او باز دارد بلکه هر صبح و شام خبرهای آسمانی بما میرسد
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت جبرئیل دو انار از بهشت حضرت رسالت پناه صلعم و آله سلم آورد
حضرت یکی را تمام تناول فرمودند و یکی را دو نیم کردند و نصفی خود تناول فرمودند و نصفی را بحضرت علی ابو طالب علیهم
دادند پس فرمود که ای برادر دانستی که این دو انار چه بود انار اول پیغمبری بود ترا در آن بهره نیست و انار دویم
علم بود و تو در انار شریک هستی در علم راوی گوید که چگونه آنحضرت شریک بود در علم فرمود که خدا تعلیم هیچ علم
حضرت پیغمبر نفرمود مگر آنکه او را امر فرمود که بعلی ابن ابیطالب علیه السلام یاد دهد و این علم بما منتهی گردیده است
از ابو بصیر که از حضرت صادق علیه السلام سوال کردم از روح که خدا میفرماید که یسئلونک عن الروح
قل الروح من امر ربی فرمود که روح خلقیست عظیم تر از جبرئیل و میکائیل و با هیچ یک از پیغمبران گذشته نبوده است
بغیر از حضرت رسالت پناه صلعم و آله که با او بوده با ائمه میباشد و خبر با ایشان میگوید و تسدید ایشان مینماید و در
بعضی روایات وارد شده است که چون حضرت موسی و خضر علیهم السلام بر کنار دریا میخواستند از یکدیگر جدا شوند
مرغی پیدا شد و قطره از آب برداشت بجانب مشرق و قطره دیگر بجانب مغرب انداخت و یک قطره بجانب
آسمان انداخت و یکی بسوی زمین و قطره پنجم را بدریا افکند هر دو حیران ماندند و در این حال صیادی در میان
دریا پیدا شد و گفت در امر مرغ تفکر مینماید شما دو پیغمبر تاویل کار او را نمیدانید و من که مردی صیادی ام میدانم
گفتند ما نمیدانیم مگر چیزی را که خدا تعلیم ما نماید صیاد گفت این مرغیست در دریا میباشد و مسلم نام دارد و این کار
او اشاره باین بود که پیغمبری در آخر الزمان خواهد آمد که علم اهل مشرق و اهل آسمان و زمین نزد علم او مثل این قطره
نزد این دریا و پسر عم و وصی او وارث علم خواهد بود آن صیاد غایب شد دانستند که ملکی بود از جانب
خدا از برای تنبیه ایشان از عبد الاعلی روایت کرده که حضرت جعفر بن محمد علیهم السلام فرمود که کتاب
الهی را من میدانم از اول تا آخر چنانچه گویا همه در کف منست و در قرآنست خبر آسمان و خبر زمین و
خبرهای گذشته و خبرهای آینده چنانچه فرموده که فیه تبیان کل شیء بسند معتبر از حضرت صادق علیه

روایت کرده است که حضرت حق سبحانه وتعالی بحضرت عیسی علیه السلام دو اسم اعظم تعلیم نمود که آن آثارها از آن
بظهور می آمد و حضرت موسی علیه السلام چهار اسم داشت و نوح علیه السلام یازده اسم داشت و آدم علیه السلام
بیست و پنج اسم داشت و حضرت پروردگار جمیع آنها را تعلیم پیغمبر آخر الزمان فرمود و بدرستی که اسماء اعظم الهی هفتاد
و سه اسم است هفتاد و دو اسم را بآنحضرت فرمودند و یک اسم را به هیچکس تعلیم نکرد و از حضرت امام علی نقی علیه السلام
منقولست که خدا را هفتاد و سه اسم اعظم است یک اسم از آنها را آصف میدانست که تخت بلقیس را در یک چشم
زدن نزد سلیمان علیه السلام حاضر ساخت و ما هفتاد و دو اسم را میدانیم و یک اسم مخصوص خداست
و بسند موثق از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که عصای حضرت موسی از حضرت
آدم علیه السلام بود و بحضرت شعیب رسید و از حضرت شعیب بحضرت موسی علیهم السلام منتقل شد و آن عصا نزد ما
است و در این زودی او را دیدم و هنوز سبز است بهیئت آنروز که از درخت جدا کرده اند و چون با او سخن
میگویی جواب میگوید و از برای قایم ما مهیا است که چون خروج کند آنچه حضرت موسی بآن میکرد آنحضرت بآن
خواهد کرد و چون او را امر کنند هر چیز را ببلعد و شعبه میگردد که یک کامش در زمین است و یکی در سقف بقدر
چهل ذراع و چیزها را بزبان خود میبلعد و بسند دیگر حضرت صادق علیه السلام فرمود که الواح موسی علیه السلام و عصای او نزد
ماست و مائیم وارث پیغمبران و بسند دیگر حضرت باقر علیه السلام فرمود که چون قایم آل محمد علیهم السلام از مکه ظاهر شود
و اراده کوفه نماید منادی ندا کند که کسی با خود توشه و آب بر ندارد و سنگ موسی را بر دارند که بار یک شتر است
و در هر منزل که فرود آیند چشمه از آن جاری شود که هر که گرسنه بود از آن بخورد سیر شود و هر تشنه که بخورد
سیراب شود و توشه ایشان همین باشد تا به نجف اشرف فرود آیند و بسند معتبر منقولست که حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه شبی از خانه بیرون آمدند بعد از خفتن و آهسته میفرمودند که در این شب امام شما بیرون
آمده است پیراهن حضرت آدم علیه السلام در بر و عصای حضرت موسی علیه السلام در دست و انگشتر حضرت سلیمان در انگشت
و بسند دیگر از مفضل روایت کرده که حضرت صادق صلوات الله علیه پرسید که میدانی چه چیز بود پیراهن حضرت
یوسف علیه السلام گفتم نه فرمود که چون آتش از برای حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام افروختند حضرت جبرئیل جامه از
جامهای بهشت آورد و بر آنحضرت پوشانید که با وجود آن سرما و گرما او را تأثیر نکند و حضرت ابراهیم علیه السلام در وقت وفات
آن پیراهن را تعویذی کرد و بر حضرت اسحاق علیه السلام آویخت و همچنین حضرت اسحاق بر حضرت یعقوب علیه السلام
داد و چون حضرت یوسف علیه السلام متولد شد حضرت یعقوب علیه السلام آن پیراهن را تعویذ گردن او کرد و بود در گردن او تا
در مصر او را گشود که از برای پدر بفرستد و چون بیرون آمد حضرت یعقوب علیه السلام رسید چنانچه گفت که انی لاجد
ریح یوسف لولا ان تفندون یعنی همان پیراهن بود که خدا از بهشت فرستاده بود گفتم فدایت
شوم آخر آن پیراهن بکجا منتقل شد فرمود که با اهلش رسید بعد از آن فرمود که هر پیغمبری که علمی یا غیر علم چیزی را

مس
عوض

بمیراث مانده

بمیراث مانده بال محمد صلی الله علیه و آله منتهی شد و الحال نزد اینست شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و علیها
آنحضرت و زره بهادر خود آنحضرت نزد منست الواح و عصای موسی و انگشتری حضرت سلیمان علیهما السلام نزد
منست آن طشتی که موسی علیه السلام قربانی میکرد و نزد منست آن نامی که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در میان
مسلمانان و کفار میگذاشت تیر لشکر کفار بمسلمانان نمیرسید و مثل سلاح حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در میان
ما مثل تابوتیست که در میان بنی اسرائیل بود که در هر خانه که تابوت در دری آنخانه بود پیغمبر در آنجا بود هر که از
اهلبیت سلاح نزد اوست امامت با اوست [illegible] بسند خود از مسمع روایت کرده
که بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمودم که وقتی مرا عارض شده که هرگاه طعام دیگر بیرا که میخورم آزار میکشم
و چون طعام شما را میخورم آزار نمیکشم فرمود که تو طعام جمعی را میخوری که ملائکه با ایشان مصافحه میکنند در فرشهای
ایشان عرض کردم که ملائکه بر شما ظاهر میشوند فرمود که با اطفال ما مهربان ترند از ما [illegible] از حسین
بن ابی العلا روایت کرده است که آنحضرت فرمود که یا حسین خانهای ما محل نزول ملائکه است و محل وحی
الهی ست بعد از آن دست زد بر پشتی که در آن خانه بود فرمود که پشتیهاست که والله که بسیار تکیه بر آن کرده
ملائکه و ملائکه بسیار است که ما پرهای ایشان را جمع میکنیم [illegible] نقل کرده است که روزی بخدمت علی
ابن الحسین علیه السلام رفتم و ساعتی در بیرون منزل [illegible] دیدم که حضرت چیزی از زمین بر میچید
بعد از آن دست دراز کرد و شخصی در عقب پرده بود داد [illegible] گفتم این چه چیز بود که بر میچیدید
فرمود که پرهای ملائکه بود چون ایشان نزد ما می آیند [illegible] اینها را جمع میکنیم و تعویذ برای اولاد خود
میکنیم پرسیدم که ملائکه نزد شما می آیند فرمود که بسوی [illegible] بر تکیه ما تکیه میکنند [illegible] از مفضل بن
عمر روایت کرده است که روزی بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم و چون بنشستم حضرت امام موسی علیه السلام
آمد و در گردن آن حضرت قلاده بود که در آن پرهای سبز بود حضرت را بوسیدم و در بر گرفتم و از حضرت صادق
پرسیدم که این پرها چیست که در گردن حضرت امام موسی علیه السلام است فرمود که اینها از بال ملائکه است گفتم
ملائکه بخدمت شما می آیند فرمود که می آیند و بر روی فرشهای ما می نشینند و آنچه در گردن امام موسی است از
بال ایشانست [illegible] روایت نمود که آنحضرت فرمود که ملائکه در خانههای ما از ما [illegible] میشوند و بر [illegible] ما
میگردند و بر خوان ما حاضر میشوند و هر گیاهی که رسیده را تر و خشک از برای ما می آورند و بال خود را بر ما و
فرزندان ما میمالند و جانوران را از ما و فرزندان ما دور میکنند و در وقت هر نمازی [illegible] ما نماز
کنند و خبرهای اهل زمین را هر روز و هر شب بما میرسانند و هر پادشاهی که میمیرد و دیگری بجای او مینشیند
خبرش بما میرسانند و سیرت و طریقه او را بما میگویند
[illegible] صحیح روایت کرده است

بمن ازدور

که در مدینه حضرت امام محمد باقر علیه السلام خدمت رجوع فرمود چون بفتح الروحاء رسیدیم شخصی را دیدم که
جام خود را حرکت میدهد بجانب او رفتم و گمان کردم که تشنه است مطهره خود را باو دادم گفت نمیخواهم و نامه
بمن داد که مهری از گل بر او بود و هنوز گل تر چون ملاحظه کردم مهر حضرت امام محمد باقر علیه السلام بود گفتم
در چه وقت از حضرت جدا شدی گفت در همین ساعت چون گشودم خدمت چند رجوع فرموده بودند و چون
ملاحظه کردم کسی را ندیدم بخدمت حضرت که رسیدم عرض کردم که نامه شما در فلان موضع بمن رسید و گل هنوز
تر بود فرمود که ما چون در امری خود تعجیل داریم خدمتکاران از جن داریم با ایشان میفرستیم

صحیح از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که در مابین
مکه و مدینه ناگاه سگی سیاه پیدا شد حضرت فرمود که خوش زود آمدی بمن نظر کردم بصورت مرغی شد گفتم این
چه چیز است فرمود این سگیست از جن هشام در این ساعت مرده این پرواز میکند بهر شهری
خبر مرگ او را میرساند از سعد اسکاف روایت کرده است که بخدمت حضرت امام محمد
باقر علیه السلام رفتم و رخصت طلبیدم فرمود که باش آنقدر مانده که آفتاب گرم شد دیدم جماعتی بیرون آمدند
مانند بارهای زرد عبادت ایشان را ... در سر چون داخل شدم فرمود که اینها برادران
شما یند از جن پرسیدم که بخدمت شما آمده بودند ... آیند و از مسائل دین و حلال و حرام خود سوال
مینمایند و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه ... کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بر منبر مسجد کوفه نشسته بودند ناگاه اژدهائی ... مردم خواستند او را بکشند حضرت
فرمود که متعرض او مشوید و آمد نزدیک ... بر حضرت سلام کرد حضرت اشاره فرمودند
که باش تا از خطبه فارغ شوم چون فارغ شدند ... گفت منم عمرو بن عثمان که پدرم را بر جن
خلیفه کرده بودی و پدرم مرد و مرا وصیت کرد که بخدمت ... و آنچه رای شما اقتضا کند بآن عمل
نمائیم و آمده ام که آنچه فرمائی اطاعت کنم حضرت فرمود که ترا وصیت مینمایم بتقوی و پرهیزکاری
و امر میکنم که برگردی و جانشین پدر خود باشی که من ترا از جانب خود بر ایشان خلیفه کردم راوی
بخدمت باقر علیه السلام عرض نمودم که اکنون عمرو بخدمت شما می آید و اطاعت شما بر او واجب است
فرمود که بلی ... از نعمان ابن بشیر روایت کرده است که گفت من با جابر بن یزید
هم کجاوه بودم و چون از مدینه بیرون می آمدیم بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام رفت و وداع
کرد و خوشحال بیرون آمد و بجانب کوفه روان شدیم در روز جمعه در بعضی از منازل نماز ظهر کردیم
چون بر او افتادیم مردی بلند گندمگون پیدا شد و نامه در دست داشت نامه را بجابر داد جابر بوسید

دید و بیرون نهاد و آن نامه را حضرت امام محمد باقر علیه السلام بجابر نوشته بود و مهر کرده بر آن زده بود و هنوز تر بود گفت
درین ساعت از خدمت آنحضرت جدا شدم پرسید که پیش از نماز پیشین یا بعد گفت بعد از نماز چون جابر نامه را خواند بسیار غمگین
شد دیگر او را خوشحال ندیدیم تا بکوفه داخل شدیم در شب چون روز شد رفتم که جابر را ببینم دیدم که از خانه بیرون
آمد با کعبها بر گردن او آویخته و بر نی سوار شده میگوید که میبایم منصور بن جمهور را که در کوفه بر سر خود امیر خواهد شد
بیتی چند از این بابت میخواند و چون نظر بمن کرد با من هیچ سخنی نگفت و من از حال او گریان شدم و اطفال و مردان گرد
او بر آمدند و پیاده تا رحبه کوفه رفت و با اطفال میگردید و در کوفه شهرت کرد که جابر دیوانه شده است و بعد از چند روز
نامه هشام بن عبدالملک رسید بوالی کوفه که گردن جابر را بزن و سرش را بفرست والی از اهل مجلس پرسید که جابر بن
یزید کیست گفتند مردی بود عالم و فاضل راوی حدیث و حج بسیار کرده بود و درین اوقات دیوانه شده است و بر
نی سوار شده و در رحبه کوفه با اطفال بازی میکند والی گفت که الحمد لله که ما از کشتن چنین مردی نجات یافتیم و بعد
از اندک زمانی منصور بن جمهور داخل کوفه شد و آنچه میگفت بظهور آمد و محمد بن حسن الصفار بسند معتبر از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در تفسیر این آیه وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ یعنی گشودند و ظاهر کردند از برای ابراهیم آسمانهای هفت گانه را تا بالای
عرش نظر کرد و زمین را گشودند تا آنچه در هوای زمین [illegible] از برای رسول خدا و امیرالمؤمنین و امامان
بعد از او صلوات الله علیهم همچنین کردند [illegible] بسیار از ائمه روایت کرده است که
خدا را علمی هست که تعلیم به پیغمبران و ملائکه فرموده [illegible] ما میدانیم
باسانید معتبره از ائمه علیهم السلام مرویست که علمی که با حضرت آدم [illegible] بمیراث میرسد
و هر عالمی که از دنیا میرود البته عالمی دیگر مثل علم او را یا زیاده [illegible] بما رسیده است
[illegible] صحیح منقولست از ائمه صلوات الله علیهم که توریه حضرت موسی [illegible] انجیل عیسی و زبور حضرت داود
و صحف حضرت ابراهیم و کتب جمیع پیغمبران صلوات الله علیهم اجمعین نزد [illegible] که ایشان میخواندند
ما میخوانیم و تفسیر اینها را میدانیم و باسانید مختلفه از جویریة بن مسهر منقولست [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام
از جنگ خوارج برمیگشتیم چون بزمین بابل داخل شدیم وقت نماز عصر داخل شد حضرت فرود آمد و لشکر فرود آمدند
و حضرت فرمود که ای گروه مردم این زمین ملعونست و سه مرتبه اهل زمین معذب شده اند و این اول زمینست
که عبادت در آن شده است و پیغمبر و وصی پیغمبر را جایز نیست که درین زمین نماز کنند شما نماز کنید مردم بر جانب
راست راه میل کردند و متوجه نماز شدند و حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام بر استر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سوار شدند
و روان شدند من گفتم که والله من از پی امیرالمؤمنین علیه السلام میروم و امروز نماز خود را تابع نماز او میگردانم و
از عقب حضرت میرفتم هنوز از جسر سورا نگذشته بودیم که آفتاب غروب نمود مرا وسوسه و شک در دل بهم رسید چون نزدیک
فرمود که ای جویریه اذان بگو و خود متوجه وضو شدند و بعد از آن به سخنی تکلم کردند که نفهمیدم و

پس قامت فرمودند پس نگاه کردم و الله که آفتاب از میان دو کوه بیرون آمد و صدای اذان ظاهر شد تا رسید بجای که وقت فضیلت نماز عصر بود پس آنحضرت نماز عصر را کردند و من اقتدا بآنحضرت کردم و چون از نماز فارغ شدیم آفتاب غروب کرد و ستاره‌ها ظاهر شد پس حضرت متوجه من شدند و فرمودند که این چه بود خدا فرموده است فسبح باسم ربک العظیم من از خدای تعالی باسم اعظم خواندم اجابت فرمود [illegible] معتبر از حارث اعور روایت کرده است که روزی با حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بمنزل رسیدیم که آنرا عاقول میگویند در آنجا بدرختی خشکی رسیدیم که پوستهایش ریخته بود و ساقش مانده حضرت دست مبارک بر آن زد و فرمود که برگرد باذن الهی در حال شاخها از آن درخت روییده شد و میوه دار گردید و میوه اش امرود بود و چون صبح آمدیم باز سبز بود و میوه داشت [illegible] علیه‌السلام روایت است که حضرت امام حسن صلوات الله علیه با جمعی از اولاد زبیر بعمره میرفتند برای آنحضرت در زیر درخت خرمای فرشی انداختند و برای خود در زیر درخت دیگر و آن درخت خشک بود آن شخص گفت که اگر این درخت رطب میداشت میخوردیم حضرت فرمود که میل رطب دارید گفت بلی حضرت دست بآسمان بلند کرد و دعایی خواندند که آن شخص نفهمید و در همان ساعت درخت سبز شد و بار برداشت شتر داری که همراه ایشان بود گفت و الله که سحر کرد حضرت فرمود که سحر نیست دعای فرزند پیغمبر است مستجاب شد [illegible] سلیمان بن خالد روایت کرده است که ابو عبدالله بلخی در خدمت حضرت صادق علیه‌السلام بدرخت خرمایی بی میوه رسیدند حضرت فرمود که ای نخل شنونده اطاعت کننده خدا ما را طعام ده از آنچه خدا در تو قرار داده در ساعت رطب الوان رنگارنگ از درخت فرو ریخت و خوردند تا سیر شدند پس بلخی گفت که در باب شما بعمل آمد آنچه در باب مریم شده بود و در حدیث دیگر روایت کرده است که حسن بن عبدالله از حضرت امام موسی کاظم علیه‌السلام معجزه طلبید و درخت ام غیلان در برابر بود حضرت فرمود که برو نزد این درخت و بگو که موسی بن جعفر میفرماید که چنین که چون بیا پیش گفت آنچه فرموده بود درخت بهم جا زمین را قطع کرد و آمد نزد حضرت ایستاد باز اشارت فرمود بمکان خود برگشت [illegible] حسن از ابو بصیر روایت کرده که روزی بحضرت باقر علیه‌السلام رفتم حضرت صادق صلوات الله علیه حاضر بودند گفتم که شما میراث دار پیغمبر آخر الزمان هستید حضرت باقر علیه‌السلام فرمود که بلی گفتم شما میتوانید مرده زنده کنید و کور را شفا دهید فرمود که بلی باذن الهی انشاءالله فرمود که نزدیک من بیا پس دست بر چشم من کشیدند دیدم آفتاب و زمین و آنچه در خانه بود دیدم فرمود که میخواهی که روشن باشی و ثواب و عقاب با تو نزد دیگران باشد یا بحال اول برگردی و بهشت از برای تو واجب شود گفتم حال اول را میخواهم باز دیگر دست بر چشم کشیدند بحال اول برگشتم [illegible] از ابو بصیر روایت است که حضرت صادق علیه‌السلام بار دیگر چشم را روشن کرد و فرمود که اگر نه ترس شهرت میبود ترا چنین میگذاشتم پس هرا بحال اول کرد اند و بسند معتبر از علی بن ابی حمزه منقول است که

حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه رضا بوزی که نشسته کاو فرزندانش میگریستند برای گاوی
که داشتند و مرده بود حضرت نزد آن زن رفتن و از سبب گریه سوال نمودند آن زن گفت که این فرزندان من
یتیم اند و معیشت من و ایشان از این گاو بود و الحال راه حیله بر من بسته شده است حضرت فرمودند
که میخواهی برای تو زنده کنم این گاو را گفت بلی حضرت دو رکعت نماز گذاردند و دست بدعا برداشتند
و بعد از آن برخواستند و پای مبارک بر گاو زدند برخواست و بایستاد چون زن این حال را بدید فریاد زد که
بحق صاحب کعبه که عیسی مریم است حضرت در میان انبوه مردم خود را از آن زن مخفی گردانید
که یکی از اصحاب ما بحج رفت و چون بخدمت حضرت صادق صلوات الله علیه عرض
کردم که پدر و مادرم فدای تو باد زنی داشتم فوت شد و تنها مانده ام حضرت فرمود که بسیار او را دوست میداشتی
گفتم آری فدایت شوم فرمود که چون بخانه رفت خواهی دید او را در خانه که چیزی میخورد راوی گفت که چون
بخانه برگشتم او را چنان دیدم نشسته و چیزی تناول مینماید و بسند صحیح از حسن بن علی وشاء روایت کرده
که حضرت امام رضا علیه السلام ~~روایت کرده است~~ در خراسان فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در اینجا دیدم و او را
در بر گرفتم جعفر بن محمد علیه السلام روایت کرده باسانید بسیار که چون ابابکر علیه اللعنه غصب فدک
نمود حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه او را دید و حجت با او تمام کرد و در آخر گفت که میخواهی که رسول خدا
صلی الله علیه و آله در میان ما و تو حاکم باشد گفت چگونه آن حضرت حاکم شود حضرت دست آن ملعون را گرفت و آورد
به مسجد قبا دید که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته و بآن ملعون گفت که برو و دست
بکن ظلم حضرت امیر المؤمنین را و بروایت دیگر فرمود نگفتم که حق را بعلی تسلیم کن و متابعت او بکن فورا
آن لعین ایرا شنید ترسان برگشت و بعمر علیه اللعنه رسید و حقیقت حال را بگفت آن سگ بی حیا گفت تو هنوز
سحر بنی هاشم را ندیده و ندانسته که لعنت خدای بر منکر محمد و علی باد از حضرت امام موسی
کاظم علیه السلام که روزی ردیف پدرم بودم بجانب عمره میرفت در اثنای راه مردی پیدا شد موی سر
و ریش سفید شده پدرم فرود آمد و میان دو چشمش را و دستش را بوسید و میگفت فدایت گردم
آن مرد آن معصوم را بوعظ و نصیحت میفرمود بس چون آن پیر برفت پدرم سوار شد گفتم آنچه با آن پیر مرد کردی از
شکستگی و احترام نسبت بهیچکس نکردی فرمود که پدرم امام محمد باقر علیه السلام بود که روزی
بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم حضرت را دیدم در آنجا نشسته بس فرمود که جمعی از شیعیان بعد از شهادت حضرت امام
بحق و وصی مطلق امام المتقین امیر المؤمنین علیه السلام بخدمت حضرت امام حسن علیه السلام آمدند و سوال چند
از آنحضرت نمودند بعد از آن حضرت فرمودند که اگر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به بینید می شناسید گفتند بلی چه چون

برداشتند و نظر کردند حضرت را دیدند نشسته است و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت امیر المؤ
منین علیه السلام را بمسجد آوردند از برای بیعت ابو بکر لعنه الله حضرت نزد قبر مطهر مقدس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
که بود بایستاد و فرمود یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی ای برادر این گروه مرا ضعیف کردند و نزدیک
شد که مرا بکشند پس دستی از تربت مقدس بلند شد بجانب ابو بکر لعین که شناختند که دست مبارک حضرت است صلوات
از قبر مطهر برآمد که شناختند که صدای آنحضرت است و این آیه را شنیدند که اکفرت بالذی خلقک من تراب
ثم من نطفة ثم سویک رجلا یعنی ای کافر شدی بخدائی که ترا از خاک آفرید پس از نطفه بعد از آن جولیت رسانید و ترا
مردی کرد دیگر وارد شده است که این آیه ظاهر شد که بر آن دست نوشته بود و از حضرت صادق صلوات الله
بسند معتبر روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بجانب صفین متوجه شد چون از فرات عبور نمودند
و نزدیک بکوه رسیدند در صفین وقت نماز شام داخل شد از مردم دور شد و وضو ساخت و اذان گفت چون اذان گفتند
و فارغ شدند کوه شکافته شد و سری بیرون آمد موی سر و ریش سفید کرده و بسمن آمد و گفت السلام علیک یا امیر المؤ
منین و رحمة الله و برکاته مرحبا بوصی خاتم پیغمبران و قاید رو سفیدان و دست و پا سفیدان و منت فاضل گردیده بثواب
صدیقان و بهترین اوصیا حضرت فرمود که علیک السلام ای برادر شمعون بن حمون وصی حضرت عیسی بن مریم حال داری گفت
رحمت الهی بر تو باد منتظر حضرت عیسی ام که فرود آید برای نصرت فرزند شمید ام کسی را که در راه خیر زیاده از تو مبتلا کرده
باشد و در قیامت کسی ثواب چنین در رتبه اش بلندتر نخواهد بود ای برادر با آنکه خبر از اخلاق و شمایل بدرستی که دیروز بود که
دیدم جمعی را که از بنی اسرائیل ازار یا کشیدند و پاره اینها ایشان را بریدند و بر چوبها کلوخ کشیدند اگر این جماعت که با تو جنگ میکنند
بدانند که چه عذابها برای ایشان مهیا کرده است که تا ابد خواهند کرد این روسیاهی نور را که نور را یاری می نمایند اگر بدانند
که چه ثواب از برای ایشان مهیا کرده هر آینه آرزو کنند که بمقراض گوشت بدن ایشان را پاره پاره کنند و السلام علیک و رحمة الله و
برکاته پس کوه بهم آمد و حضرت متوجه نماز شد پس عمار بن یاسر و ابن عباس و مالک اشتر و هاشم بن عتبه و ابو ایوب انصاری
و قیس بن سعد و عمرو بن الحمق و باقی صحابه پرسیدند که این مرد که بود فرمود که شمعون وصی حضرت عیسی علیه السلام بود پس عبادة
بن الصامت و ابو ایوب گفتند پدر و مادر ما فدای تو میکنیم و ترا یاری میکنیم چنانچه برادرت حضرت رسالت پناه را صلی الله علیه و آله
و تخلف نمیکنیم کسی از مهاجر و انصار از تو مگر شقی پس حضرت ایشان را دعای خیر نمود روایت
نموده که روزی بخدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه رفتم دیدم شخصی نزد حضرت نشسته و حضرت متوجه او است
و با او سخن میگوید چون بیرون رفت پرسیدم که آن مرد که بود که شما را از ما مشغول ساخته بود فرمود که وصی حضرت موسی علیه السلام
بود و در اخبار از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که چون من بمیرم مرا
غسل بده و کفن کن و مرا بنشان و آنچه خواهی از من بپرس که جواب خواهی شنید و باسانید معتبره از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام روایت کرده است که روزی با پدرم در وادی ضجنان که در میان مدینه و مکه است میرفتیم ناگاه استر پدرم رم

کرد نظر کردم

کرد نظر کردم مردی پیر را دیدم که در گردنش زنجیر بود و سر زنجیر در دست مردی بود میکشید گفت مرا آب
ده آن شخص که زنجیر را داشت گفت آبش مده خدای تعالی او را آب ندهد پرسیدم که کی بود گفت معاویه علیه اللعنه
و بطریق دیگر از حضرت امام جعفر صادق منقولست که با پدرم راه مکه میرفتم و پدرم بر استر سوار بود چون بوادی
ضجنان رسیدیم شخصی بیرون آمد و در گردنش زنجیری بود و بر زمین می کشید گفت یا اباجعفر مرا آب ده خدا
ترا آب دهد شخصی دیگر از عقبش آمد و زنجیرش را کشید و گفت یا ابن رسول الله آبش مده خدا او را آب ندهد آنگاه پدرم رو
بمن کرد و فرمود که این را شناختی معاویه بود [illegible] بن ام الطویل نیز منقولست که در خدمت حضرت علی ابن الحسین
علیه السلام براه مکه میرفتم و چون بوادی ضجنان رسیدیم مثل واقعه ذکر شده حضرت فرمود که معاویه بود [illegible] روایت
کرده است که در خانه حضرت علی ابن الحسین بودم و در آنجا گنجشکی چند فریاد میکردند فرمود که میدانی که چه میگویند گفتم نه فرمود تسبیح — چه میگویند
پروردگار خود میکنند و طلب روزی از او می نمایند بعد از آن فرمود که ای ابو حمزه زبان مرغان را تعلیم ما کرده اند
و همه چیز بما داده اند و از فضل بن یسار روایت کرده است که در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم دیدم که یک جفت
کبوتر پیامدند نر و ماده چیزی می گفت فرمود که میدانی چه میگفت گفتم نه فرمود که میگفت که ای انیس من و ای جفت من هیچ خلقی
نزد من از تو محبوب تر نیست مگر مولای من جعفر بن محمد علیه السلام [illegible] محمد بن مسلم روایت کرده است که
روزی در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام بودم ناگاه کبوتر نر نزد حضرت آمد و صدایی کرد نزد حضرت [illegible] جواب چند ایشان فرمود
بعد از ساعتی پرواز کردند و بر سر دیوار نشستند و [illegible] حرف چیزی گفتند و برفتند از حقیقت ماجرای آن سوال کردم
فرمود که یا ابن مسلم هر چیز خلق کرده است از حیوانات و بهایم [illegible] اطاعت زیاده از بنی آدم میکنند این کبوتر نر
گمان بد بجفت خود برده بود و آن ماده سوگند میخورد که من بری ام از گمانی که تو می بری و او قبول نمیکرد و بعد گفت
که راضی ام بهر چه محمد بن علی حکم کند چون نزد من آمدند حکم کردم که کبوتر ماده راست میگوید برو و [illegible] دست
تقبیل کردند و برفتند و از جعفری روایت کرده است که روزی در خدمت حضرت امام رضا علیه السلام بودم در باغی از — سلیمان
باغهای آنحضرت ناگاه گنجشکی بیامد و در پیش آنحضرت بر زمین افتاد و فریاد میکرد و اضطراب مینمود حضرت فرمود
که میدانی چه میگوید گفتم خدا و فرزند رسول بهتر میداند فرمود که میگوید که ماری آمده است که جوجه مرا بخورد در خانه این
عصا را بردار و با و خانه برو [illegible] چون بخانه داخل شدم ماری دیدم بگرد خانه میگردد او را کشتم و از جمله یاران
روایت کرده که روزی حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه بخیمه در آمدند و لجام اسب خود را بر روی طناب از طناب
های خیمه انداختند و نشستند بعد از ساعتی اسب صدایی کرد حضرت تبسم کرد و گفتند بفارسی برو و بول کن آن [illegible] رفت
و بسیار دور شد و در صحرا بول کرد و برگشت پس حضرت فرمود که خدا بداود و آل داود و [illegible] اسلام را کرامت نموده

محمد علیهم السلام زیاده از آن کرامت فرموده   و بسند معتبر از محمد بن مسلم روایت کرده است که نزد حضرت امام
محمد باقر علیه السلام بودم در مابین مکه و مدینه و من بر الاغی سوار بودم و حضرت بر استری ناگاه گرگی از سر کوه دوید و نزد
یک استر آنحضرت آمد و دست بر قربوس زین گذاشت و گردن کشید حضرت سر را نزدیک دهان گرگ آوردند و بعد از ساعتی
فرمودند برو چنین کردم آن گرگ شادی کنان برگشت گفتم فدای تو گردم عجب چیزی دیدم فرمود که میدانی چه گفت گفتم خدا و رسول و فرزندانش
بهتر میدانند فرمود که میگفت یابن رسول الله زن من در این کوه درد زائیدن بر او دشوار شده است دعا کن که خدا بر او آسان کند و دعا کن که خدا
هیچیک از فرزندان مرا بر احدی از شیعیان شما مسلط نگرداند من چنین دعا کردم و مستجاب شد و باسانید معتبره روایت کرده که حضرت علی بن الحسین
علیه السلام روزی با جماعتی از اصحاب خود نشسته بودند که آهوئی نزد آنحضرت آمد و دست بر زمین میزد و صدائی میکرد فرمود که میدانید که چه میگوید
گفتند نه فرمود که میگوید که فلان شخص از قریش فرزندم را امروز شکار کرده است و از من التماس میکند که از آن قرشی سوال کنم که فرزندش را بوی
دهد که شیرش دهد باز باو سپارد و ببرد پس حضرت با اصحاب فرمود که برخیزید بخانه او شخص برویم و طلب این آهو را بر آوریم چون بخانه
آنمرد آمدند و بیرون آمد حضرت فرمود که آن آهوبچه را که امروز شکار کرده بیاور که مادرش او را شیر بدهد چون بیاوردند مادرش او را شیر داد
و گذاشت حضرت از آن شخص التماس نمود که این آهوبره را بحضرت بخشد او بحضرت بخشید و حضرت او را با مادرش رخصت کرد آهو رفت و دم
را حرکت میداد و بزبان خود چیزی میگفت فرمود که میدانید چه میگوید خدا غایبان شما را بشما برساند علی ابن الحسین علیه السلام بیامرزد چنانکه فرزندم را
بمن رسانید   و بسند معتبر از یونس بن ظبیان و جمعی از اصحاب مرویست که روزی در خدمت حضرت صادق صلوات الله علیه بودیم
فرمود که خزاین زمین در دست ماست اگر بپای خود اشاره کنیم که خود را ظاهر کند ظاهر میکند پس یک پای خود را دراز کردند و بر زمین کشیدند
زمین شکافته شد دست دراز کردند و خشتی از طلا بیرون آوردند بعد یک خشت دیگر و فرمودند که نگاه کنید چون نظر کردیم خشتهای بسیار دیدیم بر روی یکدیگر ریخته و
و میدرخشید یکی از ما گفت فدای تو گردم اینها را دارید و شیعیان شما محتاجند فرمود که خدا بهشت را برای شیعیان ما خلق کرده است
و ایضا منقولست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با اصحاب خود نشسته بود شخصی گفت که پدر و مادرم فدای تو باد من تعجب دارم از دنیا
ئی که در دست دشمنان شماست و در دست شما نیست فرمود که گمان داری که ما دنیا را میخواهیم و خدا بما نمیدهد آنگاه دست زدند و مشتی از ریگ
برگرفتند تمام جواهر قیمتی شد پرسیدند که این چیست گفت از بهترین جواهرات فرمود که اگر خواهیم همه زمین را چنین میتوانیم کرد اما نمیخواهیم
پس بر زمین انداختند باز ریگ شد   از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که آنحضرت فرمود
که شخصی از ما نماز خفتن را در مدینه کرد و بشهر جابلقا و جابرسا که قوم موسی در آنجا ساکنند رفت و منازعه که در میان
ایشان بود فیصل کرد و در همان شب برگشت و نماز صبح را در مدینه کرد حضرت خود را اراده مینمود   و از جابر
جعفی روایت کرده است که روزی در خدمت حضرت امام محمد باقر نشسته بودم فرمود که ای جابر الاغی داری که در
یکشب از مشرق بمغرب برود گفتم نه فدای تو شوم فرمود که من شخصی را میشناسم در مدینه الاغی دارد که سوار میشود

یکشب بمشرق

بمشرق بمغرب میرود و خود را میرنمود و بسند معتبر از سدیر صیرفی روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر علیه
فرمود که من میشناسم شخصی از اهل مدینه را که رفت سوی جماعتی که خدا فرموده است که ومن قوم موسی امة یهدون بالحق
وبه یعدلون که در مشرق مغرب میباشند و منازعه در میان ایشان بود اصلاح نمود و برگشت و بر نهر فرات بگذشت
و از آب فرات تناول فرمود و از در خانه تو گذشت و در زد و نه ایستاد که بگشایند از ترس شهرت و بشخصی گذشت
گذشت که او را در بند کشیده بودند و ده کس بر او موکل بودند که در تابستان او را برابر چشمه آفتاب میداشتند و آتش
در می افروختند و در زمستان آب بر او میریختند و او را برهنه میداشتند و او قابیل فرزند آدم بود و محمد بن مسلم گفت
مراد از آن شخص که در مدینه است خودش بود و از عبد الرحمن بن عبد الصمد بن علی روایت کرده است که شخصی نزد حضرت علی بن
الحسین صلوات الله آمد حضرت از او پرسیدند که تو کیستی گفت من منجمم فرمود که میخواهی که ترا خبر دهم بیک کس که از وقت
که تو آمده بنزد ما تا حال چهارده عالم را سیر کرده است که هر یک برابر این دنیاست و از جای خود حرکت نکرده است آن شخص
پرسید که آن مرد کیست فرمود منم و اگر خواهی ترا خبر دهم بآنچه خورده و در خانه ذخیره کرده و بسند معتبر از ابان بن
تغلب روایت کرده است که یمنی از اهل یمن بخدمت حضرت امام جعفر بن محمد علیه السلام رسید پرسیدند که علمای یمن
علم ایشان در چه مرتبه است گفت از علم نجوم از روز و ماه را حکم میکنند در یکشب حضرت فرمود عالم
مدینه اعلم است از علم شما در یک ساعت از روز بقدر آنکه یکسال آفتاب طی کند و قطع مینماید
و سیر میکند دوازده هزار عالم را که هر یک از آن عالمها مثل این عالمست که ایشان نمیدانند که آدم و شیطان
خلق شده اند پرسید که اهل آن عالمها شما را میشناسند فرمود که بلی خدا واجب نکرده است بر ایشان
مگر ولایت ما و بیزاری از دشمنان ما از علی بن حسان روایت کرده است که من در سرای بودم شنیدم
شنیدم که شخصی را بان مرد رسانیدم و از قصه او سوال نمودم گفت من در کنار شام بودم و در موضعی که محل
سر مبارک حضرت امام حسین است علیه السلام عبادت الهی میکردم ناگاه شخصی پیدا شد و گفت برخیز برخاستم
و با او روان شدم چون اندک زمانی برآمد خود را در مسجد کوفه دیدم پرسید که این مسجد را میشناسی گفتم بلی مسجد کوفه است پس متوجه
نماز شد و من نیز نماز کردم و زیارت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله کردیم پس ناگاه خود را در مکه دیدم و با او افعال

راهی بجا آوردم و چون از افعال حج فارغ شدیم خود را در شام دیدم و آن شخص ناپیدا شد چون سال دیگر موسم حج شد باز همان
شخص پیدا شد و مرا با خود بهمان مواطن برد و چون از افعال حج فارغ شدیم مرا بشام برگردانید و خواست از من جدا شود
گفتم بحق آن خدای که ترا چنین قدرتی کرامت فرموده است بگو که کیستی ساعتی سر بزیر انداخت آنگاه نظر بمن کرد و فرمود
که محمد بن علی بن موسی ام پس این خبر شهرت کرد و خبر بعبد الملک رسید و مرا در زنجیر کرد و بعراق فرستاد گفتم تو نامه
بنویس و احوال بمحمد بن عبد الملک بنویس شاید ترا رها کند دوات و قلم برای او حاضر کردند و او قصه خود را نوشت
او در جواب نوشت که آنکسی که ترا یکشب از شام آورد بهمان اماکن برو بگو که ترا از زندان نجات دهد راوی میگوید که
من چون جواب خواندم گریستم و بر او [illegible] و او را تسلی دادم و بیرون آمدم و صبح روز دیگر که احوال او را دانم دیدم که
زندانبان و لشکری در تفحص او برآمده اند از حقیقت حال پرسیدم گفتند دیشب آن مرد که دعوی پیغمبری میکرد ناپیدا شده
و در حالت بسته بود نمیدانیم بزمین فرو رفته است یا به آسمان بالا رفته است و از حفص تمار روایت کرده است که در آن
ایام که معلی بن خنیس را بدار کشیده بودند بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رفتم فرمود که معلی را به امری امر فرمودم
و مخالفت من کرده و خود را بکشتن داد بدرستی که من روزی به او نظر کردم او را مغموم یافتم گفتم ای معلی اهل و عیال خود را
بخاطر آورده و از مفارقت ایشان محزونی گفت بلی گفتم نزدیک من بیا پس دست بر روی او کشیدم و از او پرسیدم
که اکنون در کجایی گفت خود را در خانه خود می بینم و اینک زن و فرزندان منند من از خانه بیرون آمدم تا ایشان را
بسر دید و با زن خود مقاربت کرد بعد از آن او را طلبیدم و دست بر روی او مالیدم و پرسیدم که خود را در کجا می بینی
گفت با شما در مدینه ام و اینک منزل شماست گفتم ای معلی هر که حدیث ما را حفظ کند و مخفی دارد خدا دین و دنیای او را
حفظ میکند ای معلی اسرار ما را افشا مکن که خود را اسیر مردم کنی ای معلی هر که احادیث صعب ما را کتمان کند خدا
نوری در میان دو چشم او ساطع گرداند و او را عزیز گرداند در میان مردم و هر که افشا کند نمیرد مگر اینکه الم حربه و سلاح
باو برسد یا در زنجیر و بند بمیرد ای معلی کشته خواهی شد مستعد باش از عبد الله بن سنان روایت کرده است که
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمود که ما را حوضی هست ما بین بصره تا صنعاء یمن میخواهی ببینی گفتم بلی

فدایم

فدای تو شوم پس دست مرا گرفتند و مرا به بیرون مدینه آوردند و پای مبارک بر زمین زدند نگاه کردم نهری دیدم که ساحلش پیدا نیست
مگر جائی که ما بر او ایستاده ایم که مانند جزیره ایست در میان این نهر پس در این دیدم که در یک طرفش آب جاریست از برف سفیدتر
و بهیچیک چیزی ممزوج نمیشود و آن سرخی در میان این نهر پس دو سفیدی بمثابه خوش نماست که هرگز چنین چیزی ندیده بودم و در دست
گفتم فدای تو گردم این نهر از کجا می آید فرمود که این چشمهاییست که خدا در قرآن وصف فرموده است در بهشت و در دو کنار این
نهر درختان دیدم حوریان بر این درختان نشسته مویهای ایشان بجنبش که هرگز ندیده بودم و در دست ایشان ظرفها در نهایت
لطافت که هرگز چنین ظرف تعقل نکرده بودم و شباهت بظرفهای دنیا نداشت پس حضرت نزدیک یکی از ایشان رفتند و اشاره
فرمودند که آب بده دیدم که خم شد درخت خم شد تا ظرف را پر کرد و بحضرت داد باز درخت راست شد پس حضرت بمن عطا
من خوردم و هرگز بآن لذت و لطافت چیزی نخورده بودم و بوی بمثابه مشک بود و چون در کاسه نظر کردم سه لون از
شربت در آن بود عرض کردم که فدای تو گردم هرگز چنین حال مشاهده نکرده بودم و نمیدانستم که آیا همچنین در این عالم میباشد
حضرت فرمود که کمتر چیزیست اینکه خدا تعالی برای شیعیان ما مهیا کرده است و چون مؤمن از دنیا بیرون رود و روحش را بوادی
برهوت میبرند که حمر ایست در حوالی یمن و همیشه در عذاب ... و از زقوم و حمیم میخورد پس پناه گیرید بخدا از شر آن وادی و از
[illegible] روایت کرده است که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه سؤال نمودم از فرموده خدا که و کذلک نری ابراهیم ملکوت
والارض چگونه ملکوت آسمان و زمین را بحضرت ابراهیم نمود من سرم در زیر بود حضرت بدست مبارک بجانب بالا اشاره نمود
فرمود که بجانب بالا نظر کن چون سر بالا کردم دیدم که سقف خانه شکافته شد و حجابها برخاسته نوری عظیم دیدم که دیده ام
حیران شد پس حضرت فرمود که حضرت ابراهیم علیه السلام ملک آسمان و زمین چنین مشاهده نموده که ... فرمود که بزیر نگاه کن پس فرمود
که بالا نظر کن چون نظر بالا کردم سقف را بحال خود یافتم پس دست مرا گرفتند و بخانه دیگر بردند و جامهایی که پوشیده بودند
جامهای دیگر پوشیدند و فرمودند که چشم بر هم گذار و ... مکث بعد از ساعتی فرمودند که میدانی در کجایی گفتم نه فدای تو شوم فرمود
که بگشای الحال در ظلماتی که ذوالقرنین پای رسیده بود گفتم فدای تو گردم رخصت میدهی که دیده خود را بگشایم فرمود که
بگشا اما چیزی را نخواهی دید چون چشم گشودم از ظلمت جای پای خود را ندیدم باز زمانی راه رفتند فرمودند که میدانی در کجایی
گفتم نه گفتند که بر کنار آب زندگانی ایستاده ام که حضرت خضر علیه السلام از آن آب خورده است پس از این عالم و زمین
بیرون رفتیم و بعالم دیگر در آمدیم و چون پاره راه رفتیم مثل این خانهها و تنها و مردمان دیدیم و از آن عالم بدر رفتیم و بعالم
سیوم داخل شدیم شبیه بآن دو عالم تا پنج عالم گذشتیم آنگاه فرمود که این ملکوت زمین بود و ابراهیم اینها را ندید
بلکه همین ملکوت آسمان را دیده بود و ملکوت زمین دوازده عالم است هر عالم مثل آن عالمهای ... و هر امامی از ما که
از دنیا بیرون رود در یکی از آن عالمها ساکن میشود تا امام آخر که صاحب الامر است در عالم اول ساکن شود آنگاه فرمود که چشم بر
هم گذار چشم بر هم گذاشتم و دست مرا گرفتند ناگاه خود را در میان خانه دیدم که بیرون رفته بودیم پس آن جامها را کندند و جامهای اول را پوشیدند
و بجای خود نشستند پرسیدم که فدای تو گردم چند ساعت از روز گذشته است فرمود که سه ساعت [illegible] از ابو بصیر روایت
کرده است که روزی در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم پای مبارک بر زمین زدند نهری دریایی عظیم ظاهر شد و کشتیها از
نقره در کنار دریا ایستاده پس یکی از آن کشتیها سوار شدند و مرا سوار کردند و رفتیم تا بجائی رسیدیم که در آنجا خیمها از نقره زده

صودند

کافر

السموات

زده بودند و آن حضرت داخل هر یک از آن خیمه‌ها شدند و بیرون آمدند و فرمودند که آن خیمه که اول داخل شدیم خیمهٔ رسول خدا
صلی الله علیه و آله بود و خیمهٔ دویم از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و خیمهٔ سیوم از حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام بود و چهارم از حضرت خدیجهٔ کبرا
علیها السلام و پنجم از حضرت امام حسن علیه السلام و ششم از حضرت امام حسین علیه السلام و هفتم از علی بن الحسین علیه السلام و هشتم از
پدرم و نهم بمن تعلق دارد و هر یک از ما که از دنیا میرود خیمه‌ای دارد که در آنجا ساکن میشود و از [illegible]
روایتست که حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه را در کاروانسرای فقرا جا داده بودند بخدمت آنحضرت رفتم و گفتم
ایشان چندان سعی در تضییع حرمت تو کردند تا آنکه در چنین جای ترا ساکن کردانیدند فرمود که ای پسر سعید تو هنوز در این مرتبه
از معرفت ما هستی پس بجانبی حرکت دادند چون نظر کردم باغهای سبز و حوریان خوشرو و خوشبوی و غلامان پاکیزه مانند
مروارید و طبقهای رطب و انواع میوه‌ها مشاهده نمودم که دیده‌ام حیران شد فرمود که ما هر جا که باشیم اینها از برای ما مهیاست و
[illegible] از حضرت صادق علیه السلام منقولست که تمام دنیا در دست امام از بابت پاره گردکانست که هیچ چیز
از امور دنیا بر او مخفی نیست و آنچه خواهد در آن تصرف میکند [illegible] از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت
کرده است که ذو القرنین را مخیر کردانیدند میان دو ابر ذلول و صعب پس ابر ذلول را که پست‌تر بود برای
خود اختیار کرد و ابرهای صعب را که تندرو تر و شدیدتر است برای ائمه آل محمد صلوات الله علیهم السلام گذاشت گفتم که صعب
کدام است فرمود که آنست که رعد و برق و صاعقه دارد و حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه بر آن سوار خواهد شد و با آسمانهای
هفتگانه و زمینهای هفتگانه که پنج زمین معمور است و دو تا خراب است خواهد گردید [illegible] دیگر از آن حضرت
منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مالک شد آنچه در زمین است و آنچه در زیر زمین و دو ابر را بر حضرت عرض کردند زمین
صعب را اختیار نموده و بر آن سوار شد و بر هفت کرد گشت پنج زمین را معمور دید و دو زمین را خراب و باسانید صحیح از حضرت
جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حق تعالی اراده میفرماید که امامی را خلق کند قطره‌ای از آب زیر عرش
که بر گیاهی یا میوه میرسد آن را پدر او یا مادر او تناول میکند و جماع میکند پس آن نطفه در رحم قرار میگیرد و چهار ماه که
از آن خلق میگذرد پس در رحم مادر صدا را میشنود و میفهمد و چون بر زمین می‌آید بر بازوی راستش می
نویسند وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و چون بسخن در رفتار
آید عمودی از نور از برای او نصب میکنند که اعمال جمیع خلایق را میبیند و میبیند [illegible] باسانید معتبر
روایت کرده‌اند که چون خداوند عالمیان میخواهد که امام را خلق نماید ملکی را میفرستد که شربتی از آب تحت عرش برمیدارد
و بامام میدهد که تناول میفرماید و از آن آب نطفه منعقد میشود و چون در رحم منتقل شد تا چهل روز سخن نمیشنود و بعد
از چهل روز آنچه گویند میشنود پس چون متولد میشود خداوند ملکی را میفرستد که آیه را بر بازوی نقش مینماید پس چون منصب
امامت بوی منتقل گردید از برای او مناری از نور بلند میکند که با آن اعمال خلایق را میبیند بسند معتبر از آن حضرت منقولست
که چون زنان اوصیای پیغمبران بایشان حامله میشوند مادر در حالت سستی بهم میرسد مانند غشی و تمام آن روز تا شب چنین میباشد
بهم چنان خود می‌آید و از جانب راست خود از یکطرف خانه آوازی میشنود که کسی میگوید که حامله شدی بخیر و خوبی و عاقبت امر تو
بخیر خواهد بود بشارت ترا بفرزند بردبار و دانا پس بعد از آن دیگر هیچ سنگینی و المی و اثر حمل در خود نمی‌یابد تا چون ماه نهم میشود

آوازها

آوازها از خانه که میباشد میشود و چون شب ولادت میرسد نوری در آن خانه ساطع میشود و بغیر او پدر امام نمی
بیند و چون متولد میشود چهار زانو نشسته از پا بزیر می آید و چون بزمین میرسد رو بقبله میکند و سه عطسه میکند و
بانگشت اشاره میکند و الحمد لله میگوید ناف بریده و ختنه کرده متولد میشود و دندانهای پیش او کنده و بیده میباشد
و از پیش رو و پس نوری میباشد مانند شبکه طلا و در تمام آن شب و روز از دستهایش نور ساطع است و همچنین
پیغمبران نیز متولد میشوند [illegible] صادق علیه السلام روایت کرده استکه حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که حق سبحانه و تعالی شهری هست در پشت مغرب که انرا جابلقا میگویند
و در آن شهر هفتاد هزار امت هستند که هر امتی از ایشان مثل این امتند و هرگز معصیت خدا نکرده اند و هیچ کاری
نمیکنند و هیچ چیز نمیگویند مگر لعنت بر ابو بکر لعنه الله و عمر و بیزاری از ایشان و دوستی اهل بیت رسول خدا
[illegible] بن سالم روایت کرده است که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که خدا را شهری هست در پشت
دریا که وسعت او بقدر سیر چهل روزه این بشت و در آن شهر جمعی هستند که هرگز معصیت الهی نکرده اند و شیطانرا
نمی شناسند و نمیدانند که شیطان خلق شده است و در هر چند گاه ما ایشانرا می بینیم و آنچه احتیاج دارند از ما
سوال مینمایند و کیفیت دعا را ما تعلیم ایشان مینمائیم و میپرسند که قائم آل محمد صلوات الله علیه کی ظهور خواهد
کرد و در عبادت و بندگی سعی بسیار میکنند و شهر ایشان دروازهای بسیار دارد و از هر دروازه تا دروازه دیگر
صد فرسخ است و ایشانرا تقدیس و عبادت بسیار میکنند که اگر ایشانرا به بینی عبادت خود را سهل خواهی شمرد و در میان ایشان
کسی هست که یکماه سر از سجود بر میدارد و خوراک ایشان تسبیح الهی است و پوشش ایشان برگ درختان است و رویهای ایشان
از نور روشن است و چون یکی از ما امامان بنزد ایشان می آئیم از خاک قدم ما بر میگیرند برای برکت و چون وقت نماز ایشان
میشود صداهای ایشان بلند میشود مانند باد تند و در میان ایشان جمعی هستند که هرگز حربه از خود نینداخته اند برای انتظار
قایم آل محمد صلوات الله علیهم و از خدا میطلبند که بخدمت آنجناب مشرف شوند و عمر هر یک از ایشان هزار سال است اگر ایشانرا
به بینی آثار خشوع و شکستگی و فروتنی از ایشان ظاهر است و پیوسته طلب میکنند امری را که موجب قرب بخدا باشد و چون ما دیر
بنزد ایشان میرویم گمان میکنند که مبادا از غضب الهی باشد و پیوسته منتظر آنوقت هستند که وعده ملاقات ما داده ایم
و هرگز از عبادت سست نمیشوند و به تنگ نمی آیند و بنحوی که ما قرآنرا تعلیم ایشان کرده ایم تلاوت مینمایند و در میان
آن قرآن چیزی چند هست که اگر بر این مردم بخوانیم کافر میشوند و اگر چیزی بر ایشان مشکل شود از ما میپرسند و چون ایشان تکلم
سینهای ایشان گشاده و صبح میشود و از خدا التماس میطلبند که ما را برای ایشان باقی دارد و میدانند که خدا تعالی بوجود ما بر ایشان
چه نعمتها دارد و قدر ما را میشناسند و ایشان با قایم آل محمد صلوات الله علیهم خروج خواهند کرد و جنگ ایشان بر دیگران
سبقت خواهند گرفت و همیشه از خدای تعالی همین را میطلبند و در میان ایشان پیران و جوانان هستند چون جوانی پیری را می بیند
نزد او بمنزله بنده کار مینشیند و باز و حرکت نمیفرمایند که تا آن پیر آن جوانرا رخصت نفرمایند بر نمیخیزد و ایشان بهتر از
جمیع خلایق اطاعت امام میکنند و بهر امری که امام ایشانرا بر آن داشته ترک نمیکنند تا امر دیگر نفرماید و اگر ایشانرا
بر خلق مشرق و مغرب بگمارند در یکساعت همه را فانی میکنند و حربه بر ایشان کار نمیکند و نزد شمشیر با از آهن

دارند غیر این آهن که اگر بر کوه زنند و نیم کنند و امام با این لشکر با هند و روم و ترک و دیلم و بربر و خزر که ما بین
جابلقا و جابرسا است جنگ خواهد کرد و جابلقا خدا و رسول و دین اسلام مردم را بخوانند و هر که مسلمان نشود
او را بکشند تا آنکه در مشرق و مغرب کسی نماند که مسلمان نشود از حضرت امام حسین صلوات الله علیه
منقولست که فرمود که خدای تعالی را شهری هست در مغرب و شهری در مشرق و بر هر یک از این دو شهر حصاری هست
از آهن که در هر حصاری هفتاد هزار در هست و از هر دری هفتاد هزار طایفه داخل میشوند که هر یک بلغتی سخن
میگویند که دیگری نمیداند و من جمیع آن لغتها را میدانم بعنایت حق سبحانه و تعالی و در آن شهرها و در ما بین آن
خدا حجتی و امامی نیست بغیر از من و برادرم و ما یا حجت خدائیم بر ایشان و اشتلکره بابا و ترک ان الله عز وجل
اهل بیتی فی امتی کسفینة نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق و مثل باب حطة فی بنی اسرائیل
من دخله کان آمنا و بر آنکه این ابو ذر که خداوند عالمیان اهل بیت مرا در میان امت باین بیت
کشتی حضرت نوح علیه السلام گردانیده که هر که سوار شد آن کشتی شد نجات یافت و هر که نخواست آنرا و داخل
آن کشتی نشد غرق شد همین اهل بیت منند که در کشتی ولایت محبت و متابعت ایشان می نشیند از گرداب
فتنه و کفر و ضلالت نجات می یابد و هر که از جانب ایشان بسوی دیگری میل میکند در دریای شقاوت
غرق میشود و اهل بیت در این امت مانند در حطه اند که در بنی اسرائیل بود که حضرت حق سبحانه و تعالی امر فرمود
که داخل آن در شوند و هر که داخل آن در شد از عذاب خلاص شد در دنیا و عقبا الحق شروع میسر در این امت
هر که چنگ در دامان متابعت ایشان بزند و از درگاه سعادت و متابعت ایشان خدای تعالی طلب میکند از جمله
امینان است و الا طعمه شیطان و مستحق عذاب و خذلان است بدانکه خداوند عالمیان امر فرمود بنی اسرائیل را
که وادخلوا الباب سجدا و قولوا حطة نغفر لکم خطایاکم و جمعی از مفسران گفته اند که مراد از این در
در قریه بیت المقدس است یعنی در آئید بدری از درهای بیت المقدس از روی خضوع و شکستگی یا
چون در کوچک است خم شوید و برکوع داخل شوید یا بعد از داخل شدن سجده کنید و استغفار کنید و بگوئید
خداوندا از گناهان ما در گذر تا بیامرزم گناهان شما را و بعضی گفته اند که در قریه اریحا مراد است و
جمعی از محققین را اعتقاد اینست که مراد از آن قبه ایست که در تیه برای قبله ایشان مقرر کرده و رو بآن نماز میکردند
بسجود بآن میکردند و از درهای دیگر داخل شوند و آن عبارتست که استغفار ایشان بود تغییر دادند و بجای حطه حنطه
گفتند و کلمه طلب نمودند بسبب خدا طاعون بر ایشان گماشت که در یکساعت بیست و چهار هزار یا هفتاد هزار از ایشان
بمردند و بر آنکه مضمون این دو تشبیه بلیغ که در این حدیث واقع شده است در احادیث شیعه و سنی
متواترست و دلالت بر این میکند که از همه باب تسلیم و انقیاد ایشان باید نمود و پا از جاده متابعت ایشان

بیرون نباید

بعد ازین باید گذاشت و بهمین اکتفا نباید کرد که نام شیعه بر خود گذارند و در اعمال و اعتقادات از طریقهٔ ایشان بدر روند بلکه
ایشانند وسیلهها میانهٔ خلق و خدا تعالی و هدایت از غیر ایشان حاصل نمیشود چنانچه ابن بابویه علیه الرحمه و شیخ محمد طوسی رحمه الله
بسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده اند که حضرت فرمود که بلیهٔ مردم برای ما عظیم شده است اگر ایشان را
میخوانیم اجابت ما نمیکنند و اگر ایشان را وا میگذاریم بغیر ما هدایت نمی یابند و شیخ محمد طوسی علیه الرحمه بسند معتبر روایت
کرده است از آنحضرت صلوات الله علیه که فرمود ماییم سبب و وسیله میان شما و خدای تعالی و ایضاً روایت کرده است از عبد الله
بن سلیمان که گفت در خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه بودم شخصی از اهل بصره آمد و گفت که حسن بصری میگوید که آنها که علم
خود را کتمان میکنند گند شکمهای ایشان اهل جهنم را آزار خواهد کرد باز حضرت فرمود که اگر حسن راست میگوید پس هلاک شده است
آل فرعون خدا او را بکتمان ایمان در علم مدح کرده است و همیشه علم مکتوب بوده و از آن روز که خدای تعالی حضرت نوح ع را به پیغمبری
مبعوث گردانید حسن بصری اگر میخواهد بجانب راست رود و اگر میخواهد بجانب چپ رود که علم بحقیقت یافت نمیشود مگر نزد ما
و شیخ محمد ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از اسحاق بن اسمعیل روایت کرده است که حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه باو
نوشت که بدرستی که خداوند عالمیان برحمت و احسان خود فرایض را بر شما واجب نگردانیده از برای آنکه خود محتاج بود بعبادت شما
بلکه از برای احسان و تفضل بر شما تا آنکه ممتاز گرداند بد را از نیک و بد کردار را از فرمان بردار تا ظاهر گرداند آنچه در
سینهها مخفیست و دلها را پاکیزه گرداند از بدیها از برای آنکه سبقت جویند بر رحمتهای او و منزلتها و رتبهای شما در بهشت
بر شما حج و عمره و نماز و روزه و زکوة و ولایت اهل بیت ... از برای شما کلیدی از برای گشودن درهای ... و راههای
معرفت قرار داده اند که پیروی ایشان ست اگر نه محمد و اوصیای او صلوات الله علیهم میبودند شما حیران و گمراه میبودید
از بابت بهایم و حیوانات که هیچ فریضه از فرایض خدای تعالی را نمیدانستید آیا داخل نمیتوان شد از غیر درها پس چون خدا
بر شما منت گذاشت بنصب امامان بعد از پیغمبر شما فرمود که امروز دین شما را کامل گردانیدم و نعمت خود را بر شما تمام
کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم و برگزیدم و از طرق شیعه و سنی متواترست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که من شهرستان علمم و تو در آن شهرستانی و داخل شهر نمیتوان شد مگر از در آن و اخبار
درین باب زیاده از حد و حصر ست چنانچه از احادیث معتبره ظاهر میشود ایشان نه همین سفینهٔ نجات اینها متنند
بلکه جمیع پیغمبران به برکت ولایت ایشان بسعادات فایض گردیده اند و جمیع شداید بایشان پناه برده اند
و ایشان نیز علت غائی ایجاد جمیع آسمانها و زمین و عرش و کرسی و ملک و جن و انس چنانچه در احادیث بسیار وارد
شده است که خطاب بمحمد و علی صلوات الله علیهم فرموده که لولاکما لما خلقت الافلاک که اگر شما نمی بودید من افلاک
را خلق نمیکردم و بیان اسرار این اخبار موقوف بر تمهید رمزیست که موجب انکشاف این معنی میشود بدانکه خداوند
عالمیان فیاض مطلقست و ذات مقدس مقتضی فیض وجودست اما قابلیت ماده از جانب ممکنات شرطست
تا افاضهٔ آن فیض عقلا قبیح نباشد و کسی که قابل آن باشد که چنین بنای منزل عالم امکان را برای او بنا کنند و چنین

مهمان خانه برای او مرتب سازند در میدان وسیع عرصهٔ ایجاد چنین سقفهای رفیع و بناهای منیع برپا کنند و چندین
بار از سرادق رفعت و خیمهٔ جلال را با وتاد قدرت و اطناب عزت استوار کرده اند و این عرصهٔ ظلمانی را بچراغهای نورانی
از آفتاب و ماه و ستاره گاه روشن سازند و صفایح افلاک و لوح خاک را بانواع زینتها و الوان نقشها بیارایند و
خانهٔ ایره که تمام عالم را برای او بکنند و الوان نعمتها و میوهها و گلها و ریاحین برای او حاضر سازند و نزد تقرب
تقرب که این نشأ دنیا نمونه حقیرست از آن یعنی بهشت اعلا بانواع حور و قصور بیارایند و غیر متناهی از ملائکه
و جن و طیور و وحوش و بهایم را خادم او کرده اند بزرگوار میباید شد که این کرامتها را سزاوار باشد و این تواضع را لایق
بود اگر دیگران بطفیل او از این بهره برخوردار شوند عقلا پسندیده است اگر نه امثال نالایق این کرامتها ایم و بهرای ما
بهره ای این قسم تشریف نزد عقلا قبیح چنانچه اگر بالفرض یا کردی یا روستایی ناقص جاهل نزد پادشاه عظیم الشأن
بیاید و پادشاه بفرماید که صید انداز چراغان کنند و انواع فرشها گسترده الوان نعمتهای پادشاهانه برای حاضر کرده اند
و جمیع امرای خود را بخدمت او بازدارد جمیع عقلا او را مذمت میکنند که این ادا بر پادشاه نالایق و این مرد قابل این کرامت
نبود نهایت اکرام این مرد این بود که ده تومان زر یا کمتر بدو بدهند و او را در مجلس حضور همراه نرهند و اگر مرد کامل
و قابل و بزرگ عظیم الشأن بیاید و این تهیهها برای او بکنند و بطفیل او چندین هزار کرد و روستایی سیر شوند و محظوظ شوند به
نمانیست و جمیع عقلا مدح میکنند و هم چنین در این ماده چون جناب مقدس نبوی و اهل بیت او صلوات الله علیهم اشرف
مکونات و زبده ممکنات اند از همه رتبه اعلا از کمالات و استعدادات کنهیش داشته اند در ایشان مجتمع است ایشان ماده
قابل جمیع فیوض و رحمتهایند و هر فیض و رحمتی که اولا بر ایشان فایض میگردد و بطفیل ایشان بمواد قابله دیگر سرایت میکند
در خور استعداد ایشان چنانچه نعمت ایجاد اول بر آنحضرت فایض گردید و بعد از آن بر دیگران چنانچه فرموده که اول ما خلق الله
نوری و هم چنین یعنی نبوت اول از برای آنجناب حاصل شد و ببرکت او بدیگران رسید چنانچه فرموده که کنت نبیا و آدم بین
الماء و الطین من پیغمبر بودم و آدم علیه السلام در میان آب و گل بوده فرمود که ماییم آخران سابقان که بعد از همه ظاهر
شدیم و پیش از همه جمیع کمالات از داشتیم و اینست یعنی شفاعت کبری که از روز اول تا ابدالآباد جمیع خیرات و کمالات را دائم
و اینست که بوسیله ایشان جمیع خلق فایز گردیدند و میگردند و اینست نیز صلوات بر ایشان که جمیع مطالب باید اول
بر ایشان صلوات فرستاد و بعد از آن حاجت خود را طلبید تا برآورده شود زیرا که کیفیت روای حاجت عدم قابلیت سوال است
پس چون صلوات فرستادی و برای آن مادهها قابل رحمت طلبیدی مانعی نیست در حق الحضرت و اهل بیت نیز البته
مستجاب میشود و همین که آب سرچشمه دارد کسی باشد در خور قابلیت او از سرچشمه باو بهره میرسد در خور [illegible]
که با آن سرچشمه دارد کسی باشد که نهر عظیم از راه ولایت و اخلاص و توسل از آن تا منبع خیرات و سعادات بسوی خود کشیده باشد
از هر رحمتی که بآنجا میرسد در خور آن نهر گنجایش آن بهره میبرد و کسی که چون ضعفی بتهمان قدر حصه می یابد پس معلوم
شد که ما بقای دنیا و مقربان او انوار مقدسه ایشان زیاده از دیگرانست و نعمت ایشان بر پیغمبران و اوصیا و دوستان

خدا زیاده

خدا زیاده بر علوم انسان ست چون سخن باینجا کشید مطلب را از این نازکتر بیان نمیتوان کرد بر آنکه این معرفت
بیان فاعل و قابل مفیض و مستفیض بیشتر است افاضه بیشتر میشود و بلکه محض اعتقاد این است که باین قدر رضا بسبب آنکه
انام منتهی اند شد بسبب این نقصان که در نهایت مرتبه نقصند در استفاضه ایشان از کامل در جمیع الجهات ناچار است از
واسطه که ایشان بالنسبه کمال با جناب ذو الجلال بنوعی ارتباطی داشته باشند و از جهت امکان و عوارض آن مناسبتی با ممکنات ناقصه
داشته باشند که افاضه و استفاضه باین دو جهت بعمل آید چنانچه در بعضی روایات اتصال و احکام و حکم حقایق خلق این دو حیث
مذکور است و اشاره مجملی باین معنی در ابواب نبوت شد و در بیان معنی قرب بینشان اشاره شد و بر آنکه چون ایشان مظهر
صفات کمالیه الهیه اند و نمونه آن صفات جلال و جمال او متصف گردیده اند ایشانرا کمالات الله و اسماء الله میگویند
و احادیث درین باب بسیار است چنانچه اسماء الهی دلالت بر کمالات او میکنند ایشان نیز از این حیثیت که بسیاری
از صفات او متصف گردیده اند دلالت بر صفات او میکنند مثل اسم رحیم که دلالت بر اتصاف الهی بصفت رحمت
و شفقت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اکثر راشد هر که میبیند تو را دلالت بر کمال رحمت خداوندی که رحمت باین بسیاری قطره ایست از
دریای رحمت او است و هم چنین در جمیع کمالات بلکه دلالت ایشان بر آن کمالات زیاده از دلالت اسماست و
اسماء مقدسه الهی از این جهت با مراتب بر ایشان مرتبت کرده دلالت بر آن سعی میکنند چون ابرایشان نیز آنچه
در عالم ظاهر میبود که اسماء مقدسه الهیه اند و مظهر قدرت و کمالات او نیز ... ادراک کنه ذات و صفات را
دانستن محالست ولیکن در اینجا وجوهات صفات و تعبیرات از آنها افراد رعایت ... بیاید شد در هر اسمی که
معرفتی در خور معرفت خود از آن اسم بهم میرساند مثلا در معرفت پادشاه مختلف میباشد
یک مرد کردی شد که از عظمت پادشاه همین تصور کرده است که هر وقت که خواهد دو شاب او را بیست
اگر خواهد هزار دینار بکسی میتواند داد و این مرد دیگر پادشاه را استاد حلوای و استاد بزاز شناخته اگر پادشاه
باو احسان کند در خور شناخت او احسان خواهد کرد و هم چنین تا مرتبه آن شخص که از عظمت پادشاه آنقدر دانسته که اوقات
بر حکومتهای عظیم است و منصبی میکند که در مقابل الاف الوف تحصیل میتوان کرد و پادشاه در خور او میرساند و منصب عطا
را مراتب مراتب معرفت بلا تشبیه این تفاوت هست یک لفظ رحمان اعتبار فی بمعنی میفهمد در خور آن معنی فایده میبرد تا
آن عارف کامل که نهایت وجوه ممکنه را یافته بر طبق فیض ازل و ابد را برای ممکنات میطلبد و میرساند و بعضی در معرفت
رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام که اسمای مقدسه الهیه در صور شناخت و معرفت ایشان از توسل بایشان منتفع
میتوان شد یک شخص علی ابن ابو طالب را علیه السلام مردی شناخته است که هر مسئله که می پرسی میداند و آنحضرت را در علم
کمال شناخته بلکه آنحضرت را وسیله نکرده علاوه براو سبب کرده و دیگری شاه مردان علی را چنین شناخته که شبی بالهی
میتوانسته علی را چنین شناخته ... و یکی علی ابن ابو طالب را علیه السلام چنین شناخته که اگر شناخت

کند خدا از نور مان باو میدهند تا بمرتبه آن رسیده که علی ابن ابی طالب علیه السلام از کمال قرب گفته که اگر نام آنرا بر آسمانها
بخوانند از یکدیگر می پاشند و اگر بر زمین خوانند میکنند از دنیا بعد احادیث بسیار هست که نامهای مبارک ایشان بر عرش
نوشتند عرش قرار گرفت و بر کرسی نوشتند بر پای ایستاد و بر آسمانها نوشتند بلند شدند و بر زمین نوشتند قرار
گرفت و بر کوهها نوشتند ثابت گردیدند و دوستان ایشان را معلوم است که در وقت دعا و در فوران ربط و معرفت که نور تعالی
که بایشان حاصل میشود و بدین استشفاع بایشان نفع میکنند و اگر بعضی این معنی را از این اخبار تذکر کنیم سخن دقیق میشود
و سخن طولانی تر میشود و بعضی تمثیل ذکر کرده اند از برای وضوح این معنی که از این یک فیلی را بردند بشهر کوران چون شنیدند که
خلق عظیمی بنزد ایشان آمده همگی بسر او جمع شدند و دست در وی مالیدند یکی از ایشان دست بر گوشش او مالید دیگری دست بر
خرطوم آن مالید و یکی دندانش را مس کرد و یکی بدنش و یکی دمش چون فیل را بردند ایشان با یکدیگر نشستند و بوصف آن
شروع کردند و در میان ایشان نزاع شد انکه گوشش را مس کرده بود گفت فیل یک صفحه ایست سهلیست از بابت گلیم و
دیگری گفت که خرطومش را یافته بود گفت غلط کردی از بابت ناودان است و میان تهی و هر یک بآنچه از او یافته بودند تعبیر
کردند و نزاع ایشان بطول انجامید مرد بینایی که فیل را درست دیده بود در میان ایشان حکم حاکم شد و گفت هیچیک او را
نشناخته اید اما هر یک سلامی یافته اید این تشبیه کوران عالم امکان و جهالت را در معرفت واجب الوجود و دوستان او
متخلق باخلاق او شده اند چیزی صادق هست و در این مقام گنجایش زیاده از آن سخن نیست و این مضامین از اخبار
بسیار ظاهر میشود چنانکه [illegible] از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فرمود که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که خدای تعالی نیافریده است خلقی را که از من بهتر و گرامی تر باشد نزد
او گفتم یا رسول الله تو افضلی یا جبرئیل فرمود که یا علی خدای تعالی انبیای مرسل را افضل کرده است از ملائکه
مقرب و مرا بر جمیع پیغمبران تفضیل داده است و بعد از من تو را و امامانی که بعد از تواند بر همه تفضیل و زیاده داده و ملائکه خدمتکاران
ما و خدمتکاران دوستان ما یا علی آنهایی که حاملان عرش اند و بر دور عرش می باشند و تسبیح و تحمید
خداوند خود میگویند و استغفار میکنند برای جماعتی که ایمان بولایت ما آورده اند یا علی اگر ما نبودیم
خدا نه حضرت آدم را خلق میکرد و نه حوا را و نه بهشت را و نه دوزخ را و نه آسمانها را و نه زمین را و چگونه ما افضل از ملائکه
نباشیم و حال آنکه ما پیش از ایشان خدا را شناختیم و تسبیح و تقدیس خدا کردیم زیرا که اول چیزی که خدا خلق کرد ارواح ما بود
پس ما را گویا کرد بتوحید و تحمید خود که او را بیگانگی یاد کنیم و حمد او بگوییم بعد از آن ملائکه را خلق کرد و ارواح ما که
نور بود و چون ارواح ملائکه دیدند بسیار عظیم نمود در نظر ایشان پس گفتیم سبحان الله تا آنکه ملائکه بدانند که ما
خلق آفریده خداییم و خدا منزه است از اینکه با ما شباهتی داشته باشد یا آنکه صفات ممکنات در او باشد پس ملائکه چون
تسبیح ما را شنیدند خود را تسبیح کردند و خدا را تنزیه کردند از صفات ما و چون بزرگواری و عظمت شان ما را مشاهده
نمودند لا اله الا الله گفتیم تا بدانند ملائکه که خدا شریک ندارد در بزرگواری و عظمت و بندگان خداییم و در عظمت خداوند
او شریک نیستیم پس ایشان گفتند لا اله الا الله پس چون رفعت و مرتبه ما را دیدند ما گفتیم الله اکبر تا بدانند ملائکه که خدا

از آن عظیم تر است

که از آن عظیم‌ترست که کسی بدون توفیق و تأییدات خدا و تربیت منزلت تواند رسید الله گفتیم بسم الله اکبر چون قوت
و قدرت و توانایی ما رات هدر کردند گفتیم لا حول و لا قوة الا بالله تا بدانند که قوت و قدرت و توانایی ما از خدا و نه ماست پس
چون دانستند که خدای تعالی بما چه نعمت کرامت کرامت فرموده اطاعت ما را بر جمیع لازم کردانیده ما گفتیم الحمد لله تا بدانند خلق
ملائکه که خدای تعالی از جانب ما مستحق حمد و ثنا ست برای نعمتهای عظیم که بما انعام فرموده پس ملائکه گفتند الحمد لله پس به
به برکت ما هدایت یافتند ملائکه بتسبیح و تهلیل و تحمید و توحید خدای تعالی پس حق تعالی چون حضرت آدم علیه السلام را خلق فرمود و
ما انوار در صلب او بودیم بسپرد و امر نمود ملائکه را که حضرت آدم را سجده کنند از برای تعظیم و تکریم ما که در صلب آدم علیه السلام بودیم
و سجود ایشان سجده بندگی خدای تعالی بود و سجده تکریم و اطاعت حضرت آدم علیه السلام بود چون ما در صلب وی بودیم پس چگونه
افضل ملائکه نباشیم و حال آنکه جمیع ملائکه سجده حضرت آدم از برای تکریم ما کردند بدرستی که چون مرا بآسمانها عروج فرمودند
حضرت جبرئیل اذان و اقامت گفت و گفت یا محمد صلی الله علیه و آله پیش بایست تا با تو نماز کنیم گفتم یا جبرئیل من بر تو تقدم بجویم گفت
آری زیرا که خدای تعالی پیغمبران خود را بر جمیع ملائکه تفضل داده است و ترا بخصوص بر جمیع خلق تفضل داده است پس من تقدیم
مقدم شدم و با ایشان نماز کردم و فخر نمیکنم پس چون بحجابهای نور رسیدم جبرئیل گفت یا محمد صلی الله علیه و آله پیش برو که من در اینجا میمانم
گفتم در چنین جایی مرا تنها میگذاری جبرئیل گفت یا محمد صلی الله علیه و آله این نهایت اندازه ایست که خدای تعالی برای من مقرر ساخته فخر است
و اگر از این حد درگذرم بالهای من میسوزد پس فرو رفتم در دریاهای نور رسیدم بجایی که خدای تعالی خواسته است از اعلای درجات
ملکوت و ملک پس ندا رسید که یا محمد صلی الله علیه و آله گفتم لبیک ربی و سعدیک تبارکت و تعالیت پس ندا رسید که ای محمد صلی الله علیه و آله
تو بنده منی و منم پروردگار تو مرا عبادت کن و بر من توکل کن در جمیع امور دنیا بدرستی که تو نور منی در میان
بندگان من و فرستاده منی بسوی خلق و حجت منی بر جمیع خلایق از برای تو و دوستان تو بهشت را خلق کرده ام و از برای
مخالفان تو جهنم را خلق کرده ام و از برای اوصیای تو کرامت خود را واجب کرده ام و از برای شیعیان تو ثواب خود را
لازم ساخته ام گفتم خداوندا اوصیای من کیستند ندا رسید که ای محمد صلی الله علیه و آله اوصیای تو آنهایند که بر ساق عرش من نام ایشان
نوشته است چون نظر بساق عرش کردم دوازده نور دیدم بر هر نوری سطری سبز بود که بر او نام وصیی از اوصیای من
نوشته بود اول ایشان علی ابن ابی طالب علیه السلام بود و آخر ایشان محمد مهدی صلوات الله علیهم امت من گفتم خداوندا اینها اوصیای
منند بعد از من ندا رسید که یا محمد صلی الله علیه و آله اینها اولیا و دوستان و اوصیا و برگزیدگان منند بعد از تو بر جمیع خلایق و اینها اوصیا
و خلیفه‌های تو اند و بهترین خلق منند بعد از تو بعزت و جلال خود سوگند که بایشان دین خود را ظاهر کردانم و کلمه حق را بایشان
بلند کردانم و بآخرین ایشان زمین را از دشمنان خود پاک کردانم و او را در مشرق و مغرب زمین مسلط کردانم و بادها را مسخر
او کردانم و او را بر آسمانها بالا برم و او را به لشکرهای خود یاری کنم و ملائکه را مددکار او کردانم تا آنکه دین حق بلند شود
و جمیع خلق بیگانگی من اقرار کنند پس ملک و پادشاهی او را دایم دارم در دولت حق تا روز قیامت از دوستان من بر نرود و
[illegible] جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که چون جبرئیل نزد حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم
می آمد در خدمت آنحضرت مانند بندگان می نشست و تا رخصت نمیفرمود آنحضرت داخل نمیشد و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

روایت کرده است که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله پرسیدند که علی ابن ابی طالب علیه السلام افضل است یا ملائکه حضرت
فرمود که ملائکه شرف و فضیلت یافته اند مگر بمحبت محمد و علی صلوات الله علیهم و قبول ولایت ایشان و هر کس از محبان علی
که دل خود را از غش و غل و کینه و حسد و گناهان پاک کند او افضل است از ملائکه [illegible] حضرت امام عجبان
جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که یهودی بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمد و گفت تو افضلی
یا موسی بن عمران حضرت فرمود که خوب نیست که آدمی تعریف خود کند و لیکن ناچار ضرور است میگویم چون حضرت آدم را
خطائی از او صادر شد توبه اش این بود که خداوندا از تو سوال میکنم بحق محمد و آل محمد صلوات الله علیهم که مرا بیامرزی
پس حضرت پروردگار توبه اش را قبول فرمود و حضرت نوح علیه السلام چون بکشتی نشست و از غرق ترسید گفت
خداوندا از بارگاه جلال تو سوال میکنم بحق محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم که مرا از غرق نجات دهی پس خدا نوح را نجات
داد و حضرت ابراهیم علیه السلام را چون بآتش افکندند گفت خداوندا از تو سوال میکنم بحق محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله که مرا
از آتش نجات دهی پس خداوند تعالی آتش را برو سرد گردانید و موسی کلیم الله علیه السلام چون عصای خود را انداخت و ترسید
گفت خداوندا سوال میکنم بحق محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم که مرا ایمن گردانی پس خدا فرمود که مترس که تو بر اینها
غالبی ای یهود اگر موسی مرا در یابد و ایمان به پیغمبری من نیاورد ایمان او هیچ نفع نمیداد او را و پیغمبری او فایده
نیکرد ای یهودی یکی از فرزندان من مهدی است که چون بیرون آید عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان برای یاری
او فرود آید و او را مقدم دارد و در عقب او نماز گزارد [illegible] روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت که یا علی حق تعالی نظر افکند بسوی جمیع مردان عالمیان برگزید بعد از من ترا از جمیع
مردان عالم اختیار کرد پس از تو فرزندان تو را از جمیع مردان عالم اختیار کرد پس فاطمه را از جمیع زنان عالم ا
ختیار کرد پس فاطمه را از جمیع زنان عالم اختیار کرد در احادیث معتبره وارد شده است که در روزی
که ذریت آدم علیه السلام پیمان میگرفتند از جمیع ملائکه و پیغمبران و سایر خلق باین نحو پیمان گرفتند که آیا منم
پروردگار شما هستم و محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله پیغمبر شما هستند و حضرت علی ابن ابوطالب امام شما هست و امامان
از فرزندان ایشان امامان شما هستند همه گفتند بلی و هر که سبقت گرفت باین اقرار و عزم بر کلمه داشتن
این پیمان نموده است از پیغمبران و اولو العزم شدند و هر ملکی که قبول ولایت کرد مقرب شد یا اباذر احفظ
وصیتی یکن سعیدا فی الدنیا و الآخرة یا اباذر نعمتان مغبون فیهما کثیر من الناس الصحة
و الفراغ یا اباذر اغتنم خمسا قبل خمس شبابک قبل هرمک و صحتک قبل سقمک و غناک قبل فقرک
و فراغک قبل شغلک و حیاتک قبل موتک یا اباذر ایاک و التسویف بأملک فانک بیومک و لست بما بعده
فان یکن غد لک فکن فی الغد کما کنت فی الیوم و ان لم یکن غد لک لم تندم علی ما فرطت فی
الیوم یا اباذر لو نظرت الی الاجل و مسیره لابغضت الامل و غروره یا اباذر کن کانک فی الدنیا
غریب او کعابر سبیل و عد نفسک من اصحاب القبور یا اباذر اذا اصبحت فلا تحدث نفسک بالمساء و

اذا امسیت

إذا أمسيت فلا تحدث نفسك بالصباح وخذ من صحتك قبل سقمك ومن حيوتك قبل موتك فإنك لا
تدري ما اسمك غدا يا أباذر إياك أن تدركك الصرعة عند العثرة فلا تمكن من الرجعة ولا يحمدك
من خلفت بما تركت ولا يعذرك من تقدم عليه بما اشتغلت به يا أباذر ما رأيت كالنار نام
هاربها ولا مثل الجنة نام طالبها يا أباذر كن على عمرك أشح منك على درهمك ودينارك يا أباذر هل
ينتظر أحدكم إلا غنى مطغيا أو فقرا منسيا أو مرضا مفسدا أو هرما مفندا أو موتا مجهزا أو الدجال
فإنه شر غائب ينتظر أو الساعة والساعة أدهى وأمر اي ابوذر حفظ کن آنچه من ترا بآن وصیت
میکنم و عمل نما تا سعادتمند گردی در دنیا و آخرت ای ابوذر دو نعمت است که غبن دارند در آن دو نعمت بسیاری از
مردم یکی صحت بدن و اعضا و جوارح و یکی فراغ و فرصت و مجال یعنی در این دو نعمت بسیاری ~~از مردم~~ یکی فریب میخورند
و غنیمت نمیشمارند و میگذرانند که از دست ایشان میرود و بعد از او حسرت میخورند و فایده ندارد و در احادیث
دیگر مضمون بقا دارد شهر بعلت فتنه این است و ایشان را از آن غافل میکند ای ابوذر غنیمت
شمار و قدر بدان پنج چیز را پیش از پنج چیز شمار جوانی را پیش از پیری که چون پیر شدی بسیار کارها که در جوانی توان کرد
در صحت میتوانی کرد و قدر بدان و توانگری را پیش از فقر پیش از آنکه فقیر شوی آنچه خواهی در راه خدا نتوان داد و هرچه
توانگری را بری یا بعلت فقر از عبادت باز مانی و غنیمت دان فارغ بودن را پیش از آنکه مشغول شوی بچیزی چند که
بسبب آن فرصت عبادت نیافته باشی و مغتنم دان زنده بودن را پیش از مرگ که بعد از مرگ هیچ چاره نتوانی کرد بدرستی که این
روز که در دست تو است همین را داری و بعد از این را نمیدانی [illegible] بس امروز صرف کار خود کن که اگر فردا زنده
باشی در فردا هم چنان باشی که امروز بودی و اگر فردا زنده نباشی نادم و پشیمان نباشی که چرا امروز را ضایع کردی و
حال آنکه آخر عمر تو بود ای ابوذر چه بسیار کسی که روز را درمییابد و آن روز را تمام نکرده بمیرد و چه بسیار کسی
که انتظار فردا میبرد و بآن نمیرسد ای ابوذر اگر ببینی اجل خود را و تندی رفتار او را که چه زود میرود و بکمتر فرصت
میگذرد هر آینه دشمن خواهی داشت آرزوها و دور و دراز و فریب آن را خواهی خورد ای ابوذر در دنیا مانند
غریبی باش که بغربت در آید و آن را وطن خود نشمارد یا مسافری که بمنزلی فرود آید و قصد اقامت ننماید و خود را از
اصحاب قبور بشمارد و قبر را منزل خود دان و در تعمیر و آبادانی آن همت بگمار ای ابوذر چون صبح کنی در خاطر فکر شام
راه مده و شام را از عمر خود حساب مکن و چون شام کنی خیال صبح و اندیشه آن را در خاطر مگذران و از صحت خود توشه بگیر
پیش از بیماری و از زنده گی بهره بردار پیش از مردن که نمیدانی که فردا چه نام خواهی داشت نام زندگان خواهی داشت یا نام
مرده گان یا آنکه در روز قیامت نمیدانی که نام سعدا خواهی داشت یا نام اشقیا ای ابوذر ببین که مبادا از یاد رایه [illegible]
در هنگام غفلت در مجمع دنیا بیتو را برگشتن بنگر که کار خود درست کنی و وارث تو تو را مدح نکند با آنچه از برای او
گذاشته و آن خداوندی که بنزد او رفته تو را معذور ندارد و در آن چیزها که مشغول آنها شده و بنده از آنچه را برای

آنها کرده ای ابوذر ندیدم چون آتش جهنم چیزی را که گریزنده از آن خواب کنند و غافل باشند زیرا که کسی که از امر سهلی خایف و
گریزان است از خوف آن خواب نمیکند و آتش جهنم با این عظمت چه گونه دعوای خوف از آن میکنند و سعی بخواب میروند بلکه
همیشه در خوابند و ندیدم مثل بهشت چیزی را که طلب کنندهٔ و خواهان آن خواب کنند زیرا که مردم از برای لذتهای سهل دنیای
فانی خواب را بر خود حرام میکنند و سعی در تحصیل آن مینمایند و طالبان بهشت ابدی و نعیم نامتناهی پیوسته در خوابند
ای ابوذر قدر عمر بدان و بر عمر خود بخیل تر باش از دینار و درهم ای ابوذر هر یک از شما از چند چیز را انتظار میبرید
و در پیش دارید تا توانگری که بهم رسانید و طاغی شوید و بسبب آن از سعادت ابد محروم شوید یا فقر و بی چیزی که
بسبب آن خدا را فراموش کنید یا بیماری که شما را فاسد کرداند و از صلاح باز دارد یا پیری که شما را از کار بیندازد
یا مرگ که بسرعت در رسد و مهلت ندهد یا فتنه دجال لعین که شر غایبیست که در رسد یا قیامت برپا شود و قیامت
از همه چیز عظیم تر و تلختر است توضیح این کلمات طریقه و مواعظ شریفه در ضمن سه مقصد مینماید
بدانکه مفاد این نصایح شافیه اهتمام در عمل و احتراز از طول امل است و طول امل از امهات صفات ذمیمه است
و مورث چهار خصلت است اول کسل و ترک طاعت زیرا که شیطان او را از این راه فریب میدهد که فرصت بسیار است و
عمر دراز است و در هنگام پیری عبادت میتوان کرد ایام جوانی را صرف عیش و طرب میباید کرد
آنکه باعث ترک توبه میشود و تاخیر میکند توبه را بگمان آنکه مهلت خواهد یافت تا مرگ ناگاه او را بگیرد و مهلت ندهد
آنکه باعث حرص بر جمع مال و تحصیل امور لازمهٔ آن میشود برای آنکه چون گمان عمر بسیار بخود دارد باندازهٔ آن
تحصیل مایحتاج خود میکند چون اعتماد بر خدا ندارد و نمیداند که اگر خدا خواهد او را زود فقیر میکند و آنچه تحصیل کرده است
بکار او نمی آید و اگر خدا مصلحت داند [...] او را توانگر میکند آنکه باعث قساوت قلب و فراموشی آخرت
میگردد و این صفات ذمیمه باعث شقاوت ابدیست چنانکه از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه باسانید معتبره منقولست که
فرمود که خصلتی که از آن بیشتر بر شما میترسم دو خصلت است یکی متابعت خواهشهای نفس کردن و یکی طول امل اما متابعت
هواهای نفس آدمی را از قبول حق و متابعت آن منع میکند و باز میدارد و اما طول امل پس موجب فراموشی آخرت میگردد
منقولست که هر که املش دراز است عملش نیکو نیست و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم منقولست
که صلاح اول این امت بزهد و یقین است و فساد آخر این امت به بخل و طول امل است و ایضاً از آنحضرت منقولست که بحضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که یا علی چهار خصلت است که از شقاوت ناشی میشود خشکی دیده و سنگینی دل و درازی امل و
محبت بقای بسیار در دنیا و در حدیث دیگر فرمود که پیر میشود فرزند آدم و جوان میشود در او دو خصلت حرص و طول امل
و بدانکه معالجهٔ این دو مرض ببسیاری یاد مرگ و تذکر [...] بعد از مرگ و تفکر در عدم اعتبار عمر و احتمال سرعت انقضای آن
میشود و جه ظاهر است که مرگ را به پیر و جوان یک نسبت بلکه جوانان نزدیکتر شده اند و هر یک شخص از همسنان این کس
بمیرد در حال [...] او تفکر نماید که ممکن بود که من بجای او مرده باشم و اکنون در سر تنهای عظیم داشته باشم و در بدن
خود تفکر نماید که ~~ممکن نیست که~~ هر ساعت در فنا و انهدام است و در هر روز یکقوت از قوی و عضوی از اعضای او

ضعیف

ضعیف و باطل میشود و هر لحظه چند بن بیک مرگ باد میرسد و مطالعه نماید و در مواعظ و نصایحی که از رسول خدا و ائمه
صلوات الله علیهم رسیده و بدیده ایمان نظر نماید و بسمع یقین قبول نماید زیرا که ایشان طبیب نفوس خلایقند و مواعظ و
حکمتی که از ایشان رسیده نسخهای معالجه دردهای نفوس خلایقست و بصفا برسد و از احوال ایشان پند گیرد
بن ربیع منقولست که جوانی از انصار بسیار می آمد بمجلس عبد الله بن عباس و عبد الله او را گرامی میداشت و نزدیک خود
می نشاند روزی بعبد الله گفتند که تو این جوان را اینقدر گرامی میداری و این مردی بد نیست شبها میرود و قبرها را می
شکافد و کفن مردهها را میدزدد عبد الله شبی برای استعلام این حال بقبرستان رفت و پنهان شد دید که آن جوان آمد
و یک قبر کنده داخل شد و در لحد خوابید و آواز بلند کرد که وای بر من در روزی که تنها داخل این لحد شوم و زمین
از زیر من گوید که ترا وسعت مبادا و خوش مباد منزل تو تو که بر روی من راه می رفتی تو را دشمن میداشتم پس چون
تو را خواهم که در میان من درآمده وای بر من در روزی که از قبر بیرون آییم و پیغمبران و ملائکه در صفها ایستاده باشند در آن روز مرا
از عذاب الله کی نجات خواهد داد از دست جماعتی که بر ایشان ظلم کرده ام مرا کی رهائی خواهد داد و از آتش جهنم کی مرا
امان خواهد داد معصیت کرده ام خداوندی را که سزاوار او نبود که او را معصیت کنم مکرر با او عهد کردم که گناه نکنم
و از من راستی و وفا ندیده و امثال این سخنان را مکرر میگفت و میگریست چون از قبر بیرون آمد عبد الله او را در بر
گرفت و دست در گردن او کرد و گفت که نیکو نباش تو و چه خوب نباش تو [illegible] میکنی و می شکافی و از بهر ما
[illegible] از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که بسیار یاد کنید مرگ را و بیرون آمدن از قبرها و ایستادن
نزد خداوند خود را در مقام حساب تا مصیبتهای دنیا بر شما آسان شود و فرمود که هر که فردا را از اجل خود حساب
کند صحبت مرگ را نیکو نکرده است و [illegible] و در وصیتی که در هنگام وفات فرمود گفت ای فرزند
امل و آرزوهای خود را کوتاه کن و مرگ را یاد کن و دنیا را [illegible] که در گرفتاری مرگ کی و [illegible] بلاهای
دنیا و مغلوب دردها و محنتهای دنیا [illegible] که این بندگان خدا کسی از مرگ نجات نمی یابد پس حذر کنید از آن
پیش از آنکه بشما رسد و تهیه آنرا درست کنید [illegible] که بر همه احاطه کرده است اگر می ایستید شما را میگیرد و اگر میگریزید
درمی یابد و از سایه [illegible] بشما نزدیکتر است [illegible] و دنیا را از پی شما در هم می پیچند و عنقریب تمام
شده است پس هرگاه که شهوت با شما نزاع کند بسیار یاد کنید مرگ را و مرگ از برای موعظه و پند کافیست و حضرت رسالتپناه
صلی الله علیه و آله بسیار وصیت میفرمود اصحاب خود را بیاد مرگ و میگفت بسیار بخاطر آورید مرگ را بدرستی که آن شکننده لذتهاست
و حایل است میان شما و خواهشهای نفسانی و از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود که اگر حیوانات از
مرگ آنقدر که شما میدانید میدانستند یک گوشت فربه از ایشان نمیخوردید و از یاد مرگ [illegible] و بسند معتبر از
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که فرزند آدم را چون آخر روز دنیا و اول روز آخرت شود میرسد مثال اهل و فرزندش

یزید

وصال عملی او را در نظر آدمی آورند پس آنگاه رو بمال میکنند و میگوید که والله بسیار حریص بودم در جمع کردن تو و بخیل
بودم در صرف کردن و الحال چه مدد میکنی مرا جواب میگوید که کفن خود را از من بگیر پس بفرزندان التفات
نماید و گوید که شما را والله بسیار دوست میداشتم و شما را حمایت میکردم امروز برای من چیزی دارید گویند که ترا
تا قبر میرسانیم و در خاک پنهان میکنیم پس رو بعمل خود کند گوید والله که خواهان تو نبودم و بر من گران و دشوار بودی امروز
مرا چه امداد مینمایی گوید که قرین توام در قبر و چون محشور شوی با توام تا من و ترا بخدای عز و جل عرض کنند پس
اگر دوست خدا باشد شخصی به نزد او می آید از همه کس خوشبوتر و خوشروتر و جامههای فاخر پوشیده و میگوید
که بشارت باد ترا که عمل صالح توام و چون از دنیا بر میروی جای تو بهشت است و چون مرده غسل دهنده اش را می شناسد
و قسم میدهد او را که جنازه اش را بردارند [illegible] اند که مرا زود ببرید پس چون او را در قبر میکنند دو ملک بر زمین می آیند
که موهای ایشان را بر زمین میکشند بپای خود زمین را می شکافند صدای ایشان مانند رعد باشد و چشمهای ایشان مثل برق
بسیار روشن و میگویند که کیست خدای تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو و کیست امام تو پس چون جواب گفت میگویند
خدا ترا ثابت بدارد در آنچه دوست میداری و پسندیدی پس قبر او را فراخ میکنند آنقدر که چشم کار کند
و دری از بهشت بقبر او میگشایند و میگویند که خواب کن [illegible] و راحت و اگر دشمن خدا باشد شخصی به نزد
او می آید در نهایت زشتی و بدبویی و میگوید بشارت باد ترا بجهنم و آتش جهنم و غسل دهنده خود را می شناسد
و قسم میدهد حاملان نعش را که او را نگاه دارند پس چون داخل قبر میشود دو ملک بنزد او می آیند و کفن را
از او دور میکنند و از خدا و پیغمبر و دین و امام میپرسند میگوید که نمیدانم میگویند که هرگز ندانی و هدایت نیابی پس
گرزی بر او میزنند که هیچ جانوری نیست که صدای آنرا نشنوند سوای جن و انس و دری از جهنم بقبر او میگشایند و
میگویند بخواب به بدترین حالی و چنان قبر را بر او تنگ میکنند که [illegible] مغز سر او را از ناخنهای پا بیرون رود
و مسلط میگرداند حق تعالی مارها و عقربها و جانوران زمین را که او را بگزند تا روزی که مبعوث شود و از بسکه در
شدت است آرزو میکند که قیامت قایم شود و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که حضرت رسول الله صلعم و آله فرمود که
من پیش از نبوت گوسفندان چرانیدم هیچ پیغمبری نیست مگر اینکه گوسفند چرانیده پس چون مدتها چرانیدم
که همه گوسفندان بی سببی خایف میشدند و آنجا می ایستادند چون جبرئیل نازل شد از سبب آن پرسیدم فرمود
که کافر را در قبر ضربتی میزنند که بغیر جن و انس همه مخلوقات صدای او را میشنوند و میترسند و میایستند
و منقول است از حضرت رسالت پناه صلعم و آله که چون دشمن خدا را بجانب قبر میبرند ندا میکند حاملان
خود را که ای برادران میشنوید شکایت بشما میکنم از شقی شما دشمن خدا شیطان جن و انس مرا فریب داد و به بلا انداخت
و الحال بفریاد من نمیرسید و قسم میخورد که خیرخواه منست و مرا فریب داد و شکایت میکنم به شما از دنیا که مرا مغرور
کرد و چون بر او اعتماد و دل بستم مرا بر زمین انداخت و شکایت میکنم بشما از دوستان که گمان [illegible] یار خود کرده بودم
مرا امیدها دادند امروز از من بیزار شدند و تنها گذاشتند و شکایت میکنم بشما از فرزندان خود که حمایت ایشان کردم

و ایشان مرا بدر کردند

وایشان را بر جان اختیار کردم و مالم را خوردند و مرا واگذاشتند و شکایت میکنم بشما ملائکه خوف خدای را از آن نهادم و وبال عذابش بر منست و نفعش را دیگران میبرند و شکایت میکنم بشما از خانه که مایه خود را صرف تعمیر آن کردم و دیگران در آن ساکن شدند و شکایت میکنم بشما بسیار مانده‌اند قبر را که ندا میکند که منم خانه که بدن نهاد ران کرم میشود منم خانه تاریکی و وحشت و تنگی ای برادران تا میتوانید مرا نگاه دارید و دیر تر بر بدین سوز فسرد و شما حذر کنید از انکه من باو مبتلا شده ام بدرستیکه مرا بشارت داده اند بآتش جهنم و خواری و مذلت ابدی و غضب خداوند جبار واحد تا برآنچه تقصیر کردم در فرمان خدا و دوستان او بس ناله‌ها و گریه‌های دراز که در پیش دارم نه شفاعت کننده دارم که سخنش را بشنوند و نه دوستی که مرا رحم کند کاشکی مرا بر میگردانیدند تا داخل مؤمنان میشدم و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که قبر مرا هر روز ندا میکند منم خانه غربت و منم خانه تنهایی و وحشت منم خانه کرم و جانوران منم قبری که باغیم از باغهای بهشت یا گوی از گوی‌های جهنم و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که زنهار زنهار مرگ را یاد کنید که چاره از مرگ نیست اینکه مرگ رسید با روح و راحت و نعمت ابدی برای انکه از برای بهشت سعی کرده بود و با سعادت ابد برای او لازم شده است چون او در میان دو چشم او دست و بغل او در پس پشت او و کسی را که دوستی شیطان و شقاوت آمد برای او واجب کرده بوده آرزوهای او در میان دو چشم او دست و اجل او در پس پشت او و از آنحضرت پرسیدند که کدام یک از مؤمنان زیرکترند فرمود که آنکه یاد مرگ بیشتر کنند و تهیه آنرا بیشتر کرده و از ابو صالح منقولست که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که ای ابو صالح هر وقت که جنازه بردار چنان باش که تو در میان آن جنازه و از خدا سوال کرده که تو را بدنیا برگردانند که تدارک گذشته‌های خود کنی خواطیدن تو را قبول کرده و برگردانید در الحال چون خواهی کرد اکنون چنین کن ای کنی و تدارک خود بکن بعد از آن فرمود که عجب دارم از جماعتی که جمعی از ایشان را بردند و بر نگردانیدند بقیه را ندای رحیل در میان زدند که روانه میباید شد و باز مشغول لعب و بازیند و منقولست

از جابر انصاری علیه الرحمه که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام از نظر کردن ملک موت بنی آدم آنحضرت فرمود که نمی‌بینی که جماعتی در مجلسی نشسته‌اند بسکم تنبه خاموش میشوند آن وقتیست که ملک موت بایشان نظر میکند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که حضرت عیسی علیه السلام بر سر قبر یحیی علیه السلام آمد و دعا کرد که خدا او را زنده کند چون زنده شد از قبر بیرون آمد بحضرت عیسی گفت که از من چه میخواهی گفت میخواهم که در دنیا مونس من باشی چنانکه پیشتر بودی گفت یا عیسی هنوز حرارت و شدت مرگ در من چه میخواهی گفت میخواهم که در دنیا مونس من باشی چنانکه پیشتر بودی گفت یا عیسی هنوز حرارت و شدت مرگ از من برطرف نشده است میخواهی مرا بار دیگر بدنیا آوری که مرتبه دیگر سختی جان کندن را بکشم پس او را گذاشت که بقبر برگشت و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که چون چند از پادشاه زاده‌های بنی اسرائیل متوجه عبادت شده بودند و عبادت ایشان این بود که در زمین سیر میکردند و عبرت میگرفتند روزی بقبری رسیدند بر سر راهی که مندرس شده بود و خاک بر روی آن نشسته بود و بغیر علامتی از آن نمانده بود گفتند بیایید دعا کنیم شاید خدا این میت را زنده گرداند و از او بپرسیم که چه نحو چشیده استعزه مرگ را پس دعا کردند و دعای ایشان اینکه تو الهی مایه ای پروردگار و ما را بجز تو خالقی و معبودی نیست توئی پدید آورنده هر بایه و همیشه هستی و هرگز غافل نمیشوی و زنده هرگز توراموش نمیباشد و هر گذر روز تو

راست آن و کار غریبیست به هر چیز را دیده اند و محتاج بتعلیم نیستی زنده کن این میت فانی شده را بقدرت کامله خود
پس از قبر بیرون آمد در حالتی که موی سر و ریش او سفید و خاک از سر و ریش خود میریخت و ترسان و دیده بسوی آسمان
باز کرده پس بایشان گفت که برای چه بر سر قبر من ایستاده اید گفتند که دعا کردیم که ترا زنده کند که از تو سؤال کنیم
که چون یافته مزه مرگ را پس بایشان گفت که نود و نه سالست که در قبر ساکنم و هنوز الم و محنت و کرب مرگ از من بطرف نشده
و هنوز تلخی جان کندن از گلوی من بیرون نرفته است ایشان پرسیدند که روزی که مردی موهای تو چنین سفید بود گفت نه
اما چون الحال صدا شنیدم که بیرون بیا و خاکهای ریزه های بدنم جمع شد و روح در ان داخل شد و ترسان با این سرعت بیرون
آمدم از هول قیامت موی سر و ریشم سفید شد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر کس کفنش در خانه
اش مهیا باشد او را از غافلان نمی نویسند و هر وقت که نظر باو میکند او را ثواب میدهند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که منادی هر روز فرزند آدم را ندا میکند که ای اولاد آدم متولد شو برای مردن و جمع کن برای فانی شدن و بنا کن برای خراب
شدن و از امام حضرت جعفر صادق علیه السلام منقولست که بنده مومن را وسعتی در امر او هست تا چهل سال و چون سن او
بچهل رسید حق تعالی وحی میفرماید بآن دو ملک که برای او موکلند که من این بنده را برای عبرت عمر داده ام اکنون کار بر او
سخت گیرید و نیکو اعمالش را بنویسید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که چون چهل سال بر بنده گذشت میگویند
که با خبر باش و تهیه مرگ خود را درست کن که دیگر تو معذور نیستی و از حضرت امیر المومنین علی علیه السلام منقولست که هر روز که
داخل میشود فرزند آدم را ندا میکند که ای فرزند آدم من روز تازه ام و بر تو گواهم پس در من خیر بگو و عمل خیر بکن که برای تو گواهی
دهم در روز قیامت و بعد از این هرگز مرا نخواهی دید و منقولست که قیس بن عاصم بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
آمد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله ما را موعظه بکن که در بادیه میباشیم و احتیاج بموعظه بسیار داریم فرمود که یا قیس
بدرستی که با هر عزتی در دنیا مذلتی هست و با هر زندگانی مردنی هست و با دنیا آخرتی هست و با هر حسنه ثوابی هست و هر
گناهی عقابی هست و هر اجلی را اندازه هست ای قیس چاره نیست ترا از قرینی خواهد بود که با تو مدفون شود و زنده باشد
و تو با او مدفون شوی و مرده باشی و آن عمل تو است پس آن قرین تو اگر کریم است و نیکوست ترا گرامی دارد و اگر لئیم است
و بد است ترا وا خواهد گذاشت و بر انگیخته آن قرین با تو محشور خواهد شد و از تو خواهند پرسید مگر از او پس قرین خود را عمل
صالح گردان تا انس باو داشته باشی و اگر غیر صالح باشد از غیر او وحشت خواهی داشت و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
بجابر جعفی گفت که سلام مرا بشیعیان من برسان و بایشان بگو که میان ما و خدای تعالی خویشی نیست و تقرب بخدا نمیتوان
جست مگر بطاعت ای جابر هر که اطاعت خدا تعالی کند محبت ما داشته باشد او شیعه ماست و کسی که معصیت خدا کند
محبت ما باو نفع نمیدهد و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که هر که خواهد که بدون عشیره و قوم عزیز باشد و بی سلطنت
و حکم صاحب مهابت باشد و بی مال غنی و بی نیاز باشد و مردم اطاعتش کنند بدون آنکه مال بایشان دهد پس باید که از ذلت
معصیت خدا بیرون آید و بعزت اطاعت و فرمان برداری خدا داخل شود که اینها همه برای او حاصل شود و بسندهای معتبر
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقولست که قدمهای هیچ بنده در روز قیامت از جای حرکت نمیکند تا سوال نکنند از او چهار

جز از عمرش

چرا از عمر تو که در چه چیز صرف کرده است و از محبت ما اهل بیت و از حضرت امام الناطق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه
منقولست که فرمود که در توراة نوشته است که ای فرزند آدم خود را برای عبادت من فارغ ساز تا دل ترا پر کنم از غنا
و بی نیازی از خلق و ترا بسعی مطلب تو وانگذارم و بر منست که رفع احتیاج تو بکنم و خوف خود را در دل تو جا دهم و اگر
خود را برای عبادت من فارغ نسازی دل ترا پر کنم از شغل دنیا و رفع احتیاج تو نکنم و ترا بسعی خود بگذارم و از
۱۱۴ حضرت علی ابن الحسین سید الساجدین زین العابدین صلوات الله علیه منقولست که فرمود که بدرستی که دنیا بار کرده است
و پشت کرده است و میرود و آخرت بار کرده است و رو کرده است و می آید و هر یک از دنیا و آخرت را فرزندان و صاحب
هست پس شما از فرزندان آخرت باشید نه از فرزندان و طلبکاران دنیا ای گروه از زاهدان در دنیا باشید و بسوی آخرت
رغبت نمایید بدرستی که زاهدان در دنیا زمین را بساط خود دیده اند و خاک را فرش خود قرار داده اند و آب را بوی خوش
دانسته اند و بان خود را میشویند و خوشبو میسازند و خود را جدا کرده اند و بریده اند از دنیا بریدنی بدرستی که کسی که مشتاق بهشت
شهوتهای دنیا را فراموش میکند و کسی که از آتش جهنم میترسد البته مرتکب محرمات نمیشود و کسی که ترک دنیا کرده مصیبتهای
دنیا برایش آسان میشود بدرستی که خدا را بندگان هست که در مرتبه یقین چنانند که گویا اهل بهشت را در بهشت دیده اند
و گویا اهل جنّت را در جنّت دیده اند که متنعمند و گویا اهل جهنم را در جهنم دیده اند که معذبند و مردم از شر ایشان ایمنند و دلهای
ایشان پیوسته از غم آخرت محزونست و نفسهای ایشان عفیفست از محرمات و شبهات و در کارهای ایشان سبکست و بر خود
دشوار نکرده اند چند روزی اندک صبری کرده اند بعد از آن راحتهای دور و دراز آخرت را برای خود مهیا کرده اند چون شب
میشود نزد خداوند خود بر پای ایستند و آب دیده ایشان بر روها جاری میگردد و تضرع و زاری و استغاثه بسوی پروردگار
خود میکنند و سعی میکنند که گردنهای خود را از عذاب الهی آزاد کنند و چون روز میشود بردبارانند و حکیمانند و دانایانند و نیکو
کارانند از باب تیر باریک شده اند خوف الهی و عبادت ایشان را چنین تراشیده اند و نحیف کرده اند چون اهل دنیا بایشان نظر میکنند
گمان میکنند که ایشان بیمارند و ایشان را بیماری بدن نیست بلکه بیماری خوف و عشق محبت اند و بعضی گمان میبرند که عقل ایشان
برهم خورده و مختلط شده است و نه چنین است بلکه بیم جهنم در دل ایشان جا کرده و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که حضرت عیسی علیه السلام بر قریه گذشت که اهلش و مرغانش و حیوانانش همه مرده بودند فرمود که اینها
نمرده اند مگر بعذاب الهی اگر متفرق میمردند یکدیگر را دفن میکردند حواریان گفتند که یا روح الله خدا را بخوان که اینها را
یکی زنده کند که از اعمال خود ما را خبر دهند که ما آن اعمال را بدانیم و ترک کنیم که مستحق عذاب الهی نشویم پس حضرت عیسی علیه السلام
دعا کرد ندا رسید که ایشان را ندا کن جواب خواهند داد چون شب شد حضرت عیسی علیه السلام بر بلندی بایستاد و گفت ای اهل قریه
یکی از ایشان جواب گفت که لبیک یا روح الله حضرت فرمود که بگو که چه بود اعمال شما که چنین هلاک شده اید گفتند طاغوت و
باطل را اطاعت میکردیم و دنیا را بسیار دوست میداشتیم و از خدا کم میترسیدیم و املها و آرزوهای دراز داشتیم
و غافل بودیم و پیوسته مشغول لهو و لعب بودیم فرمود که چگونه بود محبت شما دنیا را گفتند مانند محبت طفل با مادر

خود را هر گاه که رد میکرد بهمان شمال میشدیم و اگر بهشت میکرد میگریستیم و محزون میشدیم فرمود که اطاعت طاغوت
چون میکردید گفت اطاعت گناهکاران میکردیم فرمود که چگونه بود عاقبت کار شما گفت شبی در عافیت و رفاهیت خوابیدیم
و صبح خود را در هاویه دیدیم فرمود که هاویه چیست گفت که سجّین است فرمود که سجّین کدام است گفت کوهها است از آتش
که بر اهل دنیا افروخته اند تا روز قیامت فرمود که شما چه گفتید و ایشان بشما چه گفتند گفت که ما گفتیم که ما را برگردانید بدنیا که ما
ترک دنیا بکنیم و بندگی کنیم بما گفتند که دروغ میگوئید فرمود که در میان اینها چرا همین تو با من سخن گفتی و غیر تو سخن
نگفت گفت یا روح الله لجامهای آتشین در سر ایشان است و در دست ملائکهٔ غلاظ شداد است لجامهای ایشان و من
در میان ایشان بودم اما از ایشان نبودم و چون بر ایشان عذاب الهی نازل شد مرا هم با ایشان فرا گرفت من بیک مو آویخته ام
در کنار جهنم نمیدانم که در آتش خواهم افتاد یا نجات خواهم یافت حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام رو بحواریین کرد و فرمود
که ای دوستان خدا نان خشکی را با نمک خوردن و درشت خوردن و بر روی مزبلها خوابیدن خیر بسیار دارد و موجب عافیت
دنیا و آخرت است [illegible] حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که چون حضرت داود علیه السلام ترک اولی از او
صادر شد چهل روز در سجده ماند که در شب و روز میگریست و سر از سجده بر نمیداشت مگر در وقت نماز تا آنکه پیشانی
شکافته شد و خون از چشمهایش جاری گردید بعد از چهل روز ندا باو رسید که ای داود چه میخواهی آیا گرسنه ای ترا سیر کنم
یا تشنه ای ترا آب دهم یا برهنه ای ترا بپوشانم یا ترسانی ترا ایمن گردانم گفت پروردگارا چرا ترسان نباشم
حال آنکه میدانم که تو خداوند عادلی و ظلم ظالمان از تو نمیگذرد حضرت واجب الوجود باو وحی فرستاد که ای داود علیه
توبه کن پس روزی حضرت داود علیه السلام بیرون رفت بجانب صحرا و زبور میخواند و هرگاه که آنحضرت زبور میخواند هیچ سنگی
و درختی و کوهی و مرغی و درنده نمی ماند مگر آنکه با او موافقت میکردند در خفقان و گریه تا آنکه و حیوانات را شنید بکوهی رسید و بر آن کوه غاری بود که در آنجا پیغمبر عابدی بود که او را حزقیل میگفتند چون صدای کوه ها
دانست که حضرت داود است حضرت داود علیه السلام گفت که ای حزقیل رخصت میدهی که من ببالا بیایم گفت نه تو گناهکاری
حضرت داود علیه السلام بگریست پس بحزقیل وحی آمد که سرزنش مکن داود را بر ترک اولی و از من عافیت طلب کن
که هر که را من بخود واگذارم البته بخطایا مبتلا میشود پس حزقیل دست حضرت داود را گرفته بنزد خود برد گفت ای
داود هرگز اراده گناهی بخاطر گذرانیده گفت نه گفت هرگز عجب بهم رسانیده از این حالی که داری از عبادت خدا گفت نه
گفت هرگز میل بدنیا و شهوات آن در خواطرت خطور کرده است گفت بلی گاه هست که این خیال در دلم در می آید پرسید
که آنرا چه علاج میکنی گفت باندرون این شکاف کوه داخل میشوم و از آنچه در آنجا هست عبرت میگیرم حضرت داود با او
داخل شعب شدند دید که تختی از آهن گذاشته است و بر روی آن تخت استخوانهای پوسیده ریخته است و لوحی از
آهن نزد آن تخت گذاشته است حضرت داود علیه السلام لوح را خواند نوشته بود که منم اروی بن سلم هزار سال پادشاهی کردم
و هزار شهر بنا کردم و هزار دختر را بکارت بردم و آخر کار من این شد که خاک فرش من شده و سنگ بالش من شده و تکیه گاه من شده
مار و کرم همسایگان و مصاحبان من شده اند پس کسی که مرا ببیند فریب دنیا نخورد [illegible] دجّال علیه اللعنه
بدانکه یکی از فتنهای آخر الزمان خروج دجّالست که قبل از ظهور حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه خروج خواهد کرد و خبرش
در احادیث عام وارد شده است و در زمان حضرت رسالت پناه صلعم دجّال متولد شد و حضرت بنزد او رفتند و با او
سخن گفت

سخن گفت و حضرت با او تکلیف اسلام کرد قبول نکرد و گفت تو به پیغمبری از من سزاوارتر نیستی و هرزه‌ها گفت و دعوای
بزرگ کرد حضرت با او فرمود که در رشتی که از اجل خود تجاوز نخواهی کرد و به آرزوهای خود نخواهی رسید و غیر آن چه از برای تو
مقدر شده است نخواهی یافت پس حضرت با اصحابش فرمود که هیچ پیغمبری مبعوث نشده است مگر اینکه قوم خود را از فتنه
دجال حذر فرموده است و خدا او را تا حال تأخیر فرموده در این ظاهر کند اینک پس اگر دعوی خدایی کند و در نظر شما امر او مشتبه شود
یقین بدانید که خداوند شما اعور و یک‌چشم نیست و بیرون خواهد آمد و بر خری سوار خواهد شد که ما بین دو گوش آن الاغ
او یک میل باشد یعنی ثلث فرسخ و با او بهشتی و دوزخی و کوهی از نان و نهری از آب خواهد بود و اکثر اتباع او یهود
و زنان و بادیه‌نشینان خواهند بود و گرد عالم خواهد گشت و داخل آفاق زمین خواهد شد بغیر مکه و مدینه که ملکان مدینه
که داخل آنها نمی‌توانند شد و شیخ محمد ابن بابویه علیه الرحمة از نزال ابن سبره روایت کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه در خطبه فرمود سه مرتبه که ای گروه مردم آنچه خواهید از من سؤال نمایید پیش از آنکه مرا نیابید پس صعصعة بن
صوحان برخاست و گفت یا امیر المؤمنین صلوات الله علیه چه وقت دجال لعین خروج خواهد کرد حضرت فرمود که خروج او را علامتی
و صفتی چند که از پی یکدیگر ظاهر می‌گردد و علامتش آنست که مردم نماز را ضایع کنند و امانتها را خیانت کنند و دروغ
حلال دانند و ربا [illegible] رشوت گیرند و بناها را محکم سازند و دین را به دنیا فروشند و کارها را به سفیهان فرمایند و
بمشوره زنان عمل نمایند و قطع رحم کنند و از پی خواهشهای نفس روند و خون مردم را سهل شمارند و حلم و بردباری را
ضعیف و ناتوانی دانند و ظلم کردن را فخر خود شمارند و امیران ایشان فاجر و بدکار باشند و وزیران ایشان ظالم باشند و رؤسای
ایشان خائن باشند و قاریان قرآن فاسقان باشند و گواهی ناحق در میان ایشان فاش شود و بهتان و گناه و طغیان را علانیه
به عمل آورند و مصحفها را زیور کنند و مسجدها را زینت دهند و منارها را بلند سازند و نیکان را گرامی ندارند و صفهای
ایشان بسیار باشد و دلهای ایشان مختلف باشد و پیمانها را بشکنند و زنان با شوهران شریک شوند در تجارت برای حرص دنیا و
صدای فاسقان بلند باشد و سخن ایشان را بشنوند [illegible] بدترین ایشان باشد از ترس شر ایشان و دروغ
گو را تصدیق نمایند و خائن را امین کردانند و کنیزان خواننده را و سازها را برای خود نگاه دارند و گذشتگان را لعنت کنند و زنان
بر زینها سوار شوند و زنان به مردان شبیه باشند و مردان به پوشش زنان در آیند و گواهان گواه نشده گواهی دهند به غرض و علوم
غیر علم دین را یاد گیرند و کار دنیا را بر آخرت ترجیح دهند و پوست میش را بر دلهای گرگان [illegible] کنند و دلهای
ایشان از مردار گندیده‌تر باشد و از صبر تلخ‌تر باشد در این هنگام قیامت بسیار نزدیک باشد پس برخاست اصبغ بن نباته و گفت
یا امیر المؤمنین دجال کیست فرمود که صاید بن الصید است و شقی کسی است که او را تصدیق نماید و سعادتمند کسی است
که تکذیب او کند از شهری خروج کند که او را اصفهان گویند از دهی که یهودیه باشد چشم راستش کور باشد و چشم چپش در
پیشانی او باشد و مانند ستاره صبح درخشد و میان چشمش مانند پاره خون باشد و در میان دو چشمش نوشته باشد کافر
بخطی که همه کس تواند خواند بر روی دریاها رود و در پیش رو [illegible] کوهی از دود باشد و در پشت سرش کوهی باشد که مردم
گمان کنند که خوردنی است و در سالی که خروج کند قحطی عظیم در میان مردم باشد و بر خری سفید سوار باشد که هر گامی [illegible]

باز در زمین از زیر پایش سجده شود و بهر آبی که بگذرد آن آب بزمین فرو رود و باواز بلند فریاد کند که همه کس بشنوند
که دوستان من بنزد من آئید منم خداوندی که شما را خلق کرده ام و اعضای شما را درست کرده ام و تقدیر شما را کرده ام
و شما را بآنها راه نموده ام منم پروردگار بزرگوار شما و دروغ میگوید که لعنت خدا و ائمه هدی بر آن ملعون باد که دشمن
خدا و یکچشم است طعام میخورد و جسم است و راه میرود و خداوند جبار از این صفات منزه است و اکثر اتباع او
در آن روز فرزندان زنا و صاحبان کلاههای سبز خواهند بود خدای تعالی او را در شام خواهد کشت بر گردنه‌ای که آنرا عقبه افیق
گویند بعد از سه ساعت از روز جمعه بدست آنکسی که حضرت عیسی علیه السلام در عقب او نماز خواهد کرد بعد از آن بلیه عظیم خواهد بود
گفتند چه چیز خواهد بود یا امیر المؤمنین فرمود که بیرون خواهد آمد دابة الارض از نزد کوه صفا و با خود خواهد داشت انگشتر
حضرت سلیمان علیه السلام و عصای حضرت موسی علیه السلام را انگشتر را بر پیشانی مؤمن میگذارد و نقش میگیرد که هذا مؤمن
حقا و عصا را بر پیشانی کافر میگذارد و نقش میگیرد که هذا کافر حقا حتی آنکه مؤمن میگوید وای بر تو ای کافر و کافر میگوید
خوشحال تو ای مؤمن کاش من امروز مثل تو بودم و بسعادت عظیم فایز میشدم پس در آن هنگام دابه سر خود را بلند میکند
که همه کس او را می بینند بامر الهی و این بعد از آنست که آفتاب از مغرب طلوع نماید در این هنگام توبه نفع نمیدهد و هیچ عمل قبول
نمیشود و کسی که پیش از این ایمان نیاورده باشد ایمان او فایده نمیکند پس آنحضرت فرمود که از حال بعد از این مپرسید که حضرت پیغمبر فرموده
که بغیر اهل بیت خود بدیگری نگویم نزال بن سبره گفت از صعصعه پرسیدم که آنکه در عقب او حضرت عیسی نماز کند کیست فرمود
نهم از فرزندان حضرت امام حسین علیه السلام و امام دوازدهم است و اوست آفتابی که از مغرب طالع میگردد و از میان
رکن و حجر و مقام حضرت ابراهیم علیه السلام ظاهر خواهد شد و زمین را از کافران پاک خواهد کرد و ترازوی عدالت برپا
خواهد کرد که هیچکس بر دیگری ظلم نکند و از بعضی از احادیث معتبره ظاهر میشود که دابة الارض حضرت امیر المؤمنین است
و بعد از انقضای ملک حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه ظاهر خواهد شد و متصل بقیام قیامت خواهد بود

[illegible] و ذکر بعضی از احوال آن که این حدیث اشاره بآن دارد بدانکه معاد عبارتست از زنده کردن
حق تعالی خلایق را در روز قیامت از برای مکافات و این معاد ضروری دین جمیع پیغمبرانست و از آیات
صریحه قرآنی و اخبار متکثره نبوی و اجماع امت بنحوی بظهور رسیده که قابل شک نیست و شبهه در آن راه ندارد و انکار
کردن او و تاویل کردن بآنکه روح لذتها میدارد و اما این بدن بر نمیگردد موجب کفر و زندقه است و بر هر مکلف واجبست
که اعتقاد کند و بیقین بداند که آنحضرت تنزل در بنای آسمان و زمین راه خواهد یافت و آسمانها بامر الهی درنوردیده خواهد
شد و کوهها از یکدیگر خواهد پاشید و حق تعالی بدنهای همه را از اجزای بدنهاشان چنانکه بود خواهد ساخت و اجزای پوسیده
و متفرق شده از هم پاشیده را جمع خواهد کرد بقدرت کامله خود حیات خواهد بخشید و ارواح خلایق را بآن بدنها آمیخته
خواهد داد و محشور خواهد کرد ایشان را زیرا که اینها امور ممکنند و آیات متکثره و احادیث متواتره از وقوع خبر
داده بنحوی که اصلا قابل تاویل نیست و اینرا باید دانست که خصوصیات قیامت از صراط و میزان و سنجیدن
اعمال و امثال اینها متحقق خواهد گشت و بعد از آن حق تعالی بمقتضای وعده و وعید خود بهشتی جاودان

ارزانی خواهد

ارزانی خواهد داشت با حور و قصور و بساتین و غلمان و غیر اینها از هر آدمی بآن لذت میگیرد و در نفس را بعذاب الیم که
مشتملست بر آتش و نار و عقرب و زقوم و حمیم و امثال اینها از موذیات و مشقات گرفتار خواهد کرد و جمیع اینها از
آیات و احادیث خصوصیات محقق و ثابت گردیده و قابل تأویل نیست و دیگر باید دانست که بمقتضای آیات
و احادیث خصوصیات بعد از موت از عذاب قبر و سوال منکر و نکیر و امثال اینها حقست و نفوس در زمان بعد از موت
و پیش از ظهور قیامت که او را برزخ گویند موجودند در ساعت اول بهمین طریق بدن تعلق میگیرند و منکر و نکیر از
ایشان در همین بدن سوال میکنند و ضغطه دفن و قبر که اکثر موتی میباشند در همین بدنست و بعد از آن ارواح مؤ
در بدنهای مثالی در میان هوا طیران میکنند و در بهشت دنیا می باشند و از نعمتهای آن متنعم میشوند و گاهی در وادی السلام
که صحرای نجف اشرفست حاضر میشوند و بر قبر خود و زیارت کنندگان خود اطلاع دارند و روح کافران در بدنهای
مثالی معذب میشوند در وادی برهوت آن اینها را عذاب میکنند تا هنگامی که محشور شوند و بدنهای ملاحده لعنهم الله
را در این باب گفتگو نمیباید کرد و بعد از خبر دادن مخبر صادق که موجب کفر و ضلالتست و راه تاویل را در هر باب نباید
بست که بزودی اینکس بالحاد میرساند چنانچه اسید بن سعید روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
بصحرای نجف رفتیم که آنرا وادی السلام میگویند حضرت در انجا ایستادند گویا با جماعتی سخن میگویند من
هم ایستادم آنقدر که مانده شدم پس نشستم آنقدر که ملول گردیدم پس برخواستم و ایستادم آنقدر که دلگیر شدم پس
برخواستم و ردای خود را جمع کردم و گفتم یا امیرالمؤمنین میترسم که از بسیار ایستادن آزار میکشی اندکی استراحت
بفرما فرمود که با مؤمنان صحبت میدارم و با ایشان انس میگیرم گفتم یا امیرالمؤمنین ایشان بعد از مرگ چنین هستند
که با ایشان گفتگو توان کرد حضرت فرمود که بلی و اگر دیده تو گشوده شود خواهی دید ایشانرا که حلقه حلقه نشسته اند
و با یکدیگر سخن میگویند گفتم بدنهای ایشان در اینجاست یا روح ایشان فرمود که روحهای ایشان و هیچ
مؤمنی نیست که بمیرد در بقعه از بقعه های زمین مگر آنکه روح او را میگویند که ملحق بوادی السلام شو و این وادی
بقعه ایست از جنت عدن و کسی بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد که برادرم در
بغداد است میترسم که در انجا بمیرد حضرت فرمود که چه باک داری هر جا که خواهد بمیرد و بدرستی که هیچ مؤمنی
در شرق و غرب زمین نمیماند مگر اینکه خدا روح او را بوادی السلام میرساند راوی گفت که وادی السلام کجاست
فرمود که پشت کوفه گویا می بینم ایشانرا که در آن صحرا حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر صحبت میدارند و بسند
معتبر از ابو ولاد منقولست که بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که چنین روایت میکنند که
ارواح مؤمنان در حوصله مرغان سبز است که در دور عرش می باشند فرمود که نه مؤمن از آن عزیزتر و گرامی
تر است نزد خدا که روحش را در حوصله مرغ کنند ولیکن روح ایشان در بدنی مثل همین بدن نگه دارد
و از ابوبصیر منقولست که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که ارواح مؤمنان بصفت بدنها

مثال

خود در درخت بهشتند با یکدیگر سخن میگویند و آشنایی میکنند پس روحی که تازه بر ایشان وارد شد میگویند که
ساعتی او را مهلت دهید که از هولهای عظیم رها شده است پس از احوال یاران و آشنایان از او سوال میکنند
هر کرا میگوید که زنده گذاشتم امیدوار میشوند که نابد چون بمیرد به نزد ما آید و هر کرا میگوید که مرده میدانند
کمحانتی بر بو که بنند اینان بنا مده میگویند که هوی هوی یعنی بزیر رفت بعنهم و امثل شر
معتبر از ابو بصیر منقولست که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سوال کردم از ارواح مؤمنان فرمود
که در حجرهای بهشتند و از طعام و شراب بهشت میخورند و میگویند خداوندا قیامت را برای ما برپا کن
و آنچه وعده کرده و فرموده بما کرامت فرما و مومنانی که بعد از ما مانده اند بما ملحق ساز و بسند معتبر از
از ضریس کناسی منقولست که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم که مردم میگویند که فرات از
ما از بهشت بیرون می آید این چگونه است فرمود که خدا را بهشتی هست در مغرب خلق کرده است و آب فرات از آنجا
بیرون می آید و هر شام ارواح مؤمنان از قبرهای خود بآنجا میروند و از میوهای آن میخورند و تنعم میکنند در آنجا
و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند و چون صبح میشود در میان زمین و آسمان پرواز میکنند
می آیند و میروند و از قبر خود ... و خدا را آتشی هست در مشرق که ارواح کفار را در آنجا معذب
میکردانند و از زقوم آن میخورند و از حمیم آن می آشامند در شب و روز چون شب شود ایشانرا بوادی برهوت که در یمن است
میبرند و در آنجا حرارت ... الان آتش ... و باز شب ایشانرا باتش میبرند و در آنحال هستند
تا روز قیامت و علی بن ابراهیم بسند معتبر از ثویر بن ابی فاخته روایت کرده است که از حضرت علی بن
الحسین صلوات الله علیه سوال کردند از کیفیت نفخ صور فرمود که اما نفخه اولی پس خدا امر میفرماید
اسرافیل را که بزمین می آید و صور را با خود دارد و صور را دو شعبه است و دو طرف است و دوری هر طرفی از
طرف دیگر مثل مابین آسمان و زمین است پس چون ملائکه ببینند که اسرافیل بزمین می آید با صور میگویند
که فرمان الهی شده است که اهل آسمان و زمین همگی بمیرند پس فرود می آید اسرافیل در حظیره بیت المقدس و رو
بکعبه معظمه میکند چون اهل زمین او را می بینند میگویند که خدا رخصت فرموده است بهلاکت اهل زمین پس
بیکمرتبه صور را میدمد صدا از طرفی که بآسمانهاست بیرون میرود پس هر صاحب جانی که در آسمانهاست میمیرند پس
خداوند عالم باسرافیل میفرماید که بمیر او نیز میمیرد و بر این حال میمانند آنقدر که خدا خواهد پس امر میفرماید آسمانها
را که مضطرب شوند و از یکدیگر بپاشند و امر میفرماید کوهها را که روان شوند و ریزه شوند و در هوا روند مانند
غبار و زمین را بدل میکند بزمین دیگر که در روی آن گناه نشده باشد و گشاده باشد و کوهی و عمارتی و حایلی
و گیاهی بر روی آن نباشد چنانچه در روز اول پهن کرده بود و عرش را بر روی آب قرار میدهد چنانچه اول
کرده بود و بی حایل بقدرت خود او را نگاه میدارد و در این هنگام ندا میفرماید خداوند جبار در اطراف آسمانها

بجانب

و بیرون میرود از طرفی که بجانب زمین است پس هر صاحب جانی که در زمین است میمیرند

و زمین که آن

وزمین کجا آن کیست که امروز مالک پادشاهی باشد و هیچکس نباشد که جواب بگوید پس خود میفرماید که پادشاهی از خداوند

جبار یگانه قهار است منم که همه خلایق را قهر کردم و بعدم بردم و میرانیدم منم خداوندی که جز من خداوندی نیست

شریکی و وزیری ندارم و نیز بقدرت خود جمیع خلایق را خلق کردم و بمشیت و اراده خود همه را میرانیدم و بقدرت

خود همه را زنده میگردانم پس خداوند عالمیان بقدرت خود چنان میکند که صدای آن صور بیرون میآید که اهل آسمانها

زنده میشوند و میکائیل میدمد اهل زمین زنده میشوند و حاملان عرش عرش را بر میدارند و ملایکه بهشت و دوزخ

حاضر میگردانند [illegible] پروردگار عالمیان و خلایق از برای حساب محشور میشوند این حدیث بیان فرمود و منقول است بسند

و در حدیث دیگر از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که چون روز قیامت شود خداوند عالمیان بملک موت

فرماید که ای ملک موت بعزت و جلال خود [illegible] سوگند که مزه مرگ را بتو بچشانم چنانکه بهمه بندگان مزه چشانیدی و

از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه [illegible] که چون خداوند عالمیان خواهد که مبعوث گرداند خلق را فرماید که آسمان

چهل روز بر زمین بباراند پس بند بند [illegible] بر روی پشت برویانند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است بسند

معتبر که فرمود در تفسیر این آیه کریمه و یوم ینفخ فی الصور [illegible] که چون روز قیامت میشود و مردم

را برای حساب محشور میگردانند و میگذرانند برای [illegible] میشوند و در آن مقام از کثرت و

ازدحام و شدت و مشقت عظیم میکنند [illegible] میکنند بنده ایک جمیع خلایق جمع میشوند و میطلبند محمد بن عبد الله

صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر قرشی عربی را و چون [illegible] حاضر میشوند پس حضرت امیر المؤمنین

و ائمه معصومین صلوات الله علیهم [illegible] را میطلبند [illegible] حاضر میشوند پس امت

آنحضرت را میطلبند و در دست حبیب الله [illegible] حاضر میشوند و در جانب چپ عرش باز

میدارند پس اول مرتبه قلم در صورت شخصی میآورند برابر عرش بمقام حساب میدارند پس خدا میفرماید حضرت حق سبحانه

و تعالی که ای قلم آنچه ملک [illegible] و ترا الهام کردیم از نبوت وحی کردیم و در لوح نوشتی قلم گوید که بلی خداوندا تو میدانی

و گواهی بعد از من و تو دیگری مطلع نبود فرماید که حجت خود را تمام کردی پس لوح را طلبند و بیاید بصورت آدمیان

به نزد عرش و از او بپرسد که آیا قلم در تو ثبت کرد آنچه ما باو الهام کردیم و وحی نمودیم گوید که بلی پروردگارا آنچه او در

من نقش کرده من باسرافیل رسانیدم پس اسرافیل آید بصورت آدمیان و با ایشان بایستند و از او سوال نماید که لوح بتو رسانید

آنچه قلم باو رسانید از وحی من گوید بلی خداوندا بر تو ظاهر است من بجبرئیل رسانیدم پس جبرئیل را علیه السلام طلبند

و بیاید و در پهلوی اسرافیل علیه السلام بایستد خداوند عالمیان از او بپرسد که اسرافیل تمام وحیهای مرا بتو رسانید گوید بلی

ای پروردگار من و آنچه بمن رسید بجمیع پیغمبران رسانیدم و آنچه از فرمان الهی بمن رسید بایشان تبلیغ کردم و اداء رسالت

تو بهر پیغمبری کردم و تمام کتابهای و وحیها و حکمتهای تو را یک بیک بر ایشان خواندم و آخر کسی که بر او وحی و رسالت

حکمت و علم و کتاب و کلام تو را خواندم محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم بود حبیب تو پس اول کسی که از فرزندان آدم

را بسوال طلبند محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم که نزد خدای تعالی او را آن روز در مرتبه قرب و کرامت از همه کس بالاتر
بدارد و از او سوال نماید که یا محمد صلی الله علیه و آله جبرئیل بتو رسانید آنچه من وحی بسوی تو کرده بودم و بر تو فرستاده بودم از
کتاب و حکمت و علم خود حضرت فرماید که بلی خداوندا جمیع را بمن رسانید و در راه تو و دین تو جهاد کردم و زحمت کشیدم پس
خطاب در رسد که کی از برای تو گواهی میدهد حضرت فرماید که پروردگارا تو گواهی که من تبلیغ رسالت تو را کردم و
ملائکه تو گواهند و نیکوکاران امتم گواهند و گواهی تو ترا کافیست پس ملائکه را طلبند و گواهی بر تبلیغ رسالت
آنحضرت بدهند پس امت آنحضرت طلبند و سوال کنند آیا محمد رسالتهای مرا بشما رسانید و کتاب و حکمت و علم مرا بر شما
خواند پس همه گواهی دهند انگاه ندا آید بحضرت رسول رسد که چون از میان ایشان رفتی خلیفه در میان ایشان گذاشتی که
حکمت و علم و کتاب بعد از برای ایشان بیان کند و هر چه در آن اختلاف کنند برای ایشان ظاهر سازد و حجت من باشد بعد از تو
حضرت فرماید که بلی علی ابن ابی طالب را در میان ایشان گذاشتم که برادر من بود و وزیر من بود و وصی و بهترین امت من
بود در حیات خود او را از برای ایشان نصب کردم و مردم را به اطاعت او خواندم و خلیفه خود کردم او را در میان امت خود
که پیروی او نمایند پس حضرت علی بن ابی طالب را طلبند و ندا فرماید که آیا محمد ترا وصی خود گردانید و خلیفه خود کرد در حیات
خود ترا نصب کرد و تو بعد از او در میان [illegible] امامت قایم شدی حضرت امیرالمؤمنین گوید که خداوندا محمد صلی الله علیه
و آله و سلم وصی و خلیفه خود کرد [illegible] چون آنحضرت را بجوار رحمت خود بردی امت او مرا انکار
امامت من کردند و با من مکر کردند و مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند و جمعی را که سزاوار تقدیم نبودند
بر من مقدم داشتند و [illegible] و اطاعت من نکردند [illegible] شمشیر کشیدم و در راه تو جهاد کردم تا کشته شدم
پس ندا فرماید که یا علی خلیفه برای خود [illegible] در میان امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که بندگان را بدین من بخوانند و برای من
هدایت نمایند گوید که بلی خداوندا [illegible] فرزند من بود و فرزند دختر پیغمبر بود نصب کردم و همچنین هر
امامی را طلبند و اهل عالمش را تا جمیع [illegible] حجت برایشان تمام شود بعد از آن حق تعالی فرماید که امروز
نفع میکند راستگویان را راستی ایشان و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که حضرت
حق [illegible] خلایق را برای حساب جمع کند حضرت نوح نبی را علیه السلام طلبند و پرسند که آیا تبلیغ رسالت کردی
گوید که بلی گویند که برای تو کی گواهی میدهد گوید محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم گواه منست پس حضرت نوح آید بنزد
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و آنحضرت [illegible] با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ایستاده باشند و گوید یا
محمد خداوند عالمیان از من گواه بر تبلیغ رسالت طلبید حضرت فرماید که ای جعفر و ای حمزه بروید از برای حضرت نوح
گواهی بدهید که او تبلیغ رسالت کرده پس در آن روز جعفر و حمزه گواه پیغمبران خواهند بود راوی عرض کرد که فدایت شوم
حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام کجاست که ایشان گواهی میدهند فرمود که رتبه او از این عظیم تر است که تکلیف
این شهادت باو بکنند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که فرمود که حساب نفس خود را بکنید
پیش از آنکه شما را حساب بکنند بدرستیکه در قیامت پنجاه موقفست و در هر موقفی هزار سال [illegible]

چنانچه حق تعالی

چنانچه حق تعالی میفرماید که در روزی که مقدار پنجاه هزار سال است و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که چون این آیه نازل شد
که وَجِیْءَ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تفسیر آنرا پرسیدند فرمود که جبرئیل علیه السلام مرا خبر داد که
چون خداوند عالمیان عالمیان اولین و آخرین را در محشر جمع نماید بفرماید که جهنم را بمحشر در آورند و آنرا کشند
بهزار مهار و هر مهاری را صد هزار ملک گرفته باشند از ملائکه غلاظ شداد و جهنم فریاد کند از خشم بر گناهکاران و همهمه کند
پس چون بآن صحرا در آید [illegible] کند که اگر نه خدا حفظ نماید بهمگی از شدت آن صدا هلاک شوند پس گردنی بکشد که جمیع محشر
را فرا گیرد در آن حال هیچ بنده از بندگان خدا ملک و نه پیغمبر مرسل نبینند مگر اینکه فریاد بر آرد که نفسی نفسی یعنی خداوندا
بفریاد ما برس و جان مرا از عذاب آزاد کن و تو یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم فریاد بر آوری که امتی امتی یعنی امت مرا نجات
ده و امت مرا از عذاب آزاد کن پس صراط را بر روی جهنم گذارند از دم شمشیر نازکتر و برنده تر و در آن سه قنطره است
یکی صله رحم و امانت دویم نماز سیم عدالت خدای تعالی در مظالم بندگان پس مردم را تکلیف کنند که از
صراط بگذرند پس صله رحم و امانت نگاه دارد که اگر قطع رحم کرده باشند یا امانتهای الهی و پیغمبرهای او را شکسته
باشند در اینجا بمانند و آنکه از اینجا نجات یابند نماز ایشانرا نگاه دارد در هنگامی که در نماز تقصیر کرده باشند و از اینجا بگذرند
بمقام مظالم عباد برسند چنانچه میفرماید که اِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَادِ یعنی پروردگار تو در کمینگاه صراط است و ایشانرا
در اینجا باز میدارد و سؤال میکنند و مردم ما بر صراط میروند بعضی چسبیده اند بعضی قدمهای ایشان میلغزد و یکی
بند میشود و ملائکه در دور ایشان فریاد میکنند که ای خداوند حلیم بیامرز ایشانرا و از گناه ایشان در گذر و بفضل خود
با ایشان سر کن و ایشانرا بسلامت بگذران از صراط و مردم ریزند از صراط بجهنم مانند پروانه پس چون کسی برحمت الهی
نجات یابد و بگذرد از صراط گوید الحمد لله که خدای تعالی مرا نجات داد بعد از آنکه مأیوس شده بودم بفضل و احسان خود بدرستی
که پروردگار ما آمرزنده و مزد دهنده است و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که گذشتن مردم بر صراط
مختلف است و صراط از مو باریکتر است و از شمشیر تندتر است پس بعضی هستند که مانند برق میگذرند و بعضی مانند
اسب تندرو و بعضی مانند پیاده راه رو و بعضی بدست و پا مانند طفلی که خود را بر زمین کشند و بعضی آویخته باشند که
پاره از ایشانرا آتش گیرد و پاره را نگیرد و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که چون بنده را بمقام حساب باز
دارند خداوند عالم فرماید که بسنجید نعمتهای مرا با عمل او پس نعمتها عمل را فرا گیرد و فرماید که نعمتهارا باو
بخشیدم نیک و بدش را با هم بسنجید پس اگر مساوی باشد فرماید که به بهشتش برند و اگر خیرش زیاده باشد
خدای تعالی تفضلها و احسانها باو میفرماید و اگر بدیش زیاده باشد و اگر از اهل ایمان باشد و شرک نیاورده باشد او
محل رحمت و مغفرت الهیست اگر خواهد تفضل میفرماید و می بخشد و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول
که پرسیدند از تفسیر این آیه کریمه که ترجمه اش اینست که این گروه را خدای تعالی بدل میکند سیئات ایشانرا بحسنات

وخدا آمرزنده و مهربانست فرمود که روز قیامت مؤمن گناهکار را بمقام حساب باز دارند پس خداوند عالمیان خود متکفّل حساب
او شود که دیگری بر بدیهای او مطلع نشود پس چون بگناهان خود اقرار کند حق تعالی بکاتبان اعمالش فرماید که بعوض بدیها
او نیکی نویسید و بر مردم ظاهر گردانید چون مردم نامهٔ اعمال او را ببینند گویند که ای بنده هیچ گناه نداشته پس خدا امر فرماید
که او را به بهشت برند همین ست تاویل این آیه و فرمود که این مخصوص گناهکاران و شیعیان ماست و از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام منقولست که چون روز قیامت شود دو شخص را بنزد حساب بدارند که هر دو از اهل بهشت باشند یکی در دنیا
فقیر بوده و دیگری توانگر پس فقیر گوید که خداوندا مرا برای چه باز میداری بعزت تو قسم که میدانی که مرا ولایتی
حکومتی نداده بودی که عدل یا جور کرده باشم و مالی نداده بودی الحمد لله که حقی در آن مال واجب شده باشد و عطا یا منع کرده
باشم و روزی مرا همینه بقدر کفاف میدادی حق تعالی فرماید که راست میگوید بنده من بگذارید که به بهشت رود و آن توانگر را
آنقدر نگاه میدارند که از او آنقدر عرق بریزد که اگر چهل شتر بخورند سیراب شوند پس او را به بهشت برند پس فقیر باو
گوید که چرا اینقدر ماندی گوید که درازی حساب بسیاری آن مرا آنقدر [illegible] فرمود در هر ساعت یکچیزی پیش می‌آمد
که مستحق عذاب بودم و خدای تعالی بخشید دیگری را نیز دیگر می پرسید [illegible] چنین تا خدای تعالی مرا برحمت خود فرا گرفت
و بتوبه کاران ملحق گردانید و آمرزید پس پرسید که تو کیستی گوید که منم آن فقیری که با تو همراه بودم در مقام حساب گوید که
نعیم بهشت تو را تغییر کرده است که من تو را نشناختم و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که چون خداوند
عالمیان خلایق را جمع میکند در روز قیامت نامهٔ اعمال هر کس را بدست او دهند پس جمعی از اشقیا انکار کنند که ما این
اعمال را نکرده ایم پس ملائکه که کاتبان عملند گواهی میدهند ایشان گویند که خداوندا اینها ملائکهٔ تواند و برای تو گواهی
میدهند و قسم خورند که ما این کارها را نکرده ایم چنانچه خدا میفرماید که يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ
كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ یعنی روزی که خدا همه ایشان را مبعوث گرداند پس سوگند خورند برای او چنانچه سوگند دروغ
برای شما میخوردند و حضرت فرمود که آنها جماعتی اند که حق حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را غصب کرده اند پس در این
هنگام خدای تعالی مهر بر زبان ایشان نهد و اعضا و جوارح ایشان را گویا کند پس گوش گواهی دهد بآنچه از چیزهای حرام
شنیده است و چشم گواهی دهد بآنچه حرام دیده است و دستها گواهی دهد بآنچه گرفته اند و پاها گواهی دهند بآنچه
بحرام سعی کرده اند و فرج گواهی دهد بآنچه مرتکب شده است پس حضرت پروردگار زبان ایشانرا گویا کند و با
اعضای خود گویند که چرا بر ما گواهی دادید آنها گویند که گویا کرد ما را خداوندی که همه چیز را گویا کرده است
و شما را اول خلق کرده است و بازگشت شما بسوی اوست و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست مرتبه
که چون قیامت برپا شود خداوند عالم جمیع خلق اولین و آخرین را در یک زمین جمع کند عریان و پا برهنه و بر راه
محشر ایشانرا آنقدر بدارند که عرق از ایشان بریزد و نفسهای ایشان تنگ شود و مدتی چنین بمانند پس منادی
از جانب رب العزت از پیش عرش ندا کند که کجاست پیغمبران پس باردیگر ندا کند که کجاست پیغمبر رحمت

محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله

محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم آنگاه آنحضرت برخیزد و در پیش جمیع مردم روان شود تا بیاید بحوض کوثر که طولش از عمان تا ایله که
موضعیست در حوالی شام و عرضش از صنعا و یمن باشد و بر سر آن حوض بایستد پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیاید و در پهلوی
آنحضرت بایستد و مردم را بعضی آب دهند و بعضی را ملائکه بازدارند و دور کنند پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ببیند
که جمعی از دوستان اهل بیت را نیز دور میکنند بخطاهای ایشان حضرت بگریه درآید و گوید خداوندا ایشان شیعیان
علی اند پس حق تعالی ملکی را بفرستد و گوید که یا محمد چرا گریه میکنی فرماید که چگونه نگریم که میبینم جمعی از شیعیان برادرم گریه
علی بن ابی طالب را از حوض کوثر منع میکنند و بسوی جهنم میبرند پس ندا رسد که یا محمد من ایشان را از برای تو بخشیدم و
از گناهان ایشان درگذشتم و ایشان را بتو و با آنجمع از فرزندان تو که ایشان ولایت آنها را داشتند ملحق ساختم و
ایشان را در زمره شما داخل گردانیدم و رخصت حوض کوثر دادم و شفاعت ترا در حق ایشان قبول کردم پس حضرت امام
محمد باقر علیه السلام فرمود که در آن وقت چه بسیار مرد و زن که گریان شوند پس جمیع دوستان و شیعیان ما را بما بخشید و از ابو
ایوب انصاری منقولست که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله پرسیدند از حوض کوثر فرمود که آن حوضیست که خدای تعالی
بمن اکرام فرموده و مرا بآن زیاده تخصیص نموده است بر جمیع پیغمبران که گذشته اند آن حوض از ما بین ایله تا صنعاست و در کنار آن
ظرفها بعدد ستارهای آسمان مهیاست و دو نهر عظیم از پایه عرش در وی میریزد و آبش از شیر سفیدتر و از عسل شیرین
تر است و سنگریزه اش از زبرجد و یاقوت است و زمینش از مشک خوشبوتر است و گیاهش زعفران است و خدا با من شرط
کرده است که وارد آن حوض نشوند مگر آنانکه دلهای ایشان از شک و نفاق پاک شده و نیتهای ایشان صحیح باشد و انقیاد
و متابعت وصی من علی ابن ابیطالب علیه السلام کرده باشند و دشمنان اهل بیت و غیر شیعیان ما را از حوض کوثر هم چنانکه
شتر صاحب جرب را از میان شتران بدر میکنند و هرکه از آن بخورد دیگر هرگز تشنه نشود و در اخبار متواتر از
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که فرمود که هرکه ایمان بحوض کوثر نداشته باشد خدا او را بآن حوض نرساند
و هرکه ایمان بشفاعت من نداشته باشد خدای تعالی او را بشفاعت من فایز نگرداند و فرمود که شفاعت من برای اصحاب
گناهان کبیره است از امت من اما نیکوکاران پس بر ایشان اعتراضی نیست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
منقولست که مردم را در شدت قیامت چنان کار تنگ شود که عرق بر دهان ایشان برسد پس گویند که بیایید به نزد حضرت آدم ع
رویم تا برما شفاعت کند چون بیایند گوید که من گناه کارم بروید بنزد حضرت نوح علیه السلام و هم چنین نزد هر پیغمبری که آیند
ایشان را بنزد دیگری فرستند تا بنزد حضرت عیسی علیه السلام آیند گوید که بخدمت حضرت پیغمبر آخر الزمان روند چون
بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آیند فرماید که با من بیایید و بیاورد ایشان را تا بر در بهشت و رو بدرگاه رحمت بسجده درآید
پس ندا در رسد که سر از سجده بردار و شفاعت کن که شفاعت تو مقبولست و اینست تفسیر این آیه که فرموده است
عَسَىٰ اَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا منقولست که بخدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه

آمد و گفت که شما صرف شفاعت بسیار میگوئید و مردم را مغرور میکنید فرمود که گمان تو اینست که شکم و فرج خود را از حرام
نگاه داشته و بشفاعت محمد احتیاج نداری واللّه که اگر فزعهای روز قیامت را ببینی محتاج بشفاعت خواهی شد
و شفاعت آنحضرت محتاج است در روز قیامت پس فرمود که حضرت رسول الله صلعم و آله برای امت خود شفاعت خواهد کرد
و گناهکاران شیعیان نیز شفاعت عدد ربیعه و مضر را که دو قبیله عظیمند و مؤمن شفاعت میکند حتی از برای خدمتکارش
میگوید خداوندا حق خدمت بمن دارد و مرا از سرما و گرما نگاه میداشت
منقولست که حضرت رسول ص
که سه طایفه در روز قیامت شفاعت خواهند کرد اول پیغمبران دیگر علما دیگر شهدا و از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از حضرت رسول الله صلعم و آله پرسید که از تفسیر این آیه یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى
الرَّحْمٰنِ وَفْدًا که ترجمه‌اش اینست که روزی که محشور گردانیم پرهیزکاران را بسوی خداوند بسیار بخشنده ایشان
حال گروهی که وارد شوندگان باشند بر خداوند قوم یا سواران باشند حضرت فرمود که یا علی این گروه نیستند مگر سواره
ایشان جماعتی اند که پرهیزکاری از معاصی الهی کرده اند پس خدای تعالی ایشانرا دوست داشته و مخصوص خود کرده اند و
اعمال ایشان را پسندیده و ایشانرا متقیان نام کرده یا علی بحق آن خدائی که حبه را شکافته و گیاه را از آن بیرون آورده
و خلایق را خلق کرده که ایشانرا از قبرها بیرون خواهند آورد و رویهای ایشان مانند برف سفید و نورانی خواهد بود
جامه‌های ایشان سفید پوشیده خوبتر از شیر سفید تر و نعلین‌های طلا در پا داشته باشند و بند آنها از مروارید
درفشان باشد و ملائکه باستقبال ایشان آورند ناقه‌های بهشتی که مهارهای ایشان از طلا باشد و بمروارید و یاقوت مرصع
کرده باشند و جلهای آن شتران از استبرق و سندس بهشت باشد و مهارهای آن از زبرجد باشد و این شتران ایشانرا برگرفته
در صحرای محشر پرواز کنند و با هر یک از ایشان هزار ملک همراه باشد از پیش رو و جانب راست و جانب چپ و ایشانرا در نهایت دقت
و اکرام بیاورند تا درگاه بزرگ بهشت و بر آن درگاه درختی باشد که هر برگ از آن صد هزار کس را سایه کند و از جانب راست درخت
چشمه ایست مطهر و پاکیزه از آن چشمه شربتی بایشان دهد که خدا دلهای ایشانرا از حسد و کینه پاک کرده اند و از بدنهای ایشان موی
ناخوش بریزد چنانچه خدای تعالی میفرماید که وَسَقٰهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا آن شراب پاک کننده را از این چشمه می آشامند
که ظاهر و باطن ایشان را از بدیها مصفا میگرداند پس می آیند بر چشمه دیگر از دست چپ آن درخت و در آن چشمه غسل
میکنند و این چشمه زندگانیست که چون در آن غسل کنند هرگز نمی میرند پس ایشانرا به نزدیک عرش می آورند و حال آنکه
از جمیع دردها و بلاها و گرماها و سرماها ایمن شده اند پس حق تعالی بملائکه میفرماید که دوستان مرا به بهشت ببرید و ایشانرا
با سایر خلایق باز مدارید که من همیشه از ایشان خوشنود بوده ام و رحمت من برای ایشان لازم گردیده پس ایشان را ملائکه به بهشت
آورند چون به در بهشت رسند ملائکه حلقه بر در زنند آوازی از آن بلند شود که جمیع حوریان که خدای تعالی برای ایشان
خلق کرده است بشنوند آنگاه حوریان شادی کنند و یکدیگر را بشارت دهند دوستان خدا آمدند چون در بگشایند ایشان داخل
بهشت شوند زنان ایشان از حوریان و آدمیان از قصرها مشرف گویند مرحبا خوش آمدید و چه بسیار مشتاق شما بودیم پس
دوستان خدا نیز بمثل این سخن جواب ایشان گویند پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که یا رسول الله صلعم و آله وسلم
ایشان چه جماعتند فرمود که شیعیان خالص تو اند و تو امام و پیشوای ایشانی و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست

که حضرت رسول

که حضرت رسالت پناه صلعم و آله وسلم فرمود که در روز قیامت منادی از جانب رب العزت ندا کند که جمیع اهل حشر بشنوند که
جمیع اهل کجایند اهل صبر که جمعی از مردم برخیزند ملائکه استقبال ایشان کنند و گویند چگونه بود صبر شما جواب گویند که نفس
خود را بر مشقت طاعت و ترک معصیت صبر فرمودیم پس منادی ندا کند که راست میگویند بگذارید که بی حساب به بهشت
روند پس منادی دیگر ندا کند که کجایند اهل فضل پس گروهی برخیزند ملائکه ایشان را استقبال کنند و پرسند که چه فضیلت است که
شما را باین کرامت رسانید گویند که بر ما سفاهت میکردند و ما حلم میکردیم و بدی نسبت بما میکردند و برای خدا
عفو میکردیم ندا رسد که راست میگویند بگذارید که بی حساب به بهشت روند دیگر منادی ندا میکند که کجایند همسایگان خدا
پس گروهی برخیزند و ملائکه استقبال ایشان کنند و گویند که چه عمل بود شما را که امروز خدای تعالی شما را بجوار خود نسبت داد
گویند که ما برای خدا به برادران مؤمنان و همسایگان راستی میکردیم و خالصاً لوجه الله بایشان عطاها میکردیم و مدد
و اعانت ایشان میکردیم ندا رسد که راست میگویند بگذارید که بجوار رحمت و قرب من درآیند پس حضرت فرمود که ایشان
همسایگان انبیا و اوصیا و مقربان خدایند مردمان میترسند از اهوال قیامت و ایشان نمیترسند و مردم را حساب میکنند
و ایشان را حساب نمیکنند و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که خداوند عالمیان در روز قیامت چنان پهن کند که شیطان
رحمت خود را
هم طمع کند در آن رحمت [illegible] از حضرت رسالت پناه صلعم و آله وسلم منقول است که فرمود یا علی تو
اول کسی که داخل بهشت میشود و در دست تو خواهد بود علم و لوای حمد و آن هفتاد شقه است که هر شقه از آفتاب و ماه
بزرگتر است و در حدیث دیگر وارد شده است که آنحضرت فرمود که اول مرتبه یا علی تو را میطلبند در روز قیامت و
بتو میدهند علم مرا که آن لوای حمد است و آن هفتاد [illegible] پیش اهل حشر و تو از میان ایشان بیرون می آئی و حضرت آدم
و جمیع خلایق در زیر علم من خواهند بود و طول آن هزار ساله راه است و سر آن از یاقوت سرخ است و چوبش از نقره
سفید است و ... اند سبز و سفید و سه دارد یکی در مشرق و یکی در مغرب و یکی در میان دنیا و بر آن سه سطر
نوشته است سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین لا اله الا
الله محمد رسول الله صلعم و آله و طول هر سطری هزار ساله راه است و عرض آن هزار ساله یا علی علم را بر میداری و روان
میشوی و حضرت امام حسن علیه السلام از دست راست تو و حضرت امام حسین از دست چپ تو خواهند بود تا بیائی نزد من و حضرت
ابراهیم علیه السلام در سایه عرش الهی پس حله سبزی از حله‌های بهشت بر تو می‌پوشانند پس منادی از جانب رب العزت
ندا میکند که نیکو پدریست پدر تو ابراهیم و نیکو برادریست برادر تو علی ابن ابوطالب و بسند صحیح از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که حضرت رسالت پناه صلعم و آله میفرمود که هرگاه از برای من چیزی از خدا طلبید
وسیله را از برای من بطلبید پس از آنحضرت سوال کردند که وسیله چه چیز است فرمود که آن درجه من است در

در بهشت و آن هزار پایه دارد از هر پایه تا پایه هزار سال راه بدوین اسب تندرو و پایهٔ یکی از جواهرست
و یکی از زبرجد و یکی از یاقوت و یکی از مروارید و یکی از طلا و یکی از نقره پس بیاورند در روز قیامت و با دو جانب آن
نصب کنند و آن در میان درجه سایه پیغمبران از بابت ماه باشد در میان ستاره گان پس جمیع پیغمبران و شهیدان و صدیقان گویند
خوش حال آن بنده که این درجه او باشد پس منادی از جانب رب العزت ندا کند که جمیع خلایق بشنوند که این درجه محمد است صلی الله علیه و آله و سلم
پس بیایم من جامه از نور و ارغوان در کرده و تاج ملک و پادشاهی و اکلیل کرامت و بزرگواری بر سر داشته باشم و حضرت
علی ابن ابی طالب علیه السلام در پیش من برود و علم من و لوای حمد در دست او باشد و بر آن علم نوشته باشد لا اله الا الله محمد
رسول الله المفلحون الفایزون بالله پس بیایم تا بوان درجه بالا رویم و من بر پایه بالا روم و بایستم و علی یک پایه
بعد از من پس جمیع پیغمبران و صدیقان و شهیدان گویند که خوش حال این دو بنده چه بسیار گرامی اند نزد خدا تعالی
پس ندا رسد که اینک محمد حبیب منست و این یکی ولی و دوست منست علی ابن ابی طالب خوش حال کسی که او را دوست
دارد و وای بر حال کسی که دشمن او باشد و دروغ بر وی بندد و آنگاه حضرت رسالت پناه صلعم و آله فرمود که هیچ مومنی
نماند که تو را دوست دارد مگر اینکه از این ندا راحتی یابد و روی او سفید شود و دل او خوش شود و نماند کسی که
دشمن تو باشد که با تو حرب کرده باشد یا انکار حق تو نموده باشد مگر اینکه روی او سیاه شود و پاهای او بلرزه
در آید پس در این حال دو ملک بیایند یکی رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن جهنم پس رضوان بیاید
و بگوید السلام علیک یا احمد من گویم السلام علیک ای ملک تو کیستی چه بسیار خوش رو و خوشبوئی
گوید که منم رضوان خازن بهشت این است کلید بابهای بهشت جناب رب العزت برای تو فرستاد بگیر ای احمد من گویم
که قبول کردم از پروردگار خود او راست حمد بر آنچه مرا بهر خلق زیاده و فضیلت داد باین کرامت بده به برادرم
علی ابن ابی طالب علیه السلام پس رضوان برگردد و مالک بیاید و بگوید که السلام علیک ای احمد من گویم السلام
علیک ای ملک تو کیستی که بسیار مهیب و عجیب گوید که منم مالک خازن جهنم اینست کلیدهای جهنم و می جناب
رب العزت برای تو فرستاده بگیر گویم که قبول کردم و او را حمد میکنم بر این کرامت بده به برادرم علی ابن ابی طالب
پس مالک بر میگردد و حضرت علی ابن ابی طالب متوجه میشود با کلیدهای بهشت و کلیدهای جهنم و می آید بر کنار
جهنم در حالتی که شررهای آن در پرواز است و فریاد میکنند و بجوش و شرر زبانهای آتش بلند گردیده و آنحضرت
مهارش را بدست میگیرد جهنم میگوید که بگذار یا علی که نور تو آتش مرا خاموش کرد حضرت میگوید که قرار بگیر
ای جهنم و آنچه میگویم بشنو این را بگیر که دشمن منست و بگذار این را که دوست منست پس حضرت
رسالت پناه صلعم و آله و سلم فرمود که والله که جهنم در آن روز اطاعت علی زیاده میکند از غلامان شما نسبت
بشما اگر خواهد جهنم را جانب راست میفرستد و اگر خواهد بجانب چپ میفرستد و جهنم اطاعت و فرمان برداری

او زیاده از

او زیاده از جمیع خلق خواهد کرد بر آنچه او دا فرماید یعنی یا اباذر ان شرّ الناس منزلة عند الله یوم القیمة
عالمٌ لا ینتفع بعلمه ومن طلب علما لیصرف به وجوه الناس الیه لم یجد ریح الجنة
یا اباذر من ابتغی العلم لیخدع به الناس لم یجد ریح الجنة یا اباذر اذا سئلت
عن علمٍ لا تعلمه فقل لا اعلمه تنج من تبعته ولا تفت الناس بما لا علم لک به
تنج من عذاب الله یوم القیمة یا اباذر یطّلع قومٌ من اهل الجنة الی قوم من اهل النار
فیقولون ما ادخلکم النار وقد دخلنا الجنة بتادیبکم وتعلیمکم فیقولون انّا
کنّا نأمر بالخیر ولا نفعله ای ابوذر بدترین مردم و پست‌ترین مردم نزد خداوند عالمیان
در قیامت عالمیست که مردم از علم او منتفع شوند یا نبوده از علم خود منتفع نشود وکسی که طلب
علم کند برای اینکه روی مردم را بسوی خود بگرداند و مرجع ایشان باشد بوی بهشت را نشنود ای ابوذر اگر
از تو بپرسند از علمی که ندانی بگو نمیدانم تا نجات یابی از گناه آن اگر بر خلاف واقع چیزی را بیان کنی و
فتوی مده مردم را بچیزی که علمی بدان نداشته باشی تا نجات یابی از عذاب الهی در روز قیامت ای ابوذر
مشرف میشوند و نظر میکنند جماعتی از اهل بهشت بسوی گروهی از اهل جهنم پس از ایشان بپرسند که چه چیز
شما را باعث شد که شما بجهنم رفتید و حال آنکه ما بسبب برکت تعلیم و تادیب شما داخل بهشت شده‌ایم
گویند که مردم را امر بخوبیها میکردیم و خود بجا نمی‌آوردیم توضیح این فصل مبنی بر چند قاعده است

قاعده اول در بیان فضیلت علمست و یاد گرفتن و یاد دادن آن و فضل علما بدانکه علم از اشرف سعادات
و افضل کمالاتست و آیات و اخبار در فضیلت آن بسیار است و قدری از آن در اصول و فروع دین واجب
عینی است و فضیلت انسان بر جمیع مخلوقات بعلمست و سرمایه جمیع کمالات دیگر است چنانچه باسانید معتبر
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقولست که طلب علم واجبست بر هر مسلمانی بدرستی که خداوند عالمیان
دوست میدارد طالبان علم را و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام پرسیدند که آیا جایز است مردم را که سؤال
نکنند از چیزهایی که بآن محتاجند فرمود که نه و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ایها الناس بدانید که

کمال دین در طلب علمست و عمل کردن بآن بدرستی که طلب علم بر شما لازم‌تر است از طلب مال زیرا که روزی در میان
شما قسمت شده است و ضامن شده است و البته وفا میکند بضمان خود و علم را نزد اهلش سپرده اند و شما را امر
کرده اند که از ایشان طلب کنید تا بیابید و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که کسی که علوم دین را یاد
نگیرد خدای تعالی در روز قیامت نظر رحمت بسوی او نفرماید و اعمال او را قبول نکند و فرمود که خیری نیست در
زندگانی مگر دو کس را عالمی که اطاعت او کنند یا شنونده که حفظ کنند و عمل نماید و حضرت امام محمد باقر
علیه السلام فرمود که عالمی که بعلم او منتفع شوند بهتر است از هفتاد هزار عابد [illegible] منقولست
که بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که یک شخص هست که روایت کننده حدیث شما است که در
میان مردم احادیث شما را پهن میکند و دلهای شیعیان را بآن محکم میسازد و عابدی هست که این روایت
و علم را ندارد کدام بهتر است آن حضرت فرمود که بسیار روایت کننده حدیث ما که دلهای شیعیان ما را
با او محکم و ثابت میسازد بهتر است از هزار عابد و فرمود که یا عالم باش یا طلب کننده علم باش یا دوست اهل
علم باش و قسم دیگر مباش که بدشمنی ایشان هلاک میشوی و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که در راهی رود بطلب علم خدای تعالی راهی برای او بسوی بهشت
بکشاید و بدرستی که ملائکه بالهای خود را بر زمین میگذارند برای طالب العلم از روی رضا و خشنودی و
استغفار میکنند برای طلب کننده علم هر که در آسمانها است و هر که در زمین است حتی ماهیان دریا و
فضل عالم بر عابد مانند زیادتی ماه است بر سایر ستاره‌گان در شب چهارده و بدرستی که علما وارثان
پیغمبرانند و پیغمبران میراث طلا و نقره نگذاشتند بلکه علم میراث ایشان است پس هر که بهره از آن گیرد بهره
بسیار تمام گیرد و از حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه منقولست که بدحال‌ترین یتیمان شیعه ایست که از
امام خود دور مانده و دستش باو نرسد و در شرایع دین حیران باشد پس از شیعیان ما که عالم بعلوم ما
باشند آن جاهل بشریعت ما که از او دور مانده است مانند یتیمی است در دامن او است اگر او را هدایت و
ارشاد کنند و شریعت ما را تعلیم او نمایند با ما خواهد بود در رفیق اعلی چنین خبر داده مرا پدرم از پدرانم
از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هر که از شیعیان ما عالم بشریعت
ما باشد و ضعیفان شیعیان ما را از ظلمت جهل بنور علمی که از ما باو رسیده بیرون آورد بیاید در روز قیامت و تاجی
بر سر او باشد که روشنی دهد بر جمیع اهل عرصات و حله پوشیده باشد که برابری نکند با یک تار رشته او تمام دنیا بیش بهای

قسمت شده است و ضامن شده اند آنرا از برای شما و خداوند عادل

عالم بر

از جانب

از جانب حق تعالی ندا کنند که ای بندگان خدا این عالمیست ازت کردان آل محمد بس هر کس که در این عالم او را
از حیرت جهل بیرون آورده باشد در آویزد روز بنور او چنگ زنند تا او را از حیرت و ظلمت عرصات بمنزلگاه جنات
رسانند پس هر کس از او هدایتی یافته باشد همراه او به بهشت در آید و فرمود که حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که از پدر
بزرگوارم شنیدم که فرمود که علمای شیعیان ما محشور میشوند بقدر بسیاری علم و ارشاد ایشان خلایق را
خلعتهای کرامت برایشان می‌پوشانند حتی اینکه گاه باشد که بر یکی از ایشان هزار هزار خلعت از نور بپوشانند و منادی
از جانب خداوند ندا کند که ای جماعتی که تکفل کردید یتیمان آل محمد را و ایشان را بعد از پدر ایشان تعلیم و رعایت و تعاهد
کردید در وقتی که از پدران حقیقی ما که امامان ایشان [illegible] ند ایشان یتیمانی را که تربیت کردند شما [illegible] بقدر
آنچه علم از شما فرا گرفته اند برایشان خلعت بپوشانید و بعد از تعلیم این خلعت بپوشانند چون [illegible]
یاد گرفته اند بهزار رسد که خلعتهایی که پوشیده اند بایشان عوض بدهید و مضاعف گردانید پس حضرت فاطمه
علیها السلام فرمود که هر تاری از آن خلعتها بهتر است از آنچه آفتاب بر آن میتابد بهزار هزار مرتبه و حضرت امام حسن
علیه السلام فرمود که فضیلت کسی که تکفل جاهلان شیعیان کند و ایشان را از شبهه‌ها برهاند و واضح گرداند بر کسی که
یتیمان دیگر را آب و طعام دهد مثل فضیلت ماه است بر ستاره که کمترین ستاره‌ها باشد و فرمود که متکفل
یکی از شیعیان ما شود در غیبت ما و از علومی که بایشان رسیده باشد او را هدایت کند در علوم ما به او مواسات
کند خداوند عالمیان او را ندا کند که ای بنده کریم که مواسات کردی من اولایم بکرم از تو ای ملائکه در بهشت
بعدد هر حرفی که تعلیم کرده است هزار هزار قصر از برای او بسازید و در آن قصرها آنچه مناسب آنهاست از نعمتها برای او
مقرر سازید حضرت علی ابن الحسین صلوات الله علیه فرمود که حق تعالی وحی نمود بحضرت موسی علی نبینا و علیه السلام
که ای موسی مردم را دوست من گردان و مرا دوست ایشان کن گفت خداوندا چون کنم که ایشان چنین شوند فرمود که
بیاد ایشان آور نعمتهای مرا و دوستی مرا بر ایشان که اگر یک کس را که از درگاه من گریخته باشد و از ساحت عزت من گمراه
شده باشد بسوی من برگردانی بهتر است از برای تو از صد سال عبادت که روزها بروزه باشی و شبها بر پا ایستاده
باشی حضرت موسی علیه السلام گفت آن بنده گریخته کدام است فرمود که گناهکاران و آنها که فرمان من نمیبرند گفت گمراه شده
کیست فرمود آنها که شریعت را نمیدانند و طریق عبادت و بندگی و راه خشنودی مرا نمیدانند حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود که بشارت دهید علمای شیعیان ما را بثواب عظیم و جزای کامل و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود
که عالم از بابت کسی است که شمعی در تاریکی داشته باشد که مردم از آن روشنی یابند و هر که به روشنی [illegible] او ببیند
و برای او دعای خیر میکنند همچنین عالم با او شمعی است که تاریکی جهل و ظلمت حیرت را برطرف میکند پس هر که از او نور
بیابد آزاد کرده‌های اوست از آتش جهنم و خدا میدهد او را بثواب هزار رکعت [illegible] که در پیش خانه کعبه معظمه کرده باشد

ایشان

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که شیعیان ما علمای ایشان مثل آن باشند که در سرحدی که در جانب شیطان
و اتباع او و لشکر اوست که منع میکنند از اینکه شیطان بر ایشان میدارد و خود این کار نصب کنند و متوجه این امر شوند و این
بهتر است از کسی که جهاد کند با ترک و روم و خزر هزار هزار مرتبه زیرا که ایشان عالم دفع ضرر از دین محبان شیعیان
ما میکنند و این جهاد کننده دفع ضرر از بدنهای ایشان میکنند و حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیهم فرمود که یک
فقیه عالم که جهال شیعیان ما را از حیرت نجات بخشد گرانتر است از هزار عابد زیرا که عابد همتش این است که
خود را خلاص کند و عالم همتش مصروف است بر خلاصی خود و بندگان خدا از دست شیطان لعین و گمراه کنندگان
و اتباع او در روز قیامت آن فقیه را ندا کنند که ای آن کسی که کفالت یتیمان آل محمد میکردی و ضعیفان شیعیان را
هدایت مینمودی باش تا شفاعت نمایی آنها را که از تو علمی اخذ کرده اند پس بایستد و شفاعت کند داخل شوند فئامی
و فئامی تا ده فئام که هر فئامی صد هزار کس باشند که بعضی از او کسب علم کرده باشند و بعضی از شاگردان او و بعضی
از شاگردان شاگردان او و هم چنین تا روز قیامت و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که اگر بعد از غیبت قائم
ما علمای ما نمی بودند که مردم را بر امام دلالت کنند و بسوی او خوانند و نجات دهند ضعفای شیعه را از دام
تلهای مکر شیطان و نواصب ملاعین کسی از شیعیان ما نمی ماند مگر اینکه مرتد می شدند و لیکن ایشان مهار دلهای
ضعیفان شیعه را دارند چنانچه کشتیبان لنگر کشتی را نگاه میدارد ایشان بهترین مردمانند نزد حق تعالی و حضرت
رسالت پناه صلعم و آله و سلم منقول است که کسی که از خانه خود بطلب علم بیرون آید هفتاد هزار ملک او را مشایعت
می نمایند و از برای او استغفار کنند و حضرت امام رضا علیه السلام از آبای گرامی خود علیهم السلام روایت نموده که حضرت
رسول الله صلعم و آله و سلم فرمود که طلب علم واجب است بر هر مسلمانی پس طلب نمایید علم را از محلش و اقتباس نمایید
او را از اهلش بدرستی که از برای خدا علم را یاد دادن حسنه است و طلب نمودنش عبادت است و مذاکره نمودن
آن ثواب تسبیح دارد و تعلیم نمودنش بکسی که نداند صدقه است و باهلش عطا نمودن موجب قرب بخدا است زیرا که
بعلم دانسته میشود حلال و حرام الهی و موجب وضوح و روشنی راه بهشت است و مونس است در وحشت و مصاحب
است در غربت و حیرت و همزبان است در تنهایی و خلوت و راهنما است در شادی و غم و حربه است برای دفع دشمنان
و زینت است نزد دوستان خدا بعلم جماعتی را بلند خواهد کرد که ایشان پیشوایان بوده باشند در خیر و مردم پیروی ایشان
نمایند و بافعال ایشان هدایت یابند و عمل کنند و ملائکه رغبت نمایند در دوستی ایشان و بالهای خود را بر ایشان مالند
و در هنگام نماز بر ایشان برکت فرستند و برای ایشان استغفار نمایند حتی ماهیان دریا و حیوانات
دریا و درندگان و حیوانات صحرا و بدرستی که علم زنده کننده دلها است از جهالت و نور دیده ها است از ظلمت و قوت
بدنها است از ضعف بنده را میرساند بمنازل برگزیدگان و در می آورد در مجالس نیکوکاران و درجات عالیه در دنیا و

آخرت و

و آخرت بعد تفکر و تفکر در آن برابر است با روزه داشتن روزها و ... ثواب نماز گزاردن دارد بعلم ... و بنده
خدا میتوان کرد و به آن صله رحم کرده میشود و حلال و حرام دانسته میشود و علم پیشوای عملست و عمل تابع اوست
علم را الهام مینمایند بسعادتمندان و محروم میگردانند از آن اشقیا را و خوشا حال کسی که از آن بهره خود را گرفته
محروم نشده باشد و فرمود که عالم در میان جهال مانند زنده است در میان مردهها و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
منقولست که چون روز قیامت میشود خدا تعالی جمیع خلق را در یک صحرا جمع مینماید و ترازوی اعمال را برپا میکنند
و می‌سنجند مدادهای علما را که قرآن و حدیث نوشته‌اند با خونهای شهیدان پس مدادهای علما بر خون شهیدان زیادتی
کنند [illegible] در بیان اختلاف علم و آنچه از او نافع است بدانکه طالب علم را بعد از اخلاص نیت که بعد
از این مذکور خواهد شد ضرورست که علمی را برای تحصیل کردن اختیار نماید که داند رضای الهی در تحصیل آن هست و موجب
سعادت ابدی میگردد که ظاهرست که هر علمی موجب نجات نیست بلکه اگر کسی علم سحر یا علم کهانت را برای عمل یاد گیرد
موجب ضلالتست و اصل یاد گرفتن آن حرام است و از مقدمات سابقه که در مباحث توحید و امامت بیان کردیم
ظاهر شد که علمی نافع که موجب نجاتست علومیست که از اهل بیت رسالت علیهم السلام بما رسیده زیرا که آیات
قرآن همه را احادیث مفسره شده است و اکثر متشابهات نیز تفسیرش بما رسیده و معلوم که رسیده تفکر در آنها
خوب نیست و از سایر علوم آنچه فهم کلام ایشان برآنها موقوفست لازم است و غیر آنها یا لغو و بیفایده است
و موجب تضییع عمرست و احداث شبهاتست در نفس که غالب اعتقادات موجب کفر و ضلالتست و احتمال نجات
بسیار نادرست و هیچ عاقلی خود را در چنین مهلکه نمی‌آورد که نداند که نجات خواهد یافت یا نه و قطع نظر از آنکه عمر را ضایع
میکند و در معرض خطر سعادتهای ابدی تحصیل میتوان نمود چنانکه از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که
حضرت رسالت پناه صلعم و آله روزی داخل مسجد شدند جماعتی را دیدند که بر گرد شخصی بر آمده اند فرمود که این شخص
چه کیست گفتند علامه است یعنی بسیار داناست فرمود که چه علم را میداند گفتند داناترین مردم است
بنسبهای عرب و وقایعی که در میان عرب واقع شده است و اشعار عربیت را خوب میداند حضرت
فرمود که این علمیست که ضرر نمیرساند کسی را که نمیداند و نفع نمی‌بخشد کسی را که داند بعد از آن فرمود که علم همین سه
علمست که یا آیه واضحه الله للاحکم را بدانند یا فریضه واجبی که خدا بعدالت مقرر فرموده یا سنتی را که تا
قیامت تا روز قیامت و آنچه غیر اینهاست زیادتیست و بکار نمی‌آید و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که حضرت لقمان حکیم به پسرش گفت که عالم را ... ای پسر ... اینکه خدای تعالی را تنها ...

اینکه بداند که خدا چه چیز را میخواهد و دوست میدارد که بعمل آورد سیم آنکه بداند که خدای تعالی چه چیز را کراهیت دارد
و نمیخواهد تا ترک نماید [illegible] حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که فرمود که علوم مردم را
همه را یافتم و منحصر در چهار چیز یافتم اول اینکه خدای خود را بشناسی دوم اینکه بدانی که چه نعمتها بتو کرامت
فرموده سیم اینکه بدانی که خدای تعالی از تو چه چیز خواسته و طلبیده چهارم اینکه بدانی که چه چیز ترا از دین بیرون میبرد
و بسند معتبر از زراره و محمد بن مسلم و برید منقول است که شخصی بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
عرض کرد که من پسری دارم و میخواهد سوال کند از شما از حلال و حرام و چیزی که برای او فایده ندارد سوال
نکند فرمود که آیا مردم از چه چیز سوال میکنند که از حلال و حرام بهتر باشد [illegible] و هشتم اینکه
اداب علم نمودن بآن و بیان اخلاص علما بدانکه چون علم اشرف عبادات است باید عباد نژاد را او به وجه اکمل و عمل
رعایت نمایند تا منشأ کمالات و سعادات گردد و سابقا مذکور شد که عمده شرایط قبول عمل اخلاص
نیت است پس باید که سعی کند غرض او از تحصیل علم رضای حق تعالی باشد و نفس او از اغراض فاسده و
نیات دنیه خالی گردانند و پیوسته بیاد بیاورد [illegible] تحقیق نماید تا علوم
حق از جانب خدا افاضه گردد و خیالات شیطان با او ممزوج [illegible] تقریبی ترا است شیطان
را در تضییع آن سعی بیشتر است لهذا اخلاص در طلب [illegible] در سایر اعمال و
در اکثر اوقات مشوب باغراض باطل میباشد زیرا که [illegible] در این کس نمی
ماند که تحصیل دنیا موجب فخر باشد در علم بسبب دنیا نیز که ایشند در بعض موجب ترقی میگردد و ثمره
آن ظاهر میباشد و از این جهت شیطان را وسواسی در این باب میباشد چنانکه باسانید معتبر
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که هر که طلب حدیث نماید از برای منفعت دنیا بکند او را
در آخرت بهره و نصیبی نباشد و کسی که مطلبش خیر آخرت باشد حضرت پروردگار او را خیر دنیا و آخرت کرامت
فرماید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که طلب علم کند برای اینکه مباهات و مفاخرت
نماید با علما یا برای اینکه با سفیهان و بیخردان مباحثه و مجادله نماید یا برای اینکه روی خلق را بجانب خود
بگرداند پس جای خود را در جهنم مهیا داند دیگر از شرایط علم آنست که نفس خود را از صفات ذمیمه
و اخلاق دنیه پاک گرداند و ریشه حسد و کبر و ریا و بغض و محبت دنیا و امثال اینها را از دل
بکند تا نفس قابل فیضان و حقایق گردد چنانکه علم و حکمت را تشبیه کرده اند به آنکه بر زمین

باشند بعضی از آن بروی سنگ می‌افتند و از آن هیچ حاصل برنمی‌آید و آن دانه بعضی بر خاک می‌افتند اما در
زیر خاک سنگ هست نود ریشه اش بسنگ می‌رسد و خشک میشود و بعضی در زمین شوره می‌افتد و زمین ناقابلست
حاصل نمیدهد و بعضی بر زمین می‌افتد که خار و گیاهها با نفع در آن ریشه دوانیده‌اند و با ریشه آنها ضم میشود چنانچه بار
حاصل نمیدهد و اینست سبب که در علی مجلسی که هزار کس نشسته‌اند حرف حکمتی که مذکور میشود در بعضی که دل ایشان از سنگ
سخت‌تر است هیچ اثری و تأثیری نمی‌کند و در بعضی که اگر دل ایشان بریاضتها و عبادات نرم شده است اثر کرده تأثیری
میکند و چون ریشه اش بسنگ رسید خشک میشود و بر طرف میشود و اثری از آنچه شنیده‌اند در نفس ایشان نمیماند و در بعضی ثمره اش
بیشتر همه میماند اما چون حقد و حسد و محبت دنیا در نفس ایشان ریشه دارد مانع میشود از اینکه ریشه آن علم بشود و آثار خوب
بظهور می‌آید و جمعی که دل خود را از این موانع پاک و مصفّی کرده‌اند همین کلمه حکمت و موعظه را شنیده‌اند در دل ایشان ریشه میکند
و آثارش بر اعضا و جوارح ایشان ظاهر میشود و یوماً فیوماً آثار خیر ایشان بیشتر ظاهر میشود چنانچه از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
منقولست که بدرستی که دلهای مؤمنان بسیره شده است بایمان پس چون خداوند عالمیان خواهد که آن دل را روشن گرداند
میکند آنرا بوحیهای خود پس میکارد در آن دل حکمت را و خود درو میکند و تشبیه کرده‌اند علم را و حکمت را بغذاهای مقوی
بدن زیرا که چنانکه بدن بغذاهای موافق قوت می‌یابد و حیات آن باین غذاهاست همچنین روح بحکم و معارف قوت می‌یابد
و حیات روح به آنهاست چنانچه خدای تعالی در بسیار جای از قرآن کافران را و نادانان را بمردن وصف کرده چنانچه فرموده که
اَمْوَاتٌ غَيْرُ اَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ که ترجمه اش اینست که کافران مردگانند زنده نیستند و نمی‌فهمند و از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که راحت دهید نفسهای خود را بحکمتهای تازه که آنها کلال دارد و ابدانرا حاصل میشود
چنانچه بدنها را سستی و کلال بهم میرسد و در اخبار بسیار وارد شده است که علم حیات دلهاست و در بدن وقتی که ماده فاسدی
هست غذاهای صالح مقوی باعث طغیان مرض و قوت آن ماده فساد میشود چنانچه بیمار را تا ماده مرضش باقیست از گوشت
و چربیها و شیرینیها که باعث قوت صحیح است منع میکنند و اول علاج آن ماده فساد میکنند و بعد از آن غذاهای مقوی میدهند
هم چنین طبیبان نفوس که پیغمبران و اوصیا اند اول امراض نفسانیه را از نفس زایل میگردانند و بعد از آن او را تقویت بعلم و حکمت میکنند
چنانچه می‌بینی که جمعی با این امراض مبتلا اند علم باعث زیادتی فساد ایشان میشود و شیطان با آن علم مرتبه شقاوت را بکمال
رسانیده و تشبیه دیگر کرده‌اند علم را بنور چراغ و آفتاب که در دیده اعمی هیچ اثری از آن ظاهر نمیشود و دیده‌های دیگر در
نور دیده از آن منتفع میشوند پس اول علاج چشم دل میباید کرد تا علم نفع دهد چنانچه حق تعالی وصف حال جماعتی از
اشقیا فرموده که دیده‌های سر ایشان کور نیست ولیکن دیده‌هایی که در سینه‌های ایشانست کور است چون
سخن باینجا کشید اگر جملی از احوال قلب و صلاح و فساد آن و سبب نور و ظلمت آن از زیادتی و نقصان ایمان مذکور شود

مناسبت بآنکه قلب را بر دو معنی اطلاق میکنند یکی بر این شکل صنوبری که در پهلوی چپ است
و دیگری بر نفس ناطقه انسانی و بر آنکه حیات بدن آدمی بروح حیوانیست و روح حیوان بخار لطیفست که حاملش
خونست و منبعش قلبست و از قلب بدماغ متصاعد میشود و از آنجا بواسطه عروق بجمیع اعضا و جوارح سرایت میکند
و نفس ناطقه چون کمالات و استعدادات و ترقیات آن موقوفست ببدن و این بدن آلت آنست باین بدن
تعلقی دارد و اول بچیزی که باعث حیات بدنست تعلق دارد و چون حیات بدن بسبب روح حیوانیست اول تعلق
نمیگیرد و چون منبع آن قلبست بقلب زیاده از جوارح دیگر تعلق دارد و لهذا تعبیر از نفس در اکثر آیات و اخبار
بقلب واقع شده است و مدار صلاح و فساد بدن بر قلب باین معنیست و در هر صفتی که در نفس حاصل میشود و از علوم و سایر
کمالات باین بدن و جمیع اعضا و جوارح سرایت میکند و چندانکه آن صفت در نفس کاملتر میشود اثرش بر بدن بیشتر
ظاهر میشود چنانکه روح ظاهر عمده روح جسمانی است هرچند ماده اش در قلب صنوبری بیشتر بهم رسید قوت او در اعضا و جوارح
بیشتر ظاهر میشود مانند سرچشمه که نهرها از آنجا جاری میشود کرده اند هرچند آب در سرچشمه بیشتر بهم رسد نهرها معمورتر میباشند
چندین نهر از دل روحانی فیض رسد که الله نهرها حیات ... از ایمان و یقین بر اعضا بیک قسمت میشود و این هر دو
سرچشمه از دریای فیض نامتناهی حق تعالی جاری میگردد اما بتوفیق الهی بنده را در کار است که حفر این نهرها بکند
و خس و خاشاک شبهه‌های باطل و گناهان یا مواد فاسده بدنی بکند تا صاف و بی کدورت جاری گردد و چنانکه از
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقولست که در آدمی پاره گوشتی هست که هرگاه آن سالم و صحیح باشد سایر بدن
صحیح است و هرگاه آن بیمار و فاسد باشد سایر بدن بیمار و فاسد است و آن دل آدمیست
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که فرمود که هرگاه دل پاکیزه است تمام بدن پاکیزه است و هرگاه دل خبیث
است تمام بدن خبیث است و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در وصیت بحضرت امام حسن علیه السلام وصیت فرمود
که از جمله بلاها فاقه است و فقر و از آن بدتر بیماری بدنست و از آن بدتر بیماری دلست و از جمله نعمتها وسعت
در و مالست و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که دلها بر سه قسمند یکی دل سرنگونست که هیچ
چیزی در آن جا نمیکند و آن دل کافرست و یکی دل آنست که خیر و شر هر دو در آن در می آید هیچ یک جا نمیکند و آن دل
کافرست و یکی دل آنست که خیر و شر هر دو در آن در می آید هر یک که قوی ترست بر آن غالب میشود و یکی دل آنست
که گشاده است و در آن چراغی از نور الهی هست که پیوسته نور میدهد تا قیامت نورش برطرف نمیشود و آن
دل مؤمنست و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که منزله قلب از بدن آدمی منزله امام است
نسبت بسایر خلق نمی بینی که جوارح بدن لشکرهای قلبند و همه از جانب آن متحرک میشوند و همه خبر میدهند از
احوال آن و هر چه دل اراده میکند فرمان او را قبول میکنند همچنین امام را ... اطاعت

کنند تابع

کنند و تابع باشند و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که دل مؤمنان در میان دو انگشت قدرت الٰهی است
بهر طرف که میخواهد میگرداند و حضرت علی ابن الحسین علیه السلام فرمود که بنده را چهار چشم میباشد دو چشم
در سر او میباشد که امور دنیای خود را بآنها می بیند و دو چشم در دل او هست که امور آخرت را بآنها می بیند و
عیبهای خود را بآنها میداند و اگر شقی باشد آن دو چشم دلش کور میباشد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود
که دل را دو گوش است روح ایمان در یک گوش نیکی خیرات و طاعات را میگوید و شیطان در گوش دیگرش
بدیها و شرور را تلقین مینماید پس هر یک که بر دیگری غالب شد میل بآن میکند و حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام که پدرم میفرمود که هیچ چیز دل را فاسد نمیگرداند مانند گناه بدرستی که دل مرتکب گناه
میشود تا وقتی که گناه بر آن غالب میشود آنرا سرنگون میکند که چیزی در آن جا نکند و از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام منقولست که حق تعالی بحضرت موسی علی نبینا و علیه السلام وحی فرمود که ذکر مرا در هیچ حال
فراموش مکن که ترک یاد من موجب قساوت قلب و سنگینی دلست حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود که کم شد آب دیده خشک میشود مگر بسبب سنگینی و قساوت قلب و قساوت قلب
نمیباشد مگر بسبب بسیاری گناهان ای عزیز چون فی الجمله اطلاعی بر معنی قلب بهم رسید از احوال او بهم رسانیدی
بدانکه از آیات و احادیث بسیار ظاهر میشود که ایمان قابل زیادتی و نقصان میباشد و از بسیاری احادیث
ظاهر میشود که اعمال جزو ایمانست و هر عضوی از اعضا را حصه بهره از ایمان هست و اعتقاد ایمان
دلست و هر عضوی از اعضا ایمانش آنست که فرمان برداری الٰهی بکند و آنچه متعلق بآنست از
تکالیف الٰهی و احادیث بسیار هست که مؤمن که مرتکب کبیره میشود روح ایمان از او مفارقت مینماید
و تصحیح آن آیات و اخبار بیکی از دو وجه میتوان نمود اول آنکه قایل شویم باینکه ایمان در اصطلاح
شرع معانی مختلفه میدارد و آنچه از اکثر اخبار ظاهر میشود آنست که ایمان را اطلاق میکنند
بر اعتقادات حق یا ترک کبایر و فعل فرایضی که ترک آنها کبیره است مثل نماز و روزه و
حج و جهاد و امثال اینها و یک معنی دیگر از ایمان اعتقادات کاملهٔ یقینیه است با فعل واجبات
و سنتها و ترک محرمات و مکروهات و یک معنی مراد اسلام است که بعضی عقاید ضروریه
باشد یا عدم انکار آنها یا اقرار بآنها ظاهرًا و اسلام را بر اعم از این هم اطلاق میکنند که همین
تکلم بکلمتین نماید گو منافق باشد و بدل اعتقاد نداشته باشد و از اکثر احادیث همان معنی

اهل ظاهر میشود چنانچه از حضرت امام صلوات الله علیه منقولست که فرمود که اصحاب کبایر نه مؤمنند

نه کافر بلکه قابل شفاعت‌اند و مسلمانند و باسانید مستفیضه از حضرت امام رضا صلوات الله علیه و آبائه

دیگر علیهم السلام منقولست که ایمان اقرار بزبانست و معرفت بدلست و عمل کردن باعضا و جوارح

و بر هر یک از معانی اسلام و ایمان ثمره مترتب میشود و اسلام بمعنی گفتن کلمتین که اعتقاد در آن نیست

و در آخرت فایده نمیدهد و در دنیا فایده میدهد که خون ایشان محفوظ است و نکاح ایشان جایز است و

میراث از مسلمانان میبرند و پاکند و عذاب ایشان در آخرت ابدیست مثل کفار و وثنیان و سایر

فرقهای اسلام غیر شیعه اثنا عشر داخل این فرقه‌اند و ایمان که بمعنی جمیع اعتقادات حق

دانستن و اظهار آنها کردن در آخرت این فایده میکند که همیشه در جهنم نباشند و مستحق مغفرت

الهی و شفاعت باشند و اعمال ایشان صحیح باشد و عبادات ایشان باطل نباشد و آنچه در اخبار و آیات دلالت بر این میکند

که مؤمن مرتکب گناهان کبیره میباشند و ایشان در جهنم معذب باین معنی است و بعضی احادیث

که واقع شده است که با ترک ... از ایمان بدر میرود محمول بر معنی دویم است و آنچه واقع شده است

در احادیث از صفات مؤمن در غیر انبیا و اوصیا جمع نمیشود اینها محمول بر معنی سیم است و تحقیق آنست

که فعل جمیع عبادات و تحصیل جمیع کمالات و ترک جمیع منهیات و ازاله جمیع صفات ذمیمه و نقایص

اجزای ایمانند اما اجزای ایمان متفاوت میباشند و بعضی از اجزا بانتفای آنها اصل منتفی میشود و بعضی

چنین است مثل اعضای رئیسه بدن و بعضی چنین است که بزوال آن عمده انتفاعات آن بر طرف میشود و بعضی هست که

موجب حسن و کمال شخص است که از فوت آن انتفاع بسیاری فوت نمیشود همچنین اجزای ایمان مثلا

اعتقادات حقه نسبت بایمان از باب آن اعضائیست که بزوال آنها شخص فانی میشود و همچنین

ایمان بزوال آنها مطلقا بر طرف میشود و فعل فرایض و ترک کبایر از باب آنست که شخص دستش را هم

ببرند و پا ببرند زنده است اما انسان ناقص است و حیاتش بسبب این در معرض زوال است اما بعضی این زایل — وانسانست

نمیشود همچنین کسی که چشمش بکنند یا زبانش را ببرند یکی کسی که جمیع فرایض را ترک کند و جمیع کبایر

و فضایل بجای آورد از باب شخصیست که دست و زبان و گوش و چشم و پایش را بریده باشند و زنده

باشد چنین زنده در حکم مرده است و ایمان او از باب حیات آن شخص است هم چنانکه حیات او بکار

نمی‌آید این ایمان هم چندان ثمره ندارد و چنانکه حیات چنین کسی زود بر طرف میشود اصل ایمان این شخص هم

باشد که چشمی

بیک چیزی زایل میگردد زیرا که هر یک از این اعمال حصاریست برای دفع شیاطین و بلاهای که موجب زوال ایمانست
چنانچه در حدیث وارد شده که شیطان از آدمی خایف و ترسانست مادام که محافظت نمازهای پنجگانه میکند
پس چون ترک آنها کرد یا سبک شمرد بر او مسلط میشود و او را در بلاها و گناهان عظیم می اندازد زیرا که کسی که این
لشکرها و اعوان را از عبادات و توفیقات الهی که از مهمات است از خود دور کرد شیطان او را زود
بهلاکت می اندازد و این بعینه از بابت کسیست که دزدی را خانه در بیرون یک در و خانه دو او را دزد که بگوید که
چیزهای سهل را ببر و چیزهای نفیس را بگذار برای ما و خود غافل بخوابد دزد اول آنکه نفیس ترست میبرد
اینست که ارباب معاصی زود فریب گمراه کنندگان را میخورند و بنادانی کافر میشوند و بجهنم میروند و آن
مستحبات و صفات حسنه از بابت زینتهای صورت آدمی و غذاهای مقویست که باعث نمو روح ایمان میشود
هم چنانکه روح بدن از گوشت قوت یابد روح ایمان از نمازهای سنت قوت میباید و حفظ ایمان بیشتر
میتواند کرد وجه دوم آنکه ایمان همان اصل اعتقاد است و اعتقاد ایمان در تزاید می باشد و باعمال و طاعات
کامل میگردد تا بمرتبه دیگر یقینی میرسد و یقین را نیز مراتب بسیار است و هر مرتبه از مراتب ایمان و یقین
لازمی چند و گواهی چند از اعمال و عبادات دارد مثل اینکه یک شخص در نشسته باز خطی بیاید و بگوید که ماری نزد تو هست
و باین خانه می آید یک خوفی در نفس او حاصل میشود اما چندان اعتبار نمیکند پس اگر بعد از طفل
دیگری بیاید و همین حرف را بگوید اعتقادش بیشتر میشود و حذر بیشتر میکند تا بجائی که میگریزد و
و انجاهای بلند خود را می اندازد از ترس آن مار همچنین در مراتب ایمان بثواب و عقاب هر چند ایمانش
کاملتر میشود شوقش به موجب ثوابست و حذرش از اموری که موجب عقابست زیاده میگردد پس اعمال
آثار و شواهد ایمانند چنانچه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود
که ایمان بآراستن خود و بآرزو درست نمیشود ایمان آنست که خالص و صاف شود در دل و اعمال تصدیق آن کنند
و گواهی دهند بر حصول آن در دل پس بهمان تحقیق که قلب به هر صفتی و کمالی از علم و ایمان و سایر کمالات که در نفس
حاصل میشود منبعش در قلبست و باعضا و جوارح جاری میشود و آثارش از آنها ظاهر میشود پس چون از علم
بخدا و عظمت و جلال او و به بهشت و دوزخ و نماز و روزه و عبادات و حسن آنها و بدی گناهان و قبح آنها و حسن
صفات حسنه و بدی صفات ذمیمه بیشتر میشود و یقینش کاملتر میشود شعبهای که از آن چشمه باعضا و جوارح
میرسد بیشتر میشود چندانکه در اعضا و جوارح آنها بیشتر صرف میشود چشمه زاینده میشود و آبش صافتر و گواراتر

ترتیب شود بر عمل باعث کمال علم و ایمان میگردد و کمال ایمان نیز موجب کمال و زیادتی اعمال میشود چنانچه از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در مسجد نماز صبح گذارد نظر کرد بسوی
جوانی که او را حارثة بن مالک میگفتند دید که سرش از بسیاری بیخوابی بزیر می‌آید و رنگ و رویش زرد گردیده
و بدنش نحیف گشته و چشمهایش در سرش فرو رفته حضرت از او پرسید که بچه حال صبح کرده و چه حال داری حارثه گفت
یا رسول الله جانم فدای تو باد صبح کرده ام با یقین حضرت فرمود که بهر چیز دعوی کنند حقیقتی و علامتی و گواهی هست
بر حقیقت یقین حقیقت یقین تو چیست گفت یا رسول الله جانم فدای تو باد حقیقت یقین اینست که پیوسته
مرا محزون و غمگین دارد و شبها مرا بیدار دارد و روزهای گرم مرا بروزه دارد و دل من از دنیا رو گردانیده و آنچه در
دنیاست مکروه دل من گردیده و یقین من بمرتبه رسیده که گویا می‌بینم عرش خداوند را که برای حساب در محشر نصب کرده اند
و خلایق همه محشور شده اند و گویا من در میان ایشانم و گویا می‌بینم اهل بهشت را که تنعم مینمایند در بهشت و بر کرسیها
نشسته با یکدیگر آشنایی میکنند و صحبت میدارند و تکیه کرده اند و گویا می‌بینم که اهل جهنم معذبند و استغاثه و فریاد
میکنند و گویا زفیر و آواز جهنم در گوش منست پس حضرت فرمود باصحاب که این بنده ایست که خدا دل او را بنور
ایمان منور گردانیده است پس فرمود که برین حال که داری ثابت باش آنجوان گفت که یا رسول الله صلی الله علیه و آله دعا کن
که خدا شهادت را روزی من گرداند پس حضرت دعا کرد چند روزی که شد حضرت او را با جعفر بجهاد فرستاد
بعد از نه نفر آنجوان شهید شد و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که علم مقرونست با
عمل پس هر کس که دانست عمل میکند و هر که عمل میکند عالم است و علم آواز میکند عمل را اگر اجابتش کرد و بجانب
او آمد علم میماند و اگر نه علم میرود و نمیماند و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که
فرمود ای طلب کننده علم بدرستی که علم را فضیلت بسیار است پس سر علم تواضع و فروتنی است و چشم او بیزاری
از حسد است و گوش او فهمیدن است و زبانش راستگوییست و حافظه اش تفحص کردنست و دلش نیکی
نیت است و عقلش دانستن اشیاست و دستش رحمت بر خلایق است و پایش زیارت کردن علماست و
همتش سلامتی مردم از ضرر او و حکمتش ورع است و پرهیزکاریست و مستقر و قرارگاهش نجاتست و
قاید و کشنده اش عافیت از بدیهاست و مرکبش وفا بعهد خدا و خلق است و سلاحش نرمی سخن است
و شمشیرش راضی بودن از خلق است و کمانش مدارا کردن با دشمنان است و لشکرش صحبت داشتن با
علماست و مالش ادب است و ذخیره اش اجتناب از گناهانست و توشه اش نیکیست و مأوای و محلش آرامش
مصالحه با خلق است و هدایتش هدایتست و رفیقش دوستی نیکانست فصل در بیان اصناف علماست

وصفات

وصفات عالمی که متابعت او میتوان نمود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هرگاه ببینید
عالمی که متابعت دنیا دوست میدارد او را متهم دانید بر دین خود و دین خود را با او مگذارید بدرستی که
هر چیز را که دوست میدارد آنچیز را جمع میکند و طلب مینماید که محبوب اوست گاه باشد که دین شما را برای دنیای
خود ضایع کند بدرستی که خداوند عالمیان وحی فرمود بحضرت داود علیه السلام که میان من و خود واسطه مکن
عالمی را که فریب دنیا خورده باشد که ترا از راه محبت من بدر کرداند بدرستی که ایشان راه زنان بندگان منند که روی
بمن دارند کمتر چیزی که نسبت بایشان میکنم آنست که شیرینی و لذت مناجات خود از دل ایشان بر میدارم
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت نمود که دو صنفند از امت
منی که اگر ایشان صالحند جمیع امتم صالحند و اگر ایشان فاسدند جمیع امتم فاسدند پرسیدند صحابه که کیستند
یا رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که فقیهان و پادشاهان و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که میخواهید خبر
دهم شما را بکسی که سزاوار فقیه بودن است گفتند بلی یا امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که آنکسیست که مردم را از
رحمت الهی نا امید نگرداند و از عذاب الهی ایمن نگرداند و رخصت معصیت خدا از جهت ایشان ندهد و قرآن را ترک نکند برغبت بچیزهای ترک
دیگر و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که طالبان علم بر سه صنفند پس بشناسید ایشانرا
بصفات و علامات ایشان یک صنف آنست که علم طلب میکنند از برای نادانی [?] و جدل کردن و یکصنف
طلب علم میکنند برای دانستن و عمل کردن و یکصنف طلب علم مینمایند برای زیادتی و تکبر و فریب دادن مردم پس
آن صنف اول موذی مردم است و جدال میکند و متعرض گفتگو میشود در مجالس بدانش و علم خود را بسیار یاد میکند
و خشوع را بخود می بندد و خالیست از ورع و پرهیزکاری پس خدا برای این عمل بینی او را بکوبد و پشتش را بشکند و آنکه تکبر
و مکر کند صاحب مکر و فریب و حیله است و چون با امثال خود از علما میرسد استطاله و گردنکشی و زیادتی میکند و چون با غنیا
میرسد شکستگی و فروتنی میکند و چرب و شیرین ایشانرا میخورد و دین خود را برای ایشان ضایع میکند پس خدا بینایی او را کور
میکند و اثر او را از میان علما بطرف میکند و آن صنف دیگر پس شکسته با اندوه و حزن است و شبها بعبادت بیدار است و تحت الحنک
میبندد بر کلاهی که در سر دارد و در تاریکی شب بعبادت می ایستد و عبادت بسیار میکند و پیوسته ترسان
که مبادا عبادتش مقبول نشود و از عقوبت الهی خایفست و پیوسته مشغول دعا و تضرع است و رو بکار
خود کرده متوجه احوال خود است و اهل زمان خود را میشناسد و از معتمدترین دوستان و برادران خود ترسان [?] در
حذر است که مبادا دینش را ضایع کند پس خدا ارکان او را محکم گرداند و از خوفهای قیامت او را امان دهد

قاعده پنجم

قاعده پنجم در معرفت عمل بی علم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که کسی که بی بصیرت علم
عمل میکند مانند کسیست که براه میرود هرچند بیشتر میرود از راه دورتر میشود و ایضاً از آنحضرت منقولست
که حق تعالی قبول نمیفرماید عملی را مگر با معرفت و قبول نمیفرماید معرفتی را مگر با عمل پس کسی که عارف شد
معرفت او را رهنمائی میکند بعمل و کسی که عمل نکند او را معرفت نخواهد بود یا علم از او مسلوب میشود بدرستی
که اجزای ایمان بعضی از بعضی حاصل میشود و بیکدیگر مربوطند و ایضاً از آنحضرت منقولست که حضرت محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود که هرکه عمل نماید بغیر علم افساد او بیش از صلاح او خواهد بود و این معنی ظاهر است
که عقل آدمی مستقل نیست در ادراک خصوصیات عبادات که موجب نجات است و اگرنه ارسال پیغمبران
بی فایده خواهد بود و هر عبادتی را شرایط بسیار است که بفوت هریک از آنها آن عبادت باطل است پس بدون
علم ظاهر است که خدا را به نحوی که فرموده است عبادت نتوان نمود و هرگاه راه های دنیا را بدون قایدی و رهنمائی
نتوان طی نمود راه بندگی خدا که خطیر ترین همه راهها است و در هر گامی چندین هزار شیاطین جن و انس
در کمین اند چون بدون دلیل و راهنمائی میتوان رفتن و دلیل و راهنمای این راه شرع و اهل آنست از انبیا و ائمه
معصومین علیهم السلام و علمائی که از علوم ایشان بخوبی بینا شده است باشند و طریق نجات و هلاکت را دانند

قاعده ششم در معرفت فتوی دادن کسی که اهلیت آن ندارد بدانکه چنانکه از آیات و اخبار ظاهر میشود
بدترین گناهان کبیره افترا بر خدا و رسول خدا و ائمه هدی است باینکه حکمی از احکام الهی را کسی که اهلیت فهم
آن حکم از آیات و اخبار نداشته باشد اما از عالمی که او را اینکار تقلید نشنیده باشد و از او روایت کند که از او چنین
شنیده ام جایز است بغیر این دو صورت هرچند موافق واقع گفته باشد خطا گفته است و گناه کار است و حق
سبحانه و تعالی میفرماید که کیست ظالم تر از کسی که افترا بر خدا بندد بدروغ میفرماید که آنجماعتی که افترا می بندند
رویهای ایشان سیاه خواهد بود در روز قیامت و آنجماعتی که حکم بغیر ما انزل الله میکنند در یکجا کافر فرموده اند
و در یکجا فاسق فرموده اند و بسند صحیح از عبدالرحمن بن الحجاج منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
فرمود که ترا حذر میفرمایم از دو خصلت که در این دو خصلت هلاک شده است هرکه هلاک شده است زنهار که فتوی
ندهی مردم را از برای خود زنهار که عبادت نکنی خدا را بچیزی که نمیدانی رضای خدا را در آن یا بر سبیلی که حقیقت آنرا
ندانی و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هرکه فتوی دهد مردم را بغیر علم و بینه
که خدا او را کرده باشد لعنت کنند او را ملائکه عذاب باو ملحق شود گناه آنکسی که بفتوی او عمل نماید و
فرمود که حق الهی بر مردم آنست که آنچه را دانند بگویند و آنچه را ندانند توقف نمایند و ساکت شوند و حضرت

رسالت پناه صلعم و آله فرمود که هر که عمل بقیاسی نماید خود را و دیگران را هلاک کند و هر که فتوی دهد که ناسخ
و منسوخ و متشابه قرآن را نداند خود هلاک شده است و دیگران را هلاک کرده است یا اباذر
إِنَّ حُقُوقَ اللهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ لَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَقُومَ بِهَا الْعِبَادُ وَإِنَّ نِعَمَ اللهِ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُحْصِيَهَا
الْعِبَادُ وَلَكِنْ أَمْسُوا تَائِبِينَ وَأَصْبِحُوا تَائِبِينَ یعنی ای ابوذر حقوق الهی بر بندگان
و آنچه از بندگی او بر ایشان لازم است عظیم‌تر است که بندگان قیام به آن توانند
نمود و بندگی او را چنانچه او سزاوار است بجای توانند آورد و بدرستی که نعمتهای خدا از آن بیشتر است
که بندگان احصای آنها توانند نمود پس چون در بندگی و احصای نعمت و شکر آن آدمی عاجز است
پس هر صبح و شام توبه کنید تا خدا از تقصیرات شما بگذرد و بدانکه این فقرات
شریفه مشتمل است بر چند فصل است از مکارم خصال **فصل اول** عدم اعتراض بعبادت و اعتراف
بعجز است بدانکه بدترین صفات ذمیمه عجب است و عمل خود را خوب دانستن و خود را مقصر ندانستن
و این از جهل ناشی میشود زیرا که اگر کسی در شرایط قبول و کمال عبادت چنانچه اشاره بعضی در اول کتاب
شد و آنها شد تفکر بکند و در عیوب عبادت بینها عجز و نقص خود بدیده بصیرت نظر نماید و عظمت
معبود خود که اکرم الاکرمین است نمیتواند کرد چنانچه منقولست که حضرت امام موسی کاظم صلوات الله
علیه یکی از فرزندان خود را فرمود که ای فرزند بنو باد جد و اهتمام در عبادت و بیرون مبر کن نفس
خود را از حد تقصیر در عبادت و طاعت الهی و همیشه خود را در آن درگاه صاحب تقصیر دان بدرستی که خدا
را عبادت نمیتوان کرد بنحوی که او سزاوار عبادت است و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه بجابر فرمود
که ای جابر خدای تعالی هرگز ترا از نقص و تقصیر بیرون نبرد یعنی چنین کند که همیشه دانی که مقصر و ناقصی
و از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقولست که عابدی در بنی اسرائیل چهل سال خدا را عبادت کرد بعد از آن
قربانی کرد قربانی او قبول نشد زیرا که علامت قبول قربانی ایشان آن بود که آتشی می‌آمد و آن را میسوخت
چون دید که قربانیش قبول نشد با نفس خود خطاب کرد که تقصیر همه از تو است و ناقص بودن عمل همه
تقصیر تست پس خدا وحی کرد بسوی عابد و فرستاد که نفس خود را ناقص کردی در درگاه ما بهتر
بود از عبادت چهل ساله تو و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود که هر عبادتی که از برای خدا کنی و آن
عبادت در نیت نفس خود صاحب تقصیر باشی بدرستی که بندگان همه در عملهایی که میکنند در میان خود
و خدا مقصرند مگر کسی که خدا او را معصوم کرده باشد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

منقولست

منقولست که خدا میدانست که گناه از برای مؤمن از عجب بهتر است اگر نه این بود نمیگذاشت
که هیچ مؤمنی بگناه مبتلا شود و از آنحضرت منقولست که گاه هست آدمی گناهی میکند و از آن نادم و پشیمان
میباشد و بعد از آن عمل خیر میکند و مسرور و خوشحال میشود و از آن ندامت و پشیمانی باز میماند بحالی که بر آن حال
اول میماند برای او بهتر بود از آنحال که آخر بهم رسانیده و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود
که عالمی بنزد عابدی آمد و پرسید که نماز تو چونست گفت آنقدر کسی از نماز من پرسیده است عالم گفت
من سالهاست که عبادت میکنم پرسید که گریه تو چونست گفت آنقدر میگریم که آب از روی من جاری
میشود آن عالم گفت که اگر خنده میکردی و الحال ترسان بودی بهتر بود از گریه که باعث اعتماد
و اعتقاد تو بعبادت شده است بدرستیکه عبادت کسی که بر عبادت خود اعتماد داشته باشد
بالا نمیرود و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که دو کس داخل مسجد شدند یکی عابد و دیگری فاسق
چون بیرون آمدند عابد فاسق شده بود و فاسق عابد و صدیق و نیکوکار شده بود زیرا که عابد اعتماد بر عبادت
خود کرده بود و خود را از نیکان میدانست و این عجب خاطر او بود و فاسق در فکر گناه و استغفار میکرد
از گناهان خود و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت رسالت پناه صلعم و آله فرمود که
شیطان لعین روزی بنزد حضرت موسی علی نبینا آمد و کلاهی برنگهای مختلف بر سر داشت چون نزدیک رسید کلاه
را از سر برداشت و در برابر ایستاد و سلام کرد حضرت موسی علیه السلام گفت تو کیستی گفت منم ابلیس فرمود که خدا
شر تو را از همه کس دور کرداند بچه کار آمده گفت آمده ام ترا سلام کنم برای قرب و منزلتی که نزد خدای تعالی داری حضرت
موسی علیه السلام پرسید که این کلاه چیست که بر سر داری گفت باینها میربایم دلهای بنی آدم را فرمود که مرا بگو کدام
گناهست که چون فرزند آدم مرتکب آن میشود تو بر او مسلط میشوی و غالب میگردی گفت وقتی که از خود راضی
باشد و عملهای خیر خود را بسیار داند و گناهان در چشم او اندک نماید و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرمود که خداوند عالمیان بداود علیه السلام خطاب نمود که ای داود بشارت ده گناهکاران را و بترسان صدیقان را
که عجب نورزند بعملهای خود که هیچ بنده که من او را بمقام حساب در آورم و بعد از آن حساب او کنم هلاک میشود **فصل دویم** شکر
نعمت است شکر از امهات صفات حمیده است و ضد آن که کفرانست از اصول صفات ذمیمه است و شکر هر نعمتی موجب
مزید آن نعمت است و کفران آن موجب حرمانست چنانکه حق تعالی میفرماید که اگر شکر نعمت کنید نعمت را زیاده میکنم و اگر
کفران نمائید عذاب من شدید و عظیم است و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که هر کرا چهار چیز دادند از چهار چیز
محروم نکردانیدند اول کسی را که راه دعا دادند او را از اجابت محروم نکردانیدند و کسی را که صبر کرامت کردند او را